



دریای تشنه

تشنه دریا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دریای تشنه، تشنه‌ی دریا (نگاهی به زندگانی علمدار کربلا)

نویسنده:

رحیم میردریگوندی

ناشر چاپی:

فجر ولایت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	..... فهرست
۱۰	..... دریای تشنه، تشنه‌ی دریا (نگاهی به زندگانی علمدار کربلا)
۱۰	..... مشخصات کتاب
۱۰	..... مطلع
۱۱	..... اصل و نسب حضرت عباس
۱۱	..... وفات حضرت زهرا و خواستگاری از فاطمه کلابیه (ام البنین)
۱۱	..... فاطمه‌ی کلابیه در خانه‌ی علی
۱۲	..... ام‌البنین مادر قمر بنی‌هاشم
۱۲	..... ام‌البنین و فرزندان فاطمه
۱۲	..... اهل بیت و ام‌البنین
۱۳	..... سلسله نسب ام‌البنین
۱۳	..... همسر و فرزندان ام‌البنین
۱۴	..... عباس از تولد تا حضور در کربلا
۱۴	..... حضرت عباس در یک نگاه
۱۵	..... ولادت حضرت عباس
۱۵	..... قصه‌ی ولادت آن حضرت
۱۵	..... دوران کودکی، نوجوانی و جوانی حضرت عباس
۱۶	..... هوش و کمال حضرت عباس در کودکی
۱۶	..... علم و معرفت حضرت عباس در دوران کودکی
۱۶	..... ادب حضرت عباس در دوران کودکی
۱۷	..... شجاعت عباس در جوانی و قهرمانی‌های او قبل از کربلا
۱۷	..... جوان نقاب‌دار در جنگ صفین
۱۸	..... عباس در شب شهادت پدر و مولایش حضرت علی

- ۱۸ ..... نام و القاب حضرت عباس و وجه تسمیه آنها
- ۲۰ ..... عباس در کربلا
- ۲۰ ..... همراهی تا آخر راه
- ۲۰ ..... جریان امان نامه
- ۲۱ ..... یادآوری زهیر
- ۲۲ ..... ترتیب شهادت پسران ام‌البنین
- ۲۲ ..... یک شبیه
- ۲۴ ..... تحریف تاریخ
- ۲۶ ..... تا زانو در فرات
- ۲۶ ..... آخرین سرباز
- ۲۷ ..... داستان شهادت حضرت عباس
- ۳۰ ..... مقام و منزلت حضرت عباس
- ۳۰ ..... شخصیت معنوی حضرت عباس
- ۳۰ ..... مقام شفاعت حضرت عباس
- ۳۰ ..... عباس پسر فاطمه
- ۳۱ ..... کلام امام سجاد در مورد حضرت عباس
- ۳۱ ..... کلام امام صادق در مورد حضرت عباس
- ۳۲ ..... مظلومیت حضرت عباس
- ۳۲ ..... شجاعت حضرت عباس و حیرت یزید
- ۳۳ ..... همسر، اولاد، برادران و خواهران حضرت عباس
- ۳۳ ..... همسر حضرت عباس
- ۳۳ ..... اولاد و اعقاب حضرت عباس
- ۳۳ ..... اشاره
- ۳۵ ..... فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی

- ۳۵ ..... ابراهیم جردقه بن حسن عبیدالله بن عباس بن علی
- ۳۶ ..... حمزه الاکبر بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی
- ۳۶ ..... عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی
- ۳۶ ..... عبدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی
- ۳۶ ..... برادران مادری حضرت عباس
- ۳۷ ..... خواهران مادری حضرت عباس
- ۳۷ ..... کرامات حضرت عباس
- ۳۷ ..... باب الحوائج وسیله‌ای برای تقرب
- ۳۸ ..... مقام شفاعت
- ۳۹ ..... شفای یک افلیج و برآورده شدن دو حاجت
- ۴۰ ..... شفای طفل بیمار
- ۴۰ ..... عباس مرا شفا داد
- ۴۱ ..... جزای گستاخی و هدایت مرد گمراه
- ۴۳ ..... بهترین الگوی زندگی
- ۴۴ ..... عباس مرا زد
- ۴۴ ..... تاوان زبان درازی
- ۴۴ ..... شوخی حضرت با یکی از طلاب
- ۴۵ ..... هدیه حضرت عباس و شیعه شدن مرد سنی
- ۴۵ ..... شیعه شدن فرمانده روسی به عنایت حضرت عباس
- ۴۶ ..... نادرشاه و کرامت قمر بنی‌هاشم
- ۴۸ ..... گرفتن دو پسر از حضرت عباس
- ۴۹ ..... شفا یافتن و مسلمان شدن به برکت حضرت عباس
- ۴۹ ..... تقدس و ابهت حضرت عباس و قسم خوردن به نام حضرتش
- ۵۰ ..... حضرت عباس در ادعیه، اشعار، مدائح و مرثی

۵۰	..... مقدمه
۵۰	..... زیارت‌نامه‌ی حضرت ابوالفضل العباس منقول از امام صادق
۵۱	..... اشاره
۵۱	..... تذکر
۵۱	..... مدایح، مراثی و اشعاری چند در وصف حضرت عباس
۵۱	..... نماز عشق
۵۲	..... زیباتر زهر زیبا
۵۲	..... عباس نامدار
۵۲	..... رجزخوانی حضرت عباس
۵۲	..... زبان حال امام حسین بر بالین برادر
۵۳	..... نوحه سینه زنی قمر بنی‌هاشم
۵۳	..... جمال حق
۵۳	..... مادر داغدیده
۵۳	..... زبان حال امام حسین در شهادت سقای طفلان، ابوالفضل العباس
۵۳	..... معنای عباس
۵۴	..... تشنگی در کربلا
۵۴	..... نوحه سینه زنی حضرت ابوالفضل
۵۴	..... لاله و یاس
۵۴	..... گریه عطش
۵۵	..... تماشایی
۵۵	..... شور
۵۵	..... سرو صنوبر
۵۵	..... مهر آتشین
۵۶	..... بوسه کف پای تو، ای ماه بنی‌هاشم

۵۶ ..... پاورقی

۵۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## دریای تشنه، تشنه‌ی دریا (نگاهی به زندگانی علمدار کربلا)

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: دریای تشنه تشنه دریا: نگاهی به زندگانی علمدار کربلا حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه السلام / رحیم میردریگوندی مشخصات نشر: قم: فجر ولایت، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: [۱۸۰] ص. مصور شابک: ۹۶۴-۷۷۴۲-۲۲-۶۱۱۵۰۰ ریال: وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۷۱ - ۱۷۰؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق. -- شعر موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه‌ها رده بندی کنگره: BP۴۲/۴م ۹۴ رده بندی دیویی: ۲۷۵ع ۲۹۷/۹۵۳۸ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۵۱۲۳

## مطلع

بسم الله الرحمن الرحيم آیا تاکنون دیده‌اید و یا شنیده‌اید که دریای تشنه باشد؟ آیا تاکنون دیده و یا شنیده‌اید که دریای تشنه‌ای خود تشنه‌ی دریایی دیگر باشد؟ اگر مایل باشید می‌توانیم با هم برویم و به تماشای دو دریای جوشان و خروشان بنشینیم. وسعت وجودی حضرت عباس علیه‌السلام دریایی بیکران است. دریایی که خود دریاست اما تشنه است و تشنه لب نیز جان می‌سپارد. دریایی که خود دریاست اما تشنه‌ی دریای عشق و محبت حسین علیه‌السلام است. حسین علیه‌السلام دریای معنویت و اخلاق و شجاعت است. آن دریا، تشنه‌ی این دریاست. ای خوشا جویبارها و آب باریکه‌هایی که به این دو دریا ختم می‌شوند؛ دریا‌هایی که خود به اقیانوس عظیم عالم وجود ختم می‌شوند. در این مجال قصد داریم که به همراه خوانندگان خود نظاره‌گر دریای وجودی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام علمدار کربلا باشیم. عباس علیه‌السلام را می‌شناسی؟ با مرام او آشنایی؟ دوست داری او را بیشتر و بهتر بشناسی؟ می‌گویم: تشنه‌ای در فرات، سقای تشنه، شهیدی تشنه لب، سقای تشنه لبان، تازانو در فرات، ابوالفضل علمدار، سالار و سپهدار، [صفحه ۱۰] معجزه‌ی عهد و وفا، مشکی به دندان، سقای بی دست، سواری بی سلاح، اسب بی سوار، سواری بی دست، شهید وفا، علمی جاوید در دست علمداری شهید، سردار وفا و تعهد، ماه تابان، دریای خروشان، اقیانوس غیرت، سالار مروت و تدین، الگوی شرف، سمبل سخاوت و کرم، فاتح صفات انسانی، دور از حرم، امید تشنگان بالبی عطشان، قوت قلب اهل حرم، امید و تکیه‌گاه امام حسین علیه‌السلام، شیرینی فرزند شیر، فرزندی شیر پاک خورده، دادرسی اهل حرم، سقای نینوا، علمدار کربلا، دستی قطع شده، علمی افتاده، مشکی سوراخ، آبی ریخته شده بر خاک‌های سوزان، سرداری بی دست در خدمت امامی بی سر، این شهید بی دست، آن شهید بی سر، دریای تشنه، تشنه‌ی دریا، عاشقی در خون، سرداری خونین، تن بی دست، دست بی سر، خون، خاک؛ دست بریده، جانباز فداکار، علمداری بی دست، علمی بی علمدار، پرچم افتاده بر خاک، عباس علیه‌السلام، ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سردار کربلا، شهید نینوا، دستان قطع شده، مجسمه‌ی وفا، عشق و صفا، برادری و ایثار، خادم و جان نثار، سپهسالار عشق، ماه شب چهارده، قمر ولایت، فرزند زهرا علیهاالسلام، پسر ام‌البنین، نتیجه‌ی علی علیه‌السلام، شیر خدا، پهلوان جبهه‌ها، سقای کودکان، تشنه و عطشان، عباس، عباس، عباس علیه‌السلام،... نوشته حاضر که شامل ۷ بخش است، کتابی جامع، مختصر و مفید پیرامون شخصیت و زندگانی حضرت عباس بن علی ابن [صفحه ۱۱] ابی طالب علیه‌السلام می‌باشد. اینجانب به عنوان طلبه‌ای کوچک که خود را مدیون و دلسوز جامعه اسلامی می‌دانم و نیز به عنوان کسی که در تألیف و جمع‌آوری مطالب این کتاب زحمات فراوانی را متحمل شده‌ام، مطالعه‌ی آن را به همه‌ی اقدار جامعه به ویژه نوجوانان، جوانان، دانش‌آموزان، طلاب، دانشجویان، مبلغین، محققین و غیرهم توصیه می‌نمایم. قبل از هر چیز و هر کس خود را مرید مرام علوی، نوکر بارگاه حسینی و غلام و خادم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام دانسته و به این ارادت و خدمتگزاری نیز مباحثات و افتخار

می‌کنم. با تشکر از همراهی شما برادران رحیم میردریگوندی حوزه علمیه قم پاییز ۸۲ [صفحه ۱۵]

## اصل و نسب حضرت عباس

### وفات حضرت زهرا و خواستگاری از فاطمه کلابیه (ام البنین)

قریب به سه ماه است که از رحلت جانسوز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله می‌گذرد. سکوتی معنی‌دار بر بلاد اسلامی به ویژه مدینه حکمفرماست. ابرهای غم و اندوه بر دل‌های مؤمنین و مسلمین سایه افکنده است. سایه‌های غم پرده‌ای بر روی آفتاب خنده‌ها کشانده است. بار فراق و هجران نبی اکرم صلی الله علیه و اله بر دوش اهالی مدینه سنگینی می‌کند. دل‌ها همه گرفته است. خنده‌ای بر لبی نمایان نمی‌شود. علی علیه‌السلام غمگین است. حسن و حسین علیهم‌السلام به دنبال گم گشته‌ای می‌گردند. و فاطمه علیها‌السلام این مظلومه‌ی دوران و این شهیده‌ی مطهره‌ی تاریخ بیشتر از هر کسی گریان و نالان است. او در غم فراق پدر می‌سوزد. نگرانی فاطمه علیها‌السلام در مورد آینده دین پدرش و شیطنت‌های منافقان، سست ایمانان و عهد شکنان غمی سنگین‌تر از غم فراق و هجران بر دوش او گذاشته است. ردپای هزاران غم در قلب صاف و با صفای فاطمه علیها‌السلام به جای مانده است؛ غم هجران، غم منافقان، غم شیعیان و... این همه غم فاطمه علیها‌السلام را به بستر بیماری کشانده است. وی در بستر بیماری است و علی علیه‌السلام نیز با کوله‌باری از غم و اندوه بر بالین همسر باوفایش زانوی غم در بغل گرفته است. فرزندان علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام بسان فرشتگان آسمانی و پروانه‌های ملکوتی بر گرد شمع وجود این دو نازنین می‌چرخند. راستی در دل این فرزندان معصوم چه می‌گذرد؟ [صفحه ۱۶] در دل پاک و بی‌آلایش و کوچک آنها غوغایی برپاست. چرا پدرمان ساکت است؟ چرا بر زمین نشسته است؟ چرا مادرمان چیزی نمی‌گوید؟ چرا نازمان را نمی‌کشد؟ در این میان بین علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام نجوایی برپاست و صداها حرف و حکمت و درد دل رد و بدل می‌شود. یکی می‌گوید و دیگری می‌شنود. دیگری می‌گوید و هر دو می‌گیرند. یکی درد دل می‌کند و دیگری از درد دل می‌گوید. در لابلای این همه حرف و حدیث، فاطمه علیها‌السلام به علی علیه‌السلام سفارش می‌کند که بعد از من برای خودت همسری را برگزین تا هم مونس خودت باشد و هم جای خالی مرا تا حدودی برای بچه‌های مظلوم پر کند. علی علیه‌السلام این بزرگ مرد تاریخ و این باوفاترین همسر تاریخ خلقت که در زمان حیات فاطمه علیها‌السلام به احترام حضرتش همسر دیگری را اختیار نکرده بود، در نظر می‌گیرد که به سفارش فاطمه علیها‌السلام عمل کند. حضرت علی علیه‌السلام برادرش عقیل را که با اصل و نسب طوائف و اقوام عرب آن زمان آشنایی ویژه‌ای داشت، مأمور کرد تا به میان طوائف مختلف برود و از میان آنها شجاع‌ترین طائفه را انتخاب نموده و آنگاه از بین زنان آن طائفه، زنی را برای امیرالمؤمنین علی‌السلام برگزیند و طبق آئین اسلامی الهی به منزل علی علیه‌السلام آورد. و اینگونه بود که زنی فاطمه نام از طائفه‌ی بنی کلاب نام پا به خانه‌ی علی گذاشت و بار دیگر طنین و آوای لفظ فاطمه در جای جای خانه‌ی علی علیه‌السلام به گوش می‌رسید. آیا این فاطمه شباهتی به آن فاطمه علیها‌السلام دارد؟ آیا این فاطمه جای خالی آن فاطمه علیها‌السلام را پر خواهد کرد؟ [صفحه ۱۷]

### فاطمه‌ی کلابیه در خانه‌ی علی

وقتی فاطمه وارد منزل حضرت علی علیه‌السلام شد، همه او را فاطمه صدا می‌زدند. چند روزی گذشت. فاطمه از علی علیه‌السلام درخواست می‌کند که از این به بعد به من فاطمه نگوئید. به من ام‌البنین بگوئید. چون وقتی حسن، حسین، زینب، و ام‌کلثوم کلمه فاطمه را می‌شنوند به یاد مادرشان می‌افتند و دلشان می‌گیرد. فاطمه کلابیه می‌خواهد با عوض کردن نام خود به نحوی از ولایت فرزندان ولایت حمایت کند و تا اندازه‌ای مرحوم دل زخم دیده‌ی آنان باشد. و شاید این اولین چشمه‌ای باشد از شرافت، اصالت

خانوادگی و شجاعت این زن بزرگ. وی خود را ام‌البنین علیهاالسلام می‌نامد؛ یعنی مادر فرزندان، یعنی مادر پسران، یعنی مادر همه‌ی بچه‌های علی علیه‌السلام. حال که چنین شد آیا بهتر نیست با احترام هر چه تمام، نگاهی کوتاه به زندگانی این شیرزن تاریخ داشته باشیم؟

### ام‌البنین مادر قمر بنی‌هاشم

بخش عمده زندگانی حضرت ام‌البنین علیهاالسلام را از کتاب «چهره درخشان قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام» تألیف علی ربانی خلخالی برگرفته‌ام. پس از آنکه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به سوگ حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام نشست، برادرش عقیل را مأمور ساخت تا از تبار شجاعان و دلاوران، همسری را برایش برگزیند. عقیل، فاطمه کلایه که بعداً به ام‌البنین علیهاالسلام مشهور شد را برای حضرت علی علیه‌السلام برگزید. قبیله و خاندان بنی‌کلاب در شجاعت بی‌نظیر بودند. حضرت [صفحه ۱۸] امیرالمؤمنین علیه‌السلام این انتخاب را پسندید و عقیل را برای خواستگاری نزد پدرم ام‌البنین علیهاالسلام فرستاد. پدر که از این وصلت مبارک در پوست خود نمی‌گنجید موضوع را با دختر خود در میان گذاشت و او نیز با سربلندی و افتخار تمام پاسخ مثبت داد و به این ترتیب پیوندی همیشگی و مقدس بین او و مولای مظلومان و متقیان علی علیه‌السلام برقرار گردید. امام علیه‌السلام در وجود و شخصیت همسر تازه‌اش عقلی سترگ و سالم، ایمانی والا و استوار، ادبی نیکو و صفاتی پاک و کم‌نظیر مشاهده نمود و به همین جهت او را گرمی می‌داشت و از صمیم قلب در حفظ حرمت و جایگاه ارزشمند وی کوشش فراوان نمود.

### ام‌البنین و فرزندان فاطمه

ام‌البنین علیهاالسلام از همان روزهای اول زندگی مشترک با حضرت علی علیه‌السلام به جای انتخاب راهی که اکثر زن پدرها و نامادری‌ها می‌پیمایند، بر آن بود که جای خالی مادر آنان را پر کند. مادری که در سن جوانی بسان گل لاله پژمرده و پری‌شد و با پرپر شدن خود غمی جانکاه در دل همسر و فرزندان خود به جای گذاشت. فرزندان فاطمه علیهاالسلام در وجود این بانوی پارسا و فداکار، مادر خود را می‌دیدند و رنج فراق و هجران مادر را کمتر احساس می‌کردند. ام‌البنین علیهاالسلام فرزندان فاطمه علیهاالسلام را بر فرزندان خود مقدم می‌داشت و بخش زیادی از وقت و علاقه و محبت خود را صرف آنان می‌کرد. راستی آیا شما در تاریخ چنین زنی را می‌شناسید و چنین [صفحه ۱۹] بانویی را به یاد می‌آورید که فرزندان هووی خود را بهتر و بیشتر از فرزندان خود دوست بدارد؟ گویند همان روزی که ام‌البنین علیهاالسلام پای به خانه‌ی حضرت علی علیه‌السلام گذاشت، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام هر دو مریض بوده و در بستر افتاده بودند؛ که شاید از غم دوری و فراق مادر به این روز افتاده بودند. تازه عروس ابوطالب علیه‌السلام به محض آن که وارد خانه شد خود را به بالین آن دو گل رعنا رسانید و همچون مادری مهربان به پرستاری آنان پرداخت. چنانکه گفته شد خود این بانوی کریمه و شریفه پس از چندی به مولا پیشنهاد داد که به جای فاطمه، که اسم اصلی و قبلی وی بود، او را ام‌البنین صدا بزند تا حسن و حسین علیهماالسلام و زینب و ام‌کلثوم از ذکر نام اصلی او توسط مولا علیه‌السلام به یاد مادر خویش، فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام نیفتاده و در نتیجه خاطرات تلخ گذشته در ذهنشان جولان نداده و رنج بی‌مادری آنها را آزار نرساند.

### اهل بیت و ام‌البنین

محبت و وفاداری و فداکاری بی‌شائبه‌ی ام‌البنین علیهاالسلام در حق فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فداکاری‌ها و دلاوری‌های فرزندان او در راه سیدالشهداء علیه‌السلام در تاریخ بی‌پاسخ نماند. چرا که این درگاه، درگاهی نیست که نیکی و

احسان را بی‌پاسخ بگذارد. اهل بیت عصمت و طهارت در احترام و بزرگ داشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فروگذار نکردند. حضرت زینب علیها السلام پس از رسیدن به [صفحه ۲۰] مدینه به محضرش شتافت و شهادت چهار فرزندش را تسلیت گفت. چنان که در اعیاد نیز برای ادای احترام به محضرش مشرف می‌شد. و این اقدام حضرت زینب علیها السلام نشان دهنده‌ی منزلت والای ام‌البنین علیها السلام نزد اهل بیت علیهم السلام است. این بانوی بزرگوار نزد عامه مسلمانان نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و بسیاری از آنان معتقدند که حضرت ام‌البنین در نزد خدا شأن والایی دارد و اگر حاجتمندی و اهل دردی او را به درگاه حضرت باری تعالی شفیع و واسطه قرار دهد غم و اندوهش برطرف خواهد شد. البته بسیار هم طبیعی است که ام‌البنین نزد پروردگار مقرب باشد، زیرا وی فرزندان و پاره‌های جگر خود را خالصانه در راه خدا و بقاء دین حق تقدیم داشته است.

### سلسله نسب ام‌البنین

وی فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیع بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن است. مادر او ثمامه [۱] از خانواده سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب می‌باشد. تاریخ گواهی می‌دهد که پدران و دایی‌های ام‌البنین علیها السلام در دوران قبل از اسلام جزو دلیران عرب محسوب می‌شده‌اند و مورخان آن را به دلیری و شجاعت در هنگام نبرد [صفحه ۲۱] ستوده‌اند. علاوه بر این، آنان سالار و بزرگ و پیشوای قوم خود نیز بوده‌اند، آنچنان که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود می‌آورده‌اند. اینان همان کسانی هستند که عقیل به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «در میان عرب از پدرانش شجاعتر و قهرمانتر یافت نشود». امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مقصودش از آن پرس و جو آن بود که زنی را به همسری خویش برگزیند که زاده‌ی دلاوران عرب باشد. چرا که مسلم است سرشت و خصائص اجداد به فرزندان منتقل می‌شود و فرزندان نیز آن ویژگی‌ها را به نسل‌های بعدی منتقل می‌سازند. بر این اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دایی به منزله‌ی یکی از دو زوج است (یعنی دایی نیز چون پدر و مادر، در صفات و اخلاق طفل و فرزند موثر است) پس برای جایگاه نطفه‌ی خود همسری شایسته برگزینید». و لذا در وجود شریف حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام دو گونه شجاعت در هم آمیخته است: ۱. شجاعت هاشمی و علوی که ارجمندتر و والاتر است و از جانب پدرش سرور و سالار اوصیاء و پهلوان پهلوانان به او رسیده و ۲. شجاعت عامری که از جانب مادرش ام‌البنین علیها السلام به ارث برده است. زیرا در میان تیره‌ی مادریش جدی پیراسته چون عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب (جد مادر ام‌البنین) بوده است که به سبب قهرمان سالاری، جوانمردی و شجاعتش او را «ملاعب الأسنه» یعنی کسی که سرنیزه‌ها را به بازی می‌گیرد، می‌نامیدند. دیگر از اجداد مادری حضرت ابوالفضل علیه السلام عامر بن طفیل بن [صفحه ۲۲] مالک بن جعفر بن کلاب است. وی گرامی‌ترین مردم در عصر خود و نام آورترین شجاعان و دلاوران عرب بود. حتی می‌گویند که هر گاه یکی از اعراب به نزد قیصر روم می‌رفت قیصر به او می‌گفت: تو با عامر بن طفیل چه نسبتی داری؟ اگر وی میان خود و عامر نسبتی بر می‌شمرد، گرامیش می‌داشت و صله و احسان به او می‌کرد، و الا روی خوش به او نشان نمی‌داد. همانگونه که قبلاً ذکر شد همه اجداد مادری و پدری ام‌البنین به گواهی تاریخ از قهرمانان، شجاعان و ذی نفوذان عرب بوده‌اند و در میان قوم خود و عرب از حشمت و جاه و مقام برخوردار بوده‌اند. ما برای نمونه به یکی دو نفر اشاره کردیم. کسانی که خواهان تفصیل بیشتر هستند به کتب تاریخی مراجعه کنند.

### همسر و فرزندان ام‌البنین

در این که آیا ام‌البنین علیها السلام همسر دوم یا سوم حضرت علی علیه السلام بوده است، مورخین با هم اختلاف نظر دارند. گروهی بر آنند که حضرت با ام‌البنین علیها السلام دختر حزام عامریه، بعد از شهادت حضرت زهرا علیها السلام ازدواج نمود. دسته‌ای دیگر

می‌گویند ازدواج حضرت علی علیه‌السلام با ام‌البنین علیها‌السلام بعد از ازدواج آن حضرت با امامه بوده است. اما در هر حال چیزی که مسلم است و همه مورخین به آن اذعان دارند این است که حضرت علی علیه‌السلام مادامی که حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها‌السلام زنده بوده است هیچ همسری را انتخاب نکرده است و [صفحه ۲۳] حضرت زهراء علیها‌السلام در زمان حیات خود همسر منحصر به فرد و بی‌نظیر حضرت علی علیه‌السلام بوده است. ام‌البنین علیها‌السلام از حضرت علی علیه‌السلام دارای چهار پسر شجاع و نامدار به نامهای عباس، عبدالله، جعفر و عثمان گردید که سرور همه‌ی آنان حضرت عباس علیه‌السلام می‌باشد. این بانوی کریمه و شریفه، بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مدتی طولانی زنده بود و با کسی نیز ازدواج نکرد؛ همچنان که همسران دیگر حضرت علیها‌السلام مثل امامه و اسماء بنت عمیس و لیلی نهشلیه چنین نمودند و این چهار زن آزاده و این شیرزنان تاریخ، کمال وفاداری را در حق امام و شوهر و سرور خویش حضرت علی علیه‌السلام به جا آوردند. و این در حالی بود که همه و یا حداقل بعضی از این زنان بزرگوار خواستگاران مشهور و معروفی نیز داشتند. فرزندان ام‌البنین علیها‌السلام همگی در زمین کربلا شهید شدند و نسل ام‌البنین علیها‌السلام از طریق عبیدالله بن قمر بنی‌هاشم یعنی پسر حضرت عباس علیه‌السلام بسیار می‌باشند. یکی دیگر از چشمه‌های وفاداری حضرت ام‌البنین علیها‌السلام این است که وقتی بشیر به فرمان امام سجاد علیه‌السلام وارد مدینه شد تا مردم را از ماجرای کربلا و بازگشت اسرای آل‌الله باخبر سازد، در راه ام‌البنین علیها‌السلام او را دید و فرمود: ای بشیر، از امام حسین علیه‌السلام چه خبر داری؟ بشیر گفت: ای ام‌البنین! خدای تعالی تو را صبر دهد که پهلوان تو عباس علمدار علیه‌السلام کشته گردید. ام‌البنین علیها‌السلام فرمود: از حسین علیه‌السلام برایم بگو. [صفحه ۲۴] در اینجا بشیر خبر قتل فرزندان دیگرش را به او داد، اما ام‌البنین علیها‌السلام باز پیاپی از امام حسین علیه‌السلام خبر می‌گرفت و فرمود: فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است، فدای حسینم باد! و چون بشیر خبر قتل آن حضرت را نیز به او داد صیحه‌ای کشید و گفت: ای بشیر، رگ قلبم را پاره کردی! و صدا به ناله و شیون و آه و فغان بلند نمود. علامه سماوی در ابصار العین می‌نویسد: ام‌البنین علیها‌السلام همه روز، به قبرستان بقیع می‌رفت و مرثیه می‌خواند و گریه می‌کرد، به نحوی که مروان با آن قساوت قلب از ناله و گریه ام‌البنین علیها‌السلام به گریه می‌افتاد. همچنین در تاریخ آمده است که وقتی زنهای می‌خواستند به او تسلیت بگویند و وی را ام‌البنین خطاب می‌کردند، وی ایبات و اشعاری را زمزمه می‌کرد که مضمون و ترجمه آن چنین است «ای زنان مدینه، دیگر مرا ام‌البنین علیها‌السلام نخوانید و دیگر مرا مادر شیران شکاری ندانید. مرا فرزندانمی بود که به خاطر وجود آنها به من ام‌البنین علیها‌السلام می‌گفتند. ولی اکنون دیگر برای من فرزندی باقی نمانده است و همه را از دست داده‌ام. آری، من چهار باز شکاری داشتم که آنها را هدف تیر قرار دادند و رگ گردن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نیزه‌های خود ابدان طیه آنها را از هم متلاشی کردند و در حالی روز را به پایان بردند که همه‌ی آنها با جسد چاک چاک و پاره پاره بر روی خاک افتاده بودند. ای کاش می‌دانستم آیا این خبر درست است که دستهای فرزندم عباس قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام را از تن جدا کردند؟ آه به من خبر داده‌اند که بر سر فرزندم عمود آهنین زدند در حالی که دست در بدن نداشته است! اگر [صفحه ۲۵] فرزندم عباس دست در بدن داشت، کدام کس را جرأت بود که به وی نزدیک شود...؟! وقتی حضرت ام‌البنین علیها‌السلام با آن همه درد و رنج و غم و اندوه و بعد از سالها تحمل مصیبت از دار دنیا رفت وی را در قبرستان بقیع در مدینه طیه به خاک سپردند. در بعضی از کتب تاریخی آمده است که ام‌البنین علیها‌السلام در سیزدهم جمادی‌الثانی و در سال شصت و چهار هجری قمری یعنی سه سال پس از جریان جانسوز عاشورا وفات کرد. هم اکنون گنبد و بارگاه ام‌البنین علیها‌السلام به دست وهابیان تخریب شده است!!! و فقط آثاری از قبر و سنگ قبر وی باقی مانده است. [صفحه ۲۹]

**عباس از تولد تا حضور در کربلا**

**حضرت عباس در یک نگاه**

نام مبارک: عباس بن علی علیه‌السلام القاب معروف: قمر بنی‌هاشم، باب الحوائج، علمدار کربلا، سقا کنبه‌ی مشهور: ابوالفضل علیه‌السلام پدر: امیرمؤمنان حضرت علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام مادر: فاطمه کلایه، مشهور به ام‌البنین علیها‌السلام ولادت: شب چهارم شعبان سال بیست و شش هجری قمری محل ولادت: مدینه منوره تاریخ شهادت: روز دهم محرم الحرام یعنی روز عاشورا، سال شصت و یک هجری قمری بعد از نماز ظهر و قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام مدفن و بارگاه: شهر مقدس کربلا، در کنار نهر علقمه

## ولادت حضرت عباس

عباس بن علی علیه‌السلام در چهارم شعبان سال بیست و ششم هجری قمری از دامن بانویی بزرگ به نام فاطمه کلایه معروف به ام‌البنین علیها‌السلام در شهر مدینه منوره چشم به جهان گشود و بار دیگر خانه‌ی علی علیه‌السلام را نورباران نمود.

## قصه ولادت آن حضرت

هنگامی که حضرت عباس علیه‌السلام از ام‌البنین علیها‌السلام متولد شد قنذاقه‌ی این [صفحه ۳۰] نوزاد نورانی را به دست حضرت علی علیه‌السلام دادند. امام علیه‌السلام کودک را محکم در آغوش گرفته و به سینه‌ی خود چسبانید. سپس آستین‌های طفل نورسیده را بالا زد و در حالی که مرتب به بازوهای او نگاه می‌کرد مثل ابر بهاران، اشک از دیدگان مبارکش جاری می‌شد. امام علیه‌السلام در حال گریه و اشک، دست‌ها و بازوهای عباس را می‌بوسید و می‌بوسید. ام‌البنین علیها‌السلام که بسان هر مادری انتظار داشت که شوهرش از تولد فرزندش مسرور و شادمان شود، از مشاهده‌ی اندوه و گریه و بوسه‌های حضرت علی علیه‌السلام حیرت زده و نگران شد و سؤال کرد: «یا امیرمؤمنان! گریه شما من را به تعجب واداشته است، آیا فرزندم عیب و نقصی دارد که اینطور گریه می‌کنی و بر بازوهای او بوسه می‌زنی؟ در حالی که باید از تولد این کودک زیبا مسرور و شادمان باشید». حضرت علی علیه‌السلام با صدایی بغض‌آلود و لحنی سراسر اندوه فرمود: «فرزند تو هیچ نقصی ندارد ولی چون به این دو دست نگاه کردم و به یاد مصائب وارد بر این طفل افتادم گریه‌ام گرفت» ام‌البنین علیها‌السلام با نگرانی پرسید: «این طفل چه سرنوشتی خواهد داشت و چه بر سر طفل شیرخوار من خواهد آمد؟!» حضرت علیه‌السلام فرمود: «دستان کودکت در راه یاری برادر مظلومش حسین علیه‌السلام از بدن جدا خواهد شد.» در اینجا بود که ام‌البنین علیها‌السلام و سایر زنان حاضر به گریه افتادند و مجلس شادی و جشن جای خود را به نوحه و گریه و زاری داد! وقتی حضرت علی علیه‌السلام این صحنه را دیدند و متوجه شدند که [صفحه ۳۱] ام‌البنین علیها‌السلام غمگین شده است، برای تسلی و آرامش دل ام‌البنین علیها‌السلام که مانند دل هر مادر پاک و مهربان و دلسوزی نگران آینده و سرنوشت کودک خود است، فرمودند: «ای ام‌البنین! اندوهناک مباش! فرزندت عباس دارای مقامی بس عظیم در نزد خداوند متعال است. خداوند متعال به جای دو دست قلم شده‌اش دو بال به او مرحمت خواهد کرد که با آنها همراه با فرشتگان در بهشت برین پرواز کند». ام‌البنین علیها‌السلام که به شوهر جوانمردش بسیار اعتماد دارد، چون این سخن دلنواز را شنید دلش آرام گرفته و بسیار مسرور گشت و خدای را سپاس گفت [۲].

## دوران کودکی، نوجوانی و جوانی حضرت عباس

آنچه که از مجموع مطالب تاریخی به دست می‌آید این است که حضرت عباس علیه‌السلام در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی فردی مؤدب و با تربیت، زیبا و شیرین زبان، تیزهوش و شجاع بوده است. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌کنیم.



## هوش و کمال حضرت عباس در کودکی

روزی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام حضرت عباس علیه‌السلام را که کودکی شیرین زبان بود و بیشتر از ۵ سال از عمر شریفش نمی‌گذشت، بر بغل خود نشانده بود و با زبان ساده از او پرسید: پسر عباس! بگو: یک. [صفحه ۳۲] حضرت عباس علیه‌السلام گفت: خدا یکی است. امام علیه‌السلام فرمود بگو: دو تا. اما حضرت عباس علیه‌السلام از گفتن عدد دو خودداری کرد. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: ای نور دیدگانم! چرا نمی‌گویی دو؟ عباس علیه‌السلام این کودک خردسال با شیرین زبانی گفت: پدر جان! شرم می‌کنم به زبانی که خدا را یکی خوانده‌ام «دو» بگویم. آن گاه امام علی علیه‌السلام که از کمال و درایت عباس علیه‌السلام بسیار خوشنود شده بود، کودک نارس خود را در آغوش کشید و صورتش را غرق بوسه کرد [۳].

## علم و معرفت حضرت عباس در دوران کودکی

محقق دانشمند مرحوم سید عبدالرزاق مقرر در کتاب «العباس» می‌نویسد: در روایتی که از امامان معصوم علیهم‌السلام به ما رسیده، فرموده‌اند: «ان العباس بن علی زق العلم زقا» همانا عباس پسر علی علیه‌السلام علم را چون غذا در کودکی از پدرش وارد جانش نموده است. سپس می‌نویسد: «این تعبیر، تشبیه بسیار لطیفی است زیرا هر گاه کبوتری غذا را نرم و گوارا کند و به بچه‌اش بخوراند، به آن تعبیر «زق» می‌شود. این بیان حاکی است که حضرت عباس علیه‌السلام در دوران خردسالی، از پستان مادرش علم و حکمت را چون شیر، شیرهی جان خود نموده و در دامان علم و حکمت، رشد و نمو کرده و دارای علم [صفحه ۳۳] لدنی بوده است» [۴].

## ادب حضرت عباس در دوران کودکی

یکی از فضایل والای انسانی و اسلامی، رعایت ادب است. ادب در برابر بزرگان و مقدسات و در همه موارد زندگی، زینت اخلاق بوده و از عوامل و ارکان مهم شخصیت معنوی انسان به حساب می‌آید. حضرت علی علیه‌السلام ضمن سفارش به فرزندش امام حسن علیه‌السلام در فراگیری و آموختن ادب می‌فرمایند: «پسر! ادب، مایه بارور شدن عقل و بیداری قلب و سرلوحه‌ی فضل و شرف و بزرگواری است». و نیز می‌فرمایند «کسی که بی‌ادبی، او را عقب انداخت، عظمت و کسرت فامیل، او را به جلو نخواهد انداخت». و باز فرمود: «لا- میراث کالادب» «هیچ ارثی ارزشمندتر از تربیت نیست». بر همین اساس حضرت علی علیه‌السلام فرزندان را به خوبی تربیت کرد و آنها از با ادب‌ترین افراد جامعه‌ی خود بودند. حضرت عباس علیه‌السلام نیز از همین مکتب درخشان، درس ادب آموخته بود؛ به گونه‌ای که یکی از ویژگی‌های درخشان حضرت عباس علیه‌السلام در همه دوران زندگی از کودکی تا آخر عمر و حتی در لحظه به شهادت رسیدن، ادب وی بوده است. در کتاب مستطرف الاحادیث آمده است: روزی امام حسین علیه‌السلام در مسجد آب خواستند. حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام که در آن [صفحه ۳۴] هنگام کودک بود بی آن که به کسی بگوید با شتاب از مسجد بیرون آمد. پس از چند لحظه دیدند، حضرت عباس علیه‌السلام این کودک زیاروی، ظرفی پر از آب کرده و با احترام خاصی ظرف آب را به برادرش امام حسین علیه‌السلام تقدیم می‌کند. روز دیگر، خوشه‌ی انگوری را به او دادند. او با این که کودک بود، با شتاب از خانه بیرون آمد، پرسیدند: کجا می‌روی؟ فرمود: «می‌خواهم این انگور را برای مولایم حسین علیه‌السلام ببرم». حضرت علی علیه‌السلام در همان خردسالی حضرت عباس علیه‌السلام توجه خاصی به ادب وی داشت و او را با تلاش‌ها و کارهای مهم و سخت مانند کشاورزی، تقویت روح و جسم، تیراندازی و شمشیرزنی و سایر فضائل اخلاقی، تعلیم و عادت داده بود. حضرت عباس علیه‌السلام گاهی در کنار پدر مشغول کشاورزی و باغداری در نخلستان‌ها بود و زمانی هم احادیث

و برنامه‌های مهم اسلام را در مسجد به دیگران می‌آموخت و به تهیدستان و بینوایان کمک می‌کرد. او به برادران و خواهرانش احترام شایان می‌نمود و دوش به دوش آن‌ها در بالا- بردن سطح فرهنگ مردم می‌کوشید. و در یک کلام، بازوی پر توان پدر و چشم نافذ اسلام و مطیع برادرانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام بود. حضرت عباس علیه‌السلام سخن علی علیه‌السلام را در زبان، سیمای حسن علیه‌السلام را در چهره، و خون حسین علیه‌السلام را در رگها داشت. در روایت آمده است که حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بدون اجازه در کنار امام حسین علیه‌السلام نمی‌نشست، و اگر پس از اجازه می‌نشست، مانند [صفحه ۳۵] عبد خاضع دو زانو در برابر مولایش می‌نشست. و باز روایت شده است حضرت عباس علیه‌السلام در طول ۳۴ سال عمر شریفش، هرگز به برادرش امام حسین علیه‌السلام برادر خطاب نکرد، بلکه با تعبیراتی مانند سیدی، مولای، یابن رسول الله، آقای من، سرور من، ای پسر رسول خدا، آن حضرت را صدا می‌زد، جز در آخرین ساعت عمر، در آستانه‌ی شهادت، که صدا زد: «برادر، برادرت را دریاب!». این تعبیر نیز یک نوع ادب بود، زیرا بیانگر آن بود که برادرت رسم برادری را به بهترین وجه ادا کرد، اکنون تو نیز ای برادر، با مهر برادری به من بنگر! [۵]. آنچه که بطور خلاصه می‌توان گفت این است که قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام در صلابت ایمان و فضل و علم و ادب و اخلاق، بعد از دو برادر بزرگش یعنی حسن و حسین علیهم السلام اول شخص بود. و پس از معصومین علیهم السلام در جمیع صفات کمالیه کسی با او هم‌تراز نبوده است. ما در آینده با تفصیل بیشتر این بحث را مطرح خواهیم کرد.

### شجاعت عباس در جوانی و قهرمانی‌های او قبل از کربلا

بیشتر مردم، عباس بن علی علیه‌السلام را فقط در لابلای تاریخ کربلا و حوادث جاوید آن روز تاریخی می‌یابند و می‌شناسند؛ در حالی که بسیاری از تاریخ نگاران، عقیده دارند عباس علیه‌السلام از همان روزگار جوانی، شخصی والا و شخصیت بالایی بود، قلب نیرومندی داشت، به اراده‌ی آهنین مجهز بود، و در حوادث سخت، چون کوه استوار بود [۶]. [صفحه ۳۶]

### جوان نقابدار در جنگ صفین

روزی از روزهای جنگ صفین، جوانی نقابدار از میان صفوف لشکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام خارج شد و پای به میدان جنگ نهاد. آثار شجاعت و رشادت از هیئت او پیدا بود و چنان بود که کسی از صفوف دشمن برای مقابله با او پای پیش نمی‌گذاشت. در این هنگام، معاویه به شخصی به نام «ابوالشعنا» که در میان لشکر معاویه مقامی منیع داشت، پیشنهاد داد که با این جوان نقابدار مبارزه کند. ابوشعنا گفت: «مردم مرا با ده هزار مرد جنگی برابر می‌دانند! چطور تو مرا به جنگ این کودک فرا می‌خوانی؟!» معاویه گفت: «پس در برابر سطوت و شجاعت و رجزخوانی این جوان چه کنیم؟!» ابوشعنا گفت: «مرا هفت فرزند دلاور و شجاع است. اکنون یک نفر از آنها را می‌فرستم تا شر این جوان جسور را کم کند.» معاویه گفت: «هر طور صلاح می‌دانی عمل کن. این طعمه، از آن توست.» ابوشعنا در حالی که غرق در غرور و سرمستی بود با بی‌اعتنایی، یکی از فرزندان خود را صدا زد و او را به جنگ جوان نقابدار روانه نمود. هنوز چند لحظه از آمدن فرزند قوی هیکل ابوشعنا به میدان نگذشته بود که در دم به دست جوان نقابدار به درک واصل شد. ابوشعنا با ناراحتی، فرزند دوم خود را برای انتقام‌جویی روانه [صفحه ۳۷] میدان نمود. ولی او نیز فوراً به دست جوان ناشناس به جهنم واصل گشت. فرزندان زورمند ابوشعنا تا هفتمین نفر توسط مرد نقابدار به خاک هلاکت افتادند. در این هنگام ابوشعنا در حالیکه از شدت غضب و خشم فریاد می‌کشید از میان صفوف خارج شد و نعره زد: «ای جوان! تو فرزندان مرا کشتی و جگر مرا آتش زدی! اکنون پدر و مادرت را به عزایت می‌نشانم.» و ناگهان به سوی جوان حمله کرد. هنوز چند ضربه شمشیر در میان آنان رد و بدل نشده بود که جوان نقابدار ضربتی بر کمر آن لعین زد و او را دو نصف نمود! و بدین گونه ابوشعنا نیز به دنبال فرزندان نگون بختش به جهنم سوزان روان گردید. فریاد مرحبا و آفرین از سپاه اسلام بلند شد، در حالی که دشمن در



حیرتی سخت فرورفته بود. در این موقع امیرمؤمنان علی علیه‌السلام جوان را صدا زد و فرمود: «ای نور دیده! برگرد. من می‌ترسم چشم بد به تو برسد». جوان فوراً برگشت و نزد مولایش ایستاد. آن حضرت نقاب را از صورت جوان رشید کنار زد. همگان دیدند که آن جوان رشید، ماه بنی‌هاشم، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است [۷].

### عباس در شب شهادت پدر و مولایش حضرت علی

حضرت علی علیه‌السلام در ۲۱ رمضان سال چهارم هجری به شهادت [صفحه ۳۸] رسیدند. حضرت عباس علیه‌السلام که در چهارم شعبان ۲۶ هجری به دنیا آورده‌اند، به هنگام شهادت پدرش حضرت علی علیه‌السلام نوجوانی تقریباً ۱۴ ساله بوده‌اند. بعضی از منابع تاریخی نقل می‌کنند که در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان از همه خواسته شد تا اتاق بیمار ضربت خورده را ترک کنند. عباس علیه‌السلام نیز از باب ادب و حرف شنوی پا شدند و خواستند از اتاق بیرون بروند. ولی ناگهان حضرت علی علیه‌السلام با صدای ضعیف و نحیف فرمودند: پسر عباس! تو بمان آن‌گاه عباس نوجوان را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و فرمود: پسر عباس! جان تو و جان حسین در روز عاشورا در صحرای کربلا. پسر! به زودی در روز قیامت به وسیله‌ی تو چشمم روشن می‌گردد. آن‌گاه فرمود: پسر! هنگامی که روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه‌ی آب وارد شدی، مبادا آب بیاشامی در حالیکه برادرت تشنه است [۸].

### نام و القاب حضرت عباس و وجه تسمیه آنها

عباس: نام عباس را خود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برای فرزندش انتخاب نمودند. عباس صیغه مبالغه از ماده عبس است که به معنای درهم شدن بشره و قبض و گرفتگی صورت می‌باشد. چون حضرت عباس علیه‌السلام نسبت به دشمنان حق عبوس و خشمگین بوده است و در جنگ غیرت و هیبت فراوانی داشته است وی را «عباس» نامیده‌اند. البته ناگفته نماند که به هنگام نامگذاری این کودک توسط حضرت [صفحه ۳۹] علی علیه‌السلام، نام عباس علیه‌السلام به حضرت علی علیه‌السلام الهام شده است. چون داریم که «الاسماء تنزل من السماء» اسم‌ها از آسمان نازل می‌شوند و اسامی اشخاص غالباً منطبق با احوال و اوصاف مسما می‌باشد. وجه دیگری هم برای عباس گفته‌اند، و آن اینکه «بر اثر صولت و شجاعت و غیرتی که آن حضرت در قبال دشمن و به هنگام قتال با قوم کافر داشت، از خوف و بیم وی در وجود کریه و خبیثه‌ی آن قوم لئیم کراهت و عبوست ظاهر می‌گشته است؛ لذا مسما به اسم عباس شده است». [۹]. قمر بنی‌هاشم: عباس علیه‌السلام از همان روزهای اول ولادت، کودک بسیار زیبا و خوش اندامی بود، او را زیباترین کودک کان می‌یافتند و به همین جهت، همگان به او لقب «قمر بنی‌هاشم» دادند. زیرا این یک رسم عمومی در میان اعراب بود که شخصی را که خوش اندام و دلاور بود و خصلت‌های اخلاقی و معنوی نیز به زیبایی و دل‌آرایی ظاهریش می‌افزود، به او عنوان «قمر» یعنی «ماه» می‌دادند. قمر بنی‌هاشم یعنی ماه بنی‌هاشم [۱۰] در تاریخ آمده است که حضرت عباس علیه‌السلام مردی خوش سیما، خوش صورت و خوش قیافه بود و چون سوار بر اسب می‌شد پاهایش از کثرت بلند بودن به زمین می‌رسید. بهترین خوبی آن است که در آن خوبی صورت با خوبی [صفحه ۴۰] سیرت، و حسن جمال با حسن اعمال و افعال جمع شود. حضرت عباس علیه‌السلام هم خوش صورت بود و هم خوش سیرت و هم خوش غیرت!!! ابوالفضل: هم از باب این که یکی از فرزندان حضرت عباس علیه‌السلام «فضل» نام داشته است و هم از باب این که خود حضرت عباس علیه‌السلام از نظر ارزشهای اخلاقی به فضل و کرم و مروت و شهامت آراسته بوده و دارای تمام صفات پسندیده انسانی و فضائل اخلاقی بوده است، به ابوالفضل مشهور شده است. پس ابوالفضل یعنی «پدر فضل» و «صاحب تمام فضائل اخلاقی و انسانی». علمدار: از القاب مشهور حضرت عباس علیه‌السلام، پرچمدار، علمدار، صاحب اللواء و حامل اللواء است. چون حضرت عباس علیه‌السلام، ارزنده‌ترین

پرچمها یعنی پرچم سالار و سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام را در دست داشته است، به علمدار کربلا معروف شده است. حضرت حسین علیه‌السلام به دلیل دیدن توانایی‌های نظامی فوق‌العاده در برادر خود حضرت عباس علیه‌السلام، از میان همه‌ی یاران شجاع و قهرمان خویش پرچم را تنها به ایشان سپردند. در روایت دارد که حضرت امام حسین علیه‌السلام به حضرت عباس علیه‌السلام فرمودند: «انت صاحب لوائی» «عباس تو پرچمدار منی». پس از آنجا که یاران سیدالشهداء علیه‌السلام همگی از قهرمانان و پهلوانان بوده‌اند و حضرت حسین علیه‌السلام هم از میان همه آنان پرچم خود را به دست حضرت عباس علیه‌السلام داد، می‌توان عباس علیه‌السلام را به حق، قهرمان قهرمانان و پهلوان پهلوانان نامید. کما این که خود [صفحه ۴۱] حضرت عباس علیه‌السلام با ادب، اخلاق، شجاعت و وفای خویش ثابت کرد که قهرمان قهرمانان است. سقا: یکی از لقب‌های حضرت عباس علیه‌السلام سقا و ساقی لب تشنگان است. این عنوان بدین خاطر به وی داده شده است که او در زندگی خود جوانمردی درخشانی نشان می‌داد و در روز عاشورا به هنگامه‌ی جنگ نابرابر علیه حسین علیه‌السلام میان اردوگاه و «نهر فرات» برای تأمین آب مورد نیاز حسین علیه‌السلام و خانواده و یاران او، رفت و آمد و کوشش زیاد داشت. چون ارتش «یزید» و فرمانده او «عبیدالله بن زیاد» نهر آب را به محاصره‌ی خود در آورده بودند، تا حسین علیه‌السلام و یاران و کودکانش نتوانند از آب استفاده کنند [۱۱]. بنابراین چون در روزهایی که اهل کوفه آب را بر روی اهل بیت امام حسین علیه‌السلام بسته بودند، قمر بنی‌هاشم حضرت عباس علیه‌السلام برای اهل حرم آب می‌آورد ملقب به سقا گردید. لقب سقا در کتب انساب و مقاتل بسیار دیده شده است. بعضی از مورخین می‌نویسند که برای حضرت عباس علیه‌السلام ۱۷ منصب و عنوان بوده است که مهمتر از همه منصب و عنوان سقاییت می‌باشد. زیرا حضرت عباس علیه‌السلام در طریق انجام این وظیفه، حداکثر خدمت و بروز حسن نیت را به امام عصر خویش یعنی امام حسین علیه‌السلام، نشان داده است. آن حضرت، از دوم محرم تا شب عاشورا چهار بار آب به خیام حرم برد. هر کسی حاجتی داشت یا آب می‌خواست، به قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام مراجعه می‌کرد و او [صفحه ۴۲] را باب الحسین می‌گفتند. تا عباس بن علی علیه‌السلام زنده بود، لشکر بنی‌امیه جرأت تعرض به خیام حرم را نداشتند و لذا امام حسین علیه‌السلام بالای سر او فرمودند: «الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي...» یعنی هم اکنون کمرم شکست و راه چاره به رویم بسته شد. و افزود: چشمهایی که دیشب از بیم تو به خواب نمی‌رفتند امشب به خواب می‌روند و چشمهایی که به اتکای وجود تو خوش می‌خوابیدند امشب مضطرب و بی‌خواب خواهند شد [۱۲]. سپهسالار: لقب سپهسالار به بزرگترین شخصیت فرماندهی و ستاد نظامی داده می‌شود و آن حضرت را نیز، به سبب آن که فرمانده نیروهای مسلح امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا بود و رهبری نظامی سپاه امام علیه‌السلام را بر عهده داشت، سپهسالار نامیده‌اند [۱۳]. قهرمان علقمه: علقمه نام نهری است که حضرت عباس علیه‌السلام در کنار آن به شهادت رسید. این نهر به وسیله‌ی صفوف به هم فشرده‌ی سپاه ابن‌زیاد محافظت می‌شد تا کسی از یاران حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را یارای دستیابی به آن نباشد و همراهان امام و اهل بیت ایشان تشنه بمانند. حضرت عباس علیه‌السلام با عزم نیرومند و صلابت بی‌نظیر خود توانست بارها به نگهبانان پلید علقمه حمله کند و آنان را درهم شکسته و متواری سازد، و پس از برداشتن آب، سربلند به خیمه‌ها باز گردد. در آخرین دفعه نیز حضرت در کنار همین نهر، ناجوانمردانه به قتل رسید، و لذا او را قهرمان علقمه و گاهی هم شهید علقمه [صفحه ۴۳] می‌نامند [۱۴]. باب الحوائج: این لقب بر اثر بروز کرامات و قضای حاجات متوسلین به حضرت عباس علیه‌السلام، در السنه و افواه عامه و خاصه به آن حضرت داده شده است. البته ناگفته نماند که لقب «باب الحوائج» لقب و شهرت دو تن از خاندان بنی‌هاشم علیهم‌السلام است: ۱. حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام، امام هفتم شیعیان جهان، که آستانه‌ی مقدسه ایشان از همان آغاز مورد توجه خاصه و عامه بوده است، به گونه‌ای که کسی چون محمد بن ادریس شافعی - پیشوای شافعیان - مرقد مطهر آن حضرت را «ترياق القلوب» یعنی داروی امراض روحی و قلبی خوانده است. «باب الحوائج»، در افواه عامه، کنایه از امام هفتم موسی کاظم علیه‌السلام است. ۲. حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، که شیعه و سنی (و حتی غیر مسلمان‌ها) از نقاط گوناگون

جهان به زیارت آن حضرت می‌شتابند و حاجات خود را توسط آن حضرت و تحت عنایات خاصه ایشان، از خدا طلب می‌کنند [۱۵]. برای وجود مقدس حضرت عباس علیه‌السلام القاب دیگری نیز وجود دارد که به طور اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: طیار: یعنی پرواز کننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات عالی‌ی بهشت. عبد صالح: در زیارت حضرت عباس کلمه العبد الصالح آمده [صفحه ۴۴] است. امام صادق علیه‌السلام خواندن زیارت حضرت عباس علیه‌السلام را سفارش کرده‌اند. حامی الطعینه: به معنای حامی زنان و بانوان می‌باشد. ابوقربه: یعنی شخص صاحب اختیار مشک آب. این لقب هم برای حضرت عباس علیه‌السلام بدین جهت بود که پیوسته با «مشک چرمی» به حمل و نقل آب می‌پرداخت و بدین وسیله کودکان حرم را سیراب می‌نمود. [صفحه ۴۷]

## عباس در کربلا

### همراهی تا آخر راه

حضرت عباس علیه‌السلام و برادران سه گانه‌اش از همان آغاز حرکت امام حسین علیه‌السلام در خدمت امام و برادر بزرگ خود بوده‌اند و حتی لحظه‌ای امام و اهل حرم را تنها نگذاشتند. در بعضی از کتب مقاتل آمده است که حضرت عباس علیه‌السلام در روز عاشورا به برادران گرامی خود می‌فرمود: «امروز روزی است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید و امام خود نمائیم. خیال نکنید که حسین علیه‌السلام فقط برادر ماست و ما از یک پدر هستیم بلکه آن بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ما بوده و حجت خداوند عالمیان در روی زمین و فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام و نور دیده‌ی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس ای برادران من، امروز در جان نثاری و فداکاری کوتاهی نکنید». امام حسین علیه‌السلام چون جان نثاری آن بزرگواران را مشاهده نمود، به گریه افتاد و فرمود: ای برادر، خداوند عالمیان به تو جزای خیر دهد.

### جریان امان نامه

آنچه از اکثر قریب به اتفاق کتب تاریخی و منابع اسلامی به دست می‌آید این است که لشکر کفر برای حضرت عباس علیه‌السلام و برادرانش «امان نامه» فرستاده‌اند و حضرت عباس علیه‌السلام و برادرانش نیز با قاطعیت تمام و بدون هیچ گونه شک و تردیدی آن را رد کرده‌اند و به سینه‌ی ناپاک دشمن کوبیده‌اند. در یک نگاه کلی می‌توان تمام صحنه‌ها و حوادث جریان گسترده و [صفحه ۴۸] جانسوز عاشورا و کربلا را به چند دسته کلی تقسیم نمود: ۱. صحنه‌ها و حوادثی که هیچ کدام از مورخان و خبرنگاران حاضر در آنجا به آنها اشاره نکرده‌اند و این صحنه‌ها از دید آنان پنهان مانده است. شاید بتوان گفت که تعداد این صحنه‌ها خیلی فراوان بوده و به عنوان اسرار دردآلود تاریخ در دل تاریخ پنهان مانده و ان شاءالله در روز قیامت فاش خواهند شد. در زمان ما نیز با تمام پیشرفت‌هایی که در وسایل ارتباط جمعی، رسانه‌ها و ابزار و آلات فیلم برداری و گزارش دهی به وجود آمده است ولی باز هم گزارشگران قادر نیستند که حتی یک حادثه کوچک را به تمام و کمال و به صورت درست و بدون نقص به مردم گزارش کنند. همه می‌بینیم که بیشتر این گزارش‌ها یا ناقص است و یا این که با هم ضد و نقیض‌اند. ۲. صحنه‌هایی که بعضی از مورخین و خبرنگاران به آن اشاره کرده‌اند و بعضی دیگر به آن اشاره نکرده‌اند. ۳. صحنه‌هایی که گزارش شده‌اند ولی ضد و نقیض و با کم و زیاد گزارش شده‌اند. این اختلاف گزارش‌ها برمی‌گردد به میزان دقت مورخ و خبرنگار و یا دیدگاه و منظر او به صحنه‌ی مورد نظر که از چه دیدی، با چه دیدی و از چه جایگاهی به صحنه نگاه می‌کرده است. ۴. صحنه‌ها و حوادثی که اکثر قریب به اتفاق مورخان و خبرنگاران حاضر در کربلا- به آن اشاره کرده‌اند. یکی از این صحنه‌ها، جریان امان نامه حضرت عباس علیه‌السلام و

[صفحه ۴۹] برادران است. همه مورخین نوشته‌اند که لشکر کفر بواسطه بعضی از اشخاص از جمله شمر که نسبت فامیلی با حضرت عباس علیه‌السلام داشتند (وی خود را از دایی‌های حضرت عباس علیه‌السلام به حساب می‌آورد) برای حضرت عباس علیه‌السلام و برادران امان نامه فرستادند و در آن از وعده وعیدهای مادی و دنیوی نوشته بودند و می‌خواستند با تطمیع و رشوه حضرت عباس علیه‌السلام و برادران را از یاری امام حسین علیه‌السلام باز بدارند. اما زهی خیال باطل و افکار خام و ناپخته و نسنجیده. حضرت عباس علیه‌السلام و برادران نیز با هدایت و رهبری حضرت عباس علیه‌السلام با قاطعیت و شجاعت و یقین تمام و بدون اندک تردیدی به آن جواب منفی داده و بیش از پیش دشمن را رسوا و شرمنده ساختند. یکی دیگر از چنین صحنه‌هایی، صحنه‌ی رسیدن حضرت عباس علیه‌السلام به شریعه‌ی فرات و نوشیدن آب است، که در آینده به آن اشاره خواهیم کرد. حضرت عباس علیه‌السلام در دو جا و در دو صحنه وفای خویش را به نهایت خود رسانده و آن را در اعلی درجه‌اش به ظهور کشانده است. یکی زمانی که برای وی امان نامه فرستادند و حضرت هم جواب رد دادند و یکی هم در فرات که حاضر نشد حسین علیه‌السلام تشنه باشد و ایشان سیراب گردد! و اما اصل داستان فرستادن امان نامه برای حضرت عباس علیه‌السلام و برادران به این شرح است: عصر روز نهم محرم، شمر به سوی خیمه‌گاه امام حسین علیه‌السلام آمده و بانگ زد: [صفحه ۵۰] فرزندان خواهر من یعنی عباس، جعفر، عبدالله و عثمان کجایند؟ (این چهار تن که فرزندان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بودند از طرف مادرشان ام‌البنین با قبیله‌ی شمر خویشاوندی داشتند و لذا شمر آنها را خواهرزاده خطاب کرد.) در اینجا حضرت عباس علیه‌السلام و برادرانش گرچه صدا و ندای شمر را شنیدند ولی هیچ اعتنایی به او نکردند و جوابش را ندادند. امام حسین علیه‌السلام که اسوه‌ی اخلاق و ادب است به عباس و برادران فرمودند: ندای او را پاسخ دهید، اگر چه مردی فاسق است اما با شما پیوند خویشاوندی دارد [۱۶] به دستور امام علیه‌السلام حضرت عباس علیه‌السلام و برادرانش گفتند: چه می‌گویی و چه می‌خواهی؟ شمر جواب داد: ای خواهرزادگان، برای شما امان نامه آورده‌ام. جان خود را به خطر نیندازید و به خاطر برادران حسین خویشان را به کشتن ندهید و به فرمان یزید درآئید. برادران یک صدا گفتند: «خدا تو را و امان‌نامه‌ات را لعنت کند! آیا ما را امان می‌دهی، در حالی که پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند فاطمه زهرا علیها‌السلام امان ندارد!» حضرت عباس علیه‌السلام فرمود: «دو دست بریده باد و نفرین باد بر امانی که [صفحه ۵۱] آورده‌ای، ای دشمن خدا! آیا تو ما را امان می‌دهی تا برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه علیها‌السلام را تنها گذاریم و از نفرین شدگان و فرزندان نفرین شدگان فرمان بریم؟! شمر خشمگین و شرمنده به جایگاه خود بازگشت [۱۷]. راستی اگر یکی از ما در اینطور امتحانی قرار می‌گرفتیم، چه راهی را انتخاب می‌کردیم؟! امروزه استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا، مرتب برای ما و جوانان ما امان نامه می‌فرستد تا از انقلاب اسلامی و اهداف آن دست برداریم و تابع فرهنگ منحط آنان گردیم! و اما هیئات من الذلّه!

### یادآوری زهیر

روز عاشورا است. قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام سوار بر اسب در اطراف خیمه‌ها به گشت و نگهبانی مشغول است و به احدی از دشمن اجازه نزدیک شدن به خیام احمدی و حرم حسینی را نمی‌دهد. در این هنگام یکی از یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام به نام «زهیر» پیش می‌آید و عرض می‌کند: «ای عباس! آمده‌ام تا تو را به یاد وصیت پدرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیندازم». قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام به علت این که دشمن ناپاک و پلید در کمین حمله به خیام اهل بیت علیه‌السلام است، از اسب پیاده نشد و فرمود: فرصت پیاده شدن را ندارم و نمی‌توانم در مقابل دشمن درنگ کنم، [صفحه ۵۲] ولی چون نام پدر گرامی‌ام را بردی، نمی‌توانم از گفتارش بگذرم. زود بگو که من سواره سخنان تو را می‌شنوم». زهیر گفت: امیرمؤمنان علیه‌السلام هنگامی که خواست با مادرت ام‌البنین علیها‌السلام ازدواج کند از برادرش عقیل که نسب شناس بود تقاضا کرد تا زنی از خاندان بزرگ و شجاع عرب برایش برگزیند تا از او پسری جنگ‌جو و تک سوار پدید آید و این نبود مگر برای این که آن فرزند حامی و ایثارگر و فداکار برادرش

حسین علیه‌السلام باشد. بنابراین ای عباس! پدرت تو را برای چنین روزی (عاشورا) خواسته است، مبادا کوتاهی کنی! غیرت عباس علیه‌السلام با شنیدن سخنان زهیر به جوش می‌آید و چنان پا در رکاب اسب می‌گذارد که تسمه‌ی رکاب پاره می‌شود و سپس می‌فرماید: «ای زهیر! آیا با این گفتار می‌خواهی به من جرأت بدهی؟! سوگند به خدای بزرگ که هرگز دست از حمایت و یاری برادرم حسین علیه‌السلام بر نمی‌دارم و در حمایت از او لحظه‌ای درنگ نخواهم نمود». و باز فرمود: «به خدا قسم فداکاری خود را به گونه‌ای ابراز کنم که هرگز نظیرش را ندیده باشی». آن گاه چون شیری غران و غضبناک به سوی دشمن حمله‌ور می‌شود آنگونه که گویی شمشیری از آتش است که در نیزار افتاده باشد [۱۸]. [صفحه ۵۳]

### ترتیب شهادت پسران ام‌البنین

تاریخ گویای این مطلب است که هر سه برادر مادری حضرت عباس علیه‌السلام به نام‌های عبدالله، جعفر، عثمان همگی قبل از حضرت عباس علیه‌السلام و به سفارش وی به شهادت رسیده‌اند. البته این خود حکمتی دارد که در بحث طرح یک شبهه و جواب دادن به آن، مورد بررسی قرار خواهیم داد. در کتاب منتهی الآمال، جلد اول، ص ۷۰۱ به بعد چنین آمده است: «جناب ابوالفضل العباس علیه‌السلام چون دید که بسیاری از اهل بیتش شهید گردیدند، رو کرد به برادران خود عبدالله و جعفر و عثمان فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مادر خود ام‌البنین علیها‌السلام و فرمود: ای برادران من جان من فدای شماها باشد پیش بیفتید و بروید در جلو سید و آقایان خود را سپر کنید و آقای خود را حمایت کنید و از جای خود حرکت نکنید تا تمامی در مقابل او کشته گردید. برادران ابوالفضل علیه‌السلام اطاعت فرمایش برادر خود نمودند، تمامی رفتند در پیش روی امام حسین علیه‌السلام ایستادند و جان خود را فدای جان آن بزرگوار نمودند، و هر تیر و نیزه و شمشیر که می‌آمد به صورت و گلوی خویش خریدند». هر کدام از این سه پهلوان بزرگ به ترتیب وارد کارزار و مبارزه تن به تن شده و هر یک بعد از نبرد خونین و سنگین به شهادت رسیده‌اند. اول عبدالله بن علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام که ۲۵ سال داشت به میدان رفت و پس از جنگی سخت و دلیرانه شهید [صفحه ۵۴] شد. سپس جعفر بن عبدالله بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که ۱۹ ساله بود ابراز شجاعت کرد و پس از تلفات بسیاری که با دشمن وارد ساخت، به شهادت رسید. آن گاه عثمان بن علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام که ۲۱ سال بیشتر نداشت با جرأت و جسارت تمام وارد میدان نبرد شد و پس از اندکی، شربت شیرین شهادت را سر کشید. ناگفته نماند که هیچکدام از برادران حضرت عباس علیه‌السلام صاحب فرزندی نبوده‌اند و همه کتب تاریخی مربوطه هم ذکر کرده‌اند که این سه شهید بزرگوار، اولاد نداشته‌اند.

### یک شبهه

گفتیم که برادران مادری حضرت عباس علیه‌السلام به سفارش حضرت علیه‌السلام و تحریک وی به میدان رفته و هر سه نفر قبل از خود حضرت عباس علیه‌السلام به شهادت رسیدند. در اینجا بعضی از مورخان و علماء اهل سنت به مقام شامخ حضرت عباس علیه‌السلام اهانت نموده و در حق ایشان جفای بسیار روا داشته‌اند و نسبت ناجوانمردانه‌ای به حضرت عباس علیه‌السلام داده‌اند. از آنجا که احتمال می‌دهم، بعضی از برادران و خواهران دینی این نسبت ناروا را از جایی بخوانند یا از کسی بشنوند، تصمیم گرفتم که اصل کلام این چند مورخ و عالم بی‌انصاف را نقل نموده و آن گاه نقد نمایم. ایشان می‌گویند: «در روز عاشورا و در صحنه‌ی کربلا، عباس به برادران خود عبدالله، جعفر و عثمان گفت: شما قبل از من به میدان بروید تا [صفحه ۵۵] کشته شوید و من وارث شما بشوم. چون شما فرزندی ندارید!!!» به عقیده‌ی این آقایان حضرت عباس علیه‌السلام به خاطر مال دنیا و ارث و میراث، برادران خود را روانه‌ی میدان کرد!!! اما این مطلب و این نسبت از چند جهت، نمی‌تواند صحت و اعتبار داشته باشد. چون علاوه بر این که از نظر فقهی و حکم شرعی خدشه‌دار و بی‌اساس است، از نظر عقلی نیز کاملاً بی‌معنی و غیر منطقی است. از نظر قانون ارث، پدر و



مادر و اولاد از طبقه‌ی اول هستند و برادر و خواهر از طبقه دوم. مادامی که حتی یک نفر از طبقه اول زنده باشد پیشیزی از ارث به احدی از طبقه دوم نمی‌رسد. و همه‌ی ما می‌دانیم که حضرت ام‌البنین علیهاالسلام که مادر عباس علیهاالسلام و برادرانش بوده است در روز عاشورا زنده بوده است. بنابراین اگر ارثی هم در کار باشد این ارث به خود ام‌البنین علیهاالسلام که مادر است و از طبقه‌ی اول، می‌رسد نه به حضرت عباس علیهاالسلام که برادر است و از طبقه دوم. از نظر عقلی نیز این حرف‌ها با مقام و منزلت حضرت عباس علیهاالسلام سازگار نیست. حتی اگر هم قبول کنیم که برادران حضرت ارثی داشتند و ارث آنها هم به حضرت عباس علیهاالسلام می‌رسید، باز هم بسیار بعید است که حضرت عباس علیهاالسلام این جمله را بگوید. زیرا کسی که اهل دنیا و ارث و میراث باشد و به این چیزها دل خوش کند، هرگز و هیچ گاه جرأت و جسارت شهادت در راه خدا، آن هم به صورتی دردناک را ندارد و اصلاً هیچ عقل سالمی نمی‌پسندد که کسی که یقین دارد چند لحظه بعد تیکه پاره شده و به شهادت می‌رسد، چند دقیقه [صفحه ۵۶] قبل از شهادت به فکر جمع مال و میراث باشد. علاوه بر همه‌ی اینها اگر حضرت عباس علیهاالسلام اهل دنیا بود، اصلاً با حسین علیهاالسلام همراهی نمی‌کرد و اصلاً وارد کربلا نمی‌شد و یا اگر هم می‌شد، وقتی پای چراغ تاریک می‌گشت و عرصه تنگ می‌شد، می‌گذاشت و می‌رفت. و باز هم علاوه بر آن، اگر حضرت عباس علیهاالسلام اهل دنیا و درهم و دینار بود، دشمن حاضر شد چند بار شتر و استر درهم و دینار به ایشان بدهد تا از حسین علیهاالسلام دست بردارد! چرا حضرت عباس علیهاالسلام آنها را نگرفت و دست از حسین علیهاالسلام برنداشت؟ چرا امان نامه را به سینه‌ی دشمن کویید؟ اگر حضرت عباس اهل دنیا بود حداقل باید حسین علیهاالسلام را رها می‌کرد و به دنبال میراث برادران خود روانه می‌گشت! و این هم یک امر طبیعی است که هر کس اهل دنیا و مقامات و مظاهر دنیوی باشد از جنگ و قتال و خون و خونریزی وحشت دارد و او نیز همانند دنیایی که طالب آن است، بی‌وفا و عهدشکن خواهد بود. ولی آیا حضرت عباس علیهاالسلام چنین بودند؟ هیئات! مطمئن باشید که اگر عباس علیهاالسلام چنین بود که این چنین مورخانی و چنین علمایی می‌گفتند دیگر نه عباس، عباس بود و نه ما و شما عباس را عباس می‌دانستیم! و همین که عباس علیهاالسلام در دل تاریخ و تاریخ دلها و قلب جوانمردان و ذهن قهرمانان و پهلوانان جاویدان شده است، خود نشان جوانمردی، صداقت، وفا و پایمردی عباس علیهاالسلام است. به نظر قاصر من حضرت عباس علیهاالسلام شاید به دو دلیل برادرانش را قبل از خود روانه‌ی میدان کرد. یکی این که آنها کم تجربه‌تر و کم سن و [صفحه ۵۷] سال‌تر بودند و احتیاج به محرک، پشتوانه و دل‌گرمی داشتند که خود حضرت عباس علیهاالسلام بود. دوم این که حضرت عباس علیهاالسلام می‌خواست از شهادت برادران خود مطمئن شود تا از این طریق هم از تردید و دودلی احتمالی آنها جلوگیری کند و هم از اجر خانواده شهید بهره‌ور شده و ثواب مصیبت صبر را به دست بیاورد. بنابراین یک نتیجه عقلی می‌توان گرفت و آن این که اگر حضرت عباس علیهاالسلام به برادرانش گفت، شما زودتر از من به میدان بروید، به چند جهت بوده است: همان گونه که ذکر شد، یکی این که برادران حضرت عباس علیهاالسلام از وی کوچک‌تر و کم تجربه‌تر بودند و از قوت و استحکام حضرت عباس علیهاالسلام برخوردار نبودند و حضرت عباس علیهاالسلام با خود فکر می‌کرد مبادا من کشته شوم و برادرانم در راه خودشان شک کنند و دست از یاری امامشان امام حسین علیهاالسلام بردارند. علاوه بر این خود این سه بزرگوار می‌دانستند که حضرت عباس علیهاالسلام برادر بزرگ آنها، تکیه‌گاه و پشت و پناه آنهاست و لذا خودشان نخواستند که قبل از خودشان، امید و تکیه‌گاهشان را از دست بدهند. و باز هم می‌توان اضافه کرد که حضرت عباس علیهاالسلام می‌خواست با چشم خود، شهادت برادرانش را ببیند، تا هم ثواب بیشتری ببرد و هم وفاداری خودش را به ولایت و امامت بیش از پیش اثبات کند و هم از کوچکترین لغزش احتمالی برادران خود جلوگیری نماید. با همه این حرفها، در منابع شیعه و گزارشات مورخان موثق، این لفظ که حضرت عباس علیهاالسلام به برادرانش [صفحه ۵۸] فرموده باشد: «شما بروید و کشته شوید تا من وارث و میراث خوار شما باشم» اصلاً نیامده است. و به فرض محال که بپذیریم حضرت عباس علیهاالسلام دقیقاً این لفظ و این جمله را بکار برده باشد، قطعاً مراد و منظورش معنای ظاهری لفظ ارث و وارث و میراث نیست بلکه به قرینه عقلیه، حالیه و مقامیه

(آنچه که بیان گردید) به دست می‌آید که مراد حضرت عباس علیه‌السلام از این که می‌فرمایند: «... من می‌خواهم وارث شما باشم»، این است که «من می‌خواهم وارث ثواب مصیبت شهادت شما باشم»، نه وارث ارث و میراث، ملک و املاک و مال و منال دنیای شما! هیهات! هیهات! هیهات! مؤلف محترم کتاب ارزشمند «چهره درخشان قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام در جلد اول صفحه‌ی ۱۹۵ به بعد به خوبی و با تفصیل کامل و مشروح، این شبهه را تحت عنوان «تحریف تاریخ!» مطرح نموده و مبسوطا جواب داده‌اند. ما هم به خاطر رعایت در امانت عین عبارات ایشان را نقل می‌کنیم.

### تحریف تاریخ

از بصیرت نافذ و اندیشه‌ی بزرگ عباس علیه‌السلام آن که، تنها به جانبازی و ایثارگری خود اکتفا نورزید و در آن عرصه‌ی خون و شهادت، برادرانش را نیز به سوی سعادت جاودانه‌ی آرמידن در رضوان بزرگ الهی فراخواند، تا این که فدای مکتب توحید گردند و ابوالفضل علیه‌السلام در فقدان آنها به صبر و شکیبایی بنشینند و به اجر صابران نائل آید. بدین لحاظ [صفحه ۵۹] قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، عبدالله، جعفر و عثمان - برادران تنی خود - را فراخواند و بدانان گفت: به پیش تازید تا ببینم که برای خدا و رسولش خیرخواهی نموده‌اید، زیرا شما را فرزندان نیست. مقصود قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام از این سخن آن بود که برادرانش را به موقعیت خطیر خود آشنا سازد، و آنان را بی‌اگاهانند که تجمعشان در آنجا تنها باید برای یک هدف باشد و آن فداکاری و جانبازی در راه دین است، و بدان خاطر که ایشان هیچ مانع و رادعی که از مقصد بزرگشان بازدارد، مانند فرزند و افراد تحت تکفل، نداشتند، لذا لازم بود که در راه حیات شرع مقدس جان خود را فدا سازند و آنان نیز همان گونه که برادرشان در نظر داشت به استقبال مرگ رفتند و به مقام منیع شهادت نایل آمدند. اما شگفتا از ابن جریر طبری که در تاریخ خود (جلد ۶، صفحه‌ی ۲۵۷) می‌گوید: پنداشتند که عباس به برادران مادریش، عبدالله و جعفر و عثمان، گفت: ای فرزندان مادرم! برای نبرد پیش افتید تا از شما ارث ببرم، زیرا شما فرزندان نداری (که وارث شما باشند). آنان هم پذیرفتند و رفتند و کشته شدند!! همچنان که ابوالفرج اصفهانی نیز در «مقاتل الطالبیین» مدعی شده است که، عباس علیه‌السلام برادرش جعفر را که فرزندی نداشت به صحنه‌ی مبارزه فرستاد تا میراثش به او رسد. پس هانی بن ثبیت بر او حمله برد و او را به قتل رساند! نیز در کتاب «مقتل العباس» آمده است: ابوالفضل علیه‌السلام برادران تنی [صفحه ۶۰] خود را به میدان جنگ فرستاد. پس همگی آنان کشته شدند و عباس علیه‌السلام میراث آنان را در اختیار گرفت! سپس خود به میدان رفت و کشته شد و ارث همگی به عیدالله (فرزند عباس) رسید، و عمویش عمر بن علی با او در این زمینه به منازعه برخاست، سپس میان آن دو با پرداخت مقداری، مصالحه برقرار شد! این سخنی است که از میان مورخین و ارباب مقاتل، تنها این دو تاریخ‌نویس مدعی آن شده‌اند. اما شخص بصیر و آگاه خود می‌داند که این اتهام تا چه حد از واقع به دور است، و من نمی‌دانم چگونه آنان ادعای ارث و میراث ابوالفضل علیه‌السلام از برادرانش را ذکر نموده‌اند، در حالی که بر فرض صحت آن، مادرشان ام‌البنین - که در طبقه‌ی بالا-تری (و اولی‌تری) از نظر ارث قرار داشت - در آن هنگام زنده بود و با وجود مادر، ارث به برادر نمی‌رسید، و مسلماً عباس علیه‌السلام که در خانه‌ی صاحب دین بزرگ شده، به این احکام ناآگاه نبوده است. علاوه بر این، این گونه نیت و کردار، در اوضاع و احوالی چون روز عاشورا، حتی از پست‌ترین مردم نیز کمتر سر می‌زند، تا چه رسد به شخصیتی چون ابوالفضائل که اسوه صفا و وفا و عشق و پاکی است. به راستی، در آن هنگامه‌ی خون و شمشیر، که هر کس جان و مال خود را فراموش می‌کند، چه کسی است که در آن موقعیت خطیر، برادرانش را به کام مرگ فرستد تا خود وارثشان شود؟! به ویژه آن که این عمل از سلحشوری سرزند که می‌داند خود هم بعد از آنان باقی نخواهد ماند و از مالشان بهره‌ای نخواهد برد و تنها برای آنکه چیزی نصیب [صفحه ۶۱] اولادش شود دست به چنین کاری بزند! آری، چه سخن زشت و اتهام دروغینی که به آن سید بزرگوار بریستند تا بر راستای قامتش خط انحراف بریندند! آیا شما - ای خواننده - میل داری دیگران درباره‌ات بگویند

برادران خود را در تیررس دشمن قرار دادی تا به میراث آنان دست یابی؟! یا این که این امر از دانات و پستی است و هرگز چنین اتهامی را بر خود نمی‌پسندی؟ کما اینکه هیچ انسانی - هر مقدار هم که خوار و فرومایه باشد - به این عمل قبیح تن در نمی‌دهد. پس تو ای تاریخ نگار باانصاف!!! چگونه راضی شدی که این اتهام را به کسی بربندی که معلم شهادت و اخلاق کریمانه بود و جان مطهر خود را فدای حجت زمانش نمود؟! و چگونه آن کردار، زینده‌ی دانش پژوه دانشگاه نبوت و پرورش یافته‌ی مکتب امامت، که از محضر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و دو امام همام علیهما‌السلام کسب علم و فیض نموده است، تواند بود؟ در صورتی که ما اگر در مقدم داشتن برادرانش برای جنگاوری به خوبی دقت نمائیم، متوجه می‌شویم که عباس علیه‌السلام چگونه در برابر سیدالشهداء علیه‌السلام که جگر گوشه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و پاره‌ی دل زهرای بتول علیها‌السلام بود - بزرگ منشی و نهایت فداکاری خود را آشکار ساخت. زیرا واضح است که هدف او از پیش فرستادن برادران این بوده است که: ۱. به درجه‌ی رفیع شهادت رسند و قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام در مصیبت آنان بسیار محزون شده و صبر بسیار پیشه سازد و به اجر جزیل الهی نایل شود، و نیز خواهان انتقام و عذاب خداوند برای خون به ناحق [صفحه ۶۲] ریخته‌ی آنان گردد. و شاهد این امر، سخن خود ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین» است که از عباس علیه‌السلام نقل می‌کند که به برادرش عبدالله گفت: «به پیش تا اینکه تو را کشته بینم و صبر در این مصیبت را به حساب خداوند بگذارم و نزد او مأجور باشم!» پس او اولین کسی بود که از میان برادرانش کشته شد. ابوحنیفه‌ی دینوری نیز در «الاحبار الطوال» آورده است که عباس علیه‌السلام به برادرانش گفت: جانم به فدایتان! به پیش تا زاید و از سرورتان حمایت کنید، تا اینکه در پیشگاه وی به کام مرگ درآید. پس آنان همگی به صحنه‌ی نبرد رفتند و کشته شدند. و اگر ابوالفضل علیه‌السلام برای بهره‌وری از میراث آنان، ایشان را به میدان جنگ فرستاده بود، دیگر معنایی برای صبر بر مصیبت برادرش و انتظار پاداش الهی، و نیز دلیلی بر سخن «جانم به فدایتان» - آن هم جان شریف حضرتش - وجود نداشت. ۲. نیز بدان علت برادرانش را برای جنگ بسیج نمود و پیش از خود به میدان فرستاد، که از فداکاری و ایثار آنان در راه دین و تحت لوای سیدالشهداء علیه‌السلام اطمینان حاصل نماید. شاهد بر این امر، سخن شیخ مفید در «ارشاد» و ابن‌نما در «مثیر الاحزان» است که نقل می‌کنند، عباس علیه‌السلام، خطاب به برادرانش گفت: به صحنه‌ی نبرد روید تا اینکه بینم که نسبت به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله خیرخواهی نموده‌اید زیرا شما را فرزندان نیست. و قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام با این کلام، به هیچ وجه قصد فریب آنان را [صفحه ۶۳] نداشت و تنها می‌خواست مقدار ولایت و علاقه‌ی آنان به سرور مظلومان را به دست آورد و این فرمان در حقیقت، مهر و لطف بدانان و ارشادشان به امر خیر و صلاح، در برابر حق برادری آنان بر حضرتش می‌باشد. در اینجا مانع دیگری از ارث بری ابوالفضل علیه‌السلام - حتی اگر معتقد به وفات ام‌البنین علیها‌السلام در آن هنگام شویم - وجود دارد، و آن این است که: در صورتی که عباس علیه‌السلام هم شهید می‌شد، فرزندانش نمی‌توانستند از آن میراث بهره‌ای ببرند؛ زیرا برادران و خواهران پدری ابوالفضل علیه‌السلام (همچون عمر اطرف، عییدالله نهسلیه، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، حضرت زینب کبری علیه‌السلام، ام‌کلثوم و...) در قید حیات بودند و با وجود آنان ارث تنها مختص عباس علیه‌السلام نمی‌شد؛ بگذریم که تاریخ شهادت می‌دهد ام‌البنین علیها‌السلام در آن هنگام زنده بود و بعد از ورود کاروان و موكب خاندان عصمت [و طهارت] به مدینه، در مصیبت چهار پسر گرانقدرش به سوگ نشست و برایشان مرثیه سرود. البته به نظر می‌رسد که سخنان بی‌اساس طبری و هم قطاران وی ناشی از این امر است که آنان در کلام حضرت عباس علیه‌السلام که فرمود «زیرا شما فرزندان نداری»، هیچ تفکر و دقت نکرده و مقصود از آن را استفاده‌ی وی از میراث برادران! تصور نموده، و با این عدم تعمق و خودرأیی روی تاریخ را سیاه کرده‌اند؛ در حالی که مقصود قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام آن بود که شما فرزندان نداری که نگران آنها باشید و شما را از شهادت در راه خدا و رسیدن به سعادت جاودانه باز دارند. [صفحه ۶۴] ضمناً، جناب شیخ عبدالحسین حلی در «التقد النزیه» (جلد ۱، صفحه‌ی ۹۹) احتمال داده که «أرثکم» یعنی از شما ارث برم با «ارزء بکم» یعنی به مصیبت شما دچار شوم، در کتابت اشتباه شده باشد، و این سخن بعید نیست.



احتمال نزدیکتر، سخن شیخ آقا بزرگ تهرانی، مؤلف مجموعه‌ی ارزشمند «الذریعة الی تصانیف الشیعة» است که حدس می‌زند «أرثکم» با «ارثیکم» یعنی به سوگ و مرثیه شما بنشینم، اشتباه شده باشد. که در این صورت مقصود ابوالفضل علیه‌السلام اولاً ارشاد آنان به راه حق، ثانیاً بسیج آن مجاهدان به جبهه‌ی نبرد با دشمنان ولایت؛ و ثالثاً به سوگ نشستن خویش درباره‌ی آنان - که عملی محبوب خداوند است - می‌تواند باشد. چنان که عابس بن ابی شیب شاکری نیز در روز عاشورا به شوذب، هم پیمان خویش، گفت: ای شوذب چه در دل داری؟ گفت: این که با تو در رکاب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگم تا کشته شوم. عابس گفت: من هم درباره‌ی تو همین گونه فکر می‌کردم، پس در مقابل اباعبدالله علیه‌السلام به پیکار پرداز تا در مصیبت تو از خداوند اجر طلبم، چنانکه در مصیبت سایر اصحاب حضرتش برای خودم اجر می‌طلبم، و اگر کسی نزدیکتر از تو به من بود دوست داشتم در برابرم به خون خود درغلتد تا در مصیبتش به پاداش الهی نایل آیم، زیرا امروز روزی است که هر مقدار می‌توانیم باید اجر و پاداش به دست آوریم، که بعد از این دیگر عملی در کار نبوده و صرفاً باید حساب پس دهیم. [صفحه ۶۵]

### تا زانو در فرات

حضرت عباس علیه‌السلام همان گونه که اسوه شجاعت، مردانگی و جنگ‌آوری بوده است، اسوه‌ی ادب و اخلاق نیز می‌باشد. همان گونه که ذکر شد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در دو صحنه وفا و ادب خویش را به نهایت و کمال خود رسانده است و آنها را در اعلی درجه‌اشان به منصفی ظهور کشانده است. یکی زمانی که دشمن برای او و برادرانش امان نامه فرستاد و آنها با تمام قدرت و با تصمیم قاطع و با خشم و غضب بر دشمن، امان نامه را به سینه‌ی دشمن کوبیدند. یکی هم زمانی که حضرت عباس علیه‌السلام به فرات رفت تا برای زنان و کودکان اهل حرم آب بیاورد. این بزرگوار با اینکه تا زانو در آب فرات بود و خود هم بسیار تشنه و عطشان گشته بود، ولی حاضر نشد حسین علیه‌السلام و اهل حرمش تشنه باشند و ایشان سیراب گردد. این کدامین انسان است که با شجاعت تمام به نفس خود «نه» می‌گوید و کمال ادب و اخلاق را در حق امام و برادر خویش، حضرت حسین علیه‌السلام به جا می‌آورد؟ آیا در سرتاسر تاریخ بشر چنین برادر باوفایی را سراغ دارید؟ کدام دین و کدام مکتب، غیر از اسلام، دارای چنین درسها و حکمتهایی است؟ مؤلف محترم کتاب «۷۲ مجلس در عزای مظلوم» در ص ۱۱۱ به بعد جریان فرات را این گونه نقل می‌کند: «حضرت عباس علیه‌السلام در حالی که نیزه به دست و مشک بر دوش داشت، به طرف شریعه‌ی فرات حرکت کرد در حالی که چهار هزار نفر از لشکر کفر شریعه را در محاصره‌ی خود داشتند ولی جوانمردانه و شجاعانه با یک حمله [صفحه ۶۶] محاصره را در هم شکسته و خود را به شریعه رسانید. از کثرت تشنگی و خستگی، همین که دست برد در زیر آب و آورد تا مقابل صورت، فذکر عطش الحسین و اهل بینه. «به یاد تشنگی برادر و اهل بیت حرم افتاد و آب نخورد». حضرت عباس علیه‌السلام در این جا با خود زمزمه کرد و فرمود: «و الله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشانان» «به خدا قسم آب نمی‌خورم در حالی که آقا و مولایم حسین تشنه است.» بنابر نقل بعضی از مورخین، حضرت علی علیه‌السلام در آخرین شب و آخرین لحظات زندگیش فرزندش عباس را طلبد و در آغوش کشید، فرمود: پسر من! ولدی اذا کان یوم عاشورا و دخلت المشرعة ایاک ان تشرب الماء و اخوک الحسین عطشان. «فرزندم همین که روز عاشورا فرا رسید و در شریعه قدم گذاردی مبادا از آن بنوشی در حالی که برادرت حسین علیه‌السلام تشنه است»

### آخرین سرباز

طبق نقل‌های مؤثق آخرین سربازی که قبل از سیدالشهداء علیه‌السلام به شهادت رسیده است اولین پهلوان، قهرمان قهرمانان، علمدار کربلا حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بوده است. حکمت این امر این است که حضرت حسین علیه‌السلام، عباس علیه‌السلام را

به خاطر توان، اهمیت و شجاعتش، تا آخرین لحظات برای خودش و سپاهش نگه داشته است. شاهد ما جمله‌ای است که حضرت حسین علیه‌السلام هنگام شهادت [صفحه ۶۷] حضرت عباس به زبان آورده و می‌فرماید: «الان انکسر ظهري و قلت حيلتي» «هم اکنون پشتم شکست و چاره‌ام کم شد». از این عبارت به روشنی پیدا است که حضرت عباس علیه‌السلام پشت و پناه و تکیه‌گاه برادر خود امام حسین علیه‌السلام بوده است و تنها راه چاره و آخرین امید حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به حساب می‌آمده است. و این هم خود نشان دیگر از نشانه‌های بارز شجاعت، اهمیت، تدبیر، ادب، جوانمردی، پایمردی، وفاداری، ایمان، صلابت، هیبت، ابهت، جنگ‌آوری و دلاورمردی حضرت عباس علیه‌السلام فرزند رشید علی علیه‌السلام و ام‌البنین علیها‌السلام می‌باشد. مؤلف محترم کتاب «بر امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام» چه گذشت؟ در صفحه‌ی ۲۰۶ به بعد، جریان فرات و شهادت آخرین سرباز را این گونه شرح می‌دهد: «آخرین کسانی که پرچم مبارزه را برداشته بودند، برادران امام حسین علیه‌السلام بودند و سرانجام از آنان فقط حضرت عباس علیه‌السلام باقی ماند. او مردی بلند قامت و زیبا بود، به گونه‌ای که چون سوار بر اسب می‌شد، دو پایش به زمین می‌رسید. کینه‌ی وی ابوالفضل و القابش سقا و قمر بنی‌هاشم بود و خود پرچمدار پیکار کربلا به شما می‌رفت. قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام اسوه شجاعت و اسطوره‌ی حمله و پیکار بود و مهابت و بی‌باکی از سیمایش آشکار. قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام هنگامی که فریاد نوباوگان حرم را که از عطش ناله می‌زدند، شنید و دید که «مرکز امامت» در میان دریای دشمن تنها مانده، در اینجا بود که پرچمدار [صفحه ۶۸] کربلا- دیگر طاق از کفش بیرون رفت و چون شیری ژیان، به پیش تاخت و در مقابل امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت و از حضرتش اذن نمود. سیدالشهداء علیه‌السلام وقتی قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام را دید، که آهنگ پرواز به کوی شهادت دارد، به او اذن داد و آنگاه به او فرمود: أنت صاحب لوائی! و لكن اطلب لهؤلاء الأطفال قليلا من الماء. تو پرچمدار من هستی، لیکن برای این کودکان اندکی آب فراهم آور. حضرت عباس علیه‌السلام به سوی آن قوم نابکار رفت. در حالی که مشک را در دست و سوار بر اسب بود، عازم فرات شد و از آن سپاه انبوه هیچ بیمی به دل راه نداد. جمع محافظان آب را از هم گسست و قدم به شریعه نهاد و همین که سردی آب را حس نمود، عطش امام حسین علیه‌السلام را در نظر آورد، بر خود واجب دید که آب را از کف دستش بریزد. از این رو مشک را پر از آب نمود و سعی کرد، هر چه زودتر آن را به لبان تشنه‌ی اطفال جگر سوخته برساند. اما دشمن، که چنین دید به او هجوم برده و راه را بر او بستند. اما وی، با ضربات شمشیر، آنان را از مسیر خود دور ساخته و پراکنده می‌کرد. در آن میان یزید بن رقا جهنی به کمک حکیم بن طفیل سنسی در کمین ابوالفضل علیه‌السلام نشست و ناگاه حمله کرد و دست راست حضرتش را قطع نمود. ابوالفضل علیه‌السلام شمشیر را به دست چپ گرفت و با دشمن به نبرد پرداخت و فرمود: و الله ان قطعتموا یمینی انی احمی ابدان دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین [صفحه ۶۹] به خدا قسم، اگر دست راستم را قطع نمودید، باز از پای نمی‌نشینم و از دینم دفاع می‌کنم و نیز از امامی که، به راستی به یقین رسیده است و از نوه‌ی پیامبر پاک امین، حمایت خواهم کرد... و به هر حال حضرت عباس علیه‌السلام آنقدر مبارزه کرد تا به شهادت رسید.

### داستان شهادت حضرت عباس

همه مورخان و گزارشگران، داستان شهادت حضرت عباس علیه‌السلام را کم و زیاد و با تفاوتها جزئی، نقل کرده‌اند. داستان شهادت آن حضرت علیه‌السلام طبق کتاب منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی (طاب ثراه) به شرح ذیل است: حضرت عباس علیه‌السلام که اکبر اولاد ام‌البنین علیها‌السلام و پسر چهارم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و کنیتش ابوالفضل و ملقب به سقا و صاحب لوائی امام حسین علیه‌السلام بود، چنان جمال دل آرا و طلعتی زیبا داشت که او را ماه بنی‌هاشم می‌گفتند و چندان جسیم و بلند بالا بود که بر پشت اسب قوی و فربه بر نشستی پای مبارکش به زمین می‌کشیدی. او را از مادر و پدر سه برادر بود که هیچکدام را

فرزند نبود. ابوالفضل علیه‌السلام اول ایشان را به جنگ فرستاد تا کشته‌ی ایشان را ببیند و ادراک اجر مصائب ایشان فرماید. پس از شهادت برادران عباس علیه‌السلام، چون آن جناب تنهایی برادر خود امام حسین علیه‌السلام را دید به خدمت برادر آمده عرض کرد: ای برادر! آیا رخصت می‌فرمایی که جان خود را فدای تو گردانم؟ [صفحه ۷۰] حضرت علیه‌السلام از استماع سخن جانسوز او به گریه آمد و گریه سختی نمود، پس فرمود: ای برادر تو صاحب لوای منی چون تو نمایی کس با من نماند. ابوالفضل علیه‌السلام عرض کرد سینه‌ام تنگ شده و از زندگانی دنیا سیر گشته‌ام و اراده کرده‌ام که از این جماعت منافقین خونخواهی خود کنم. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود: پس الحال که عازم سفر آخرت گردیده‌ای، پس طلب کن از برای این کودکان کمی از آب، پس حضرت عباس علیه‌السلام حرکت فرمود و در برابر صفوف لشکر ایستاد و لوای نصیحت و موعظت افراشت و هر چه توانست پند و نصیحت کرد و کلمات آن بزرگوار اصلا در قلب آن سنگدلان اثر نکرد. لاجرم حضرت عباس علیه‌السلام به خدمت برادر شتافت و آنچه از لشکر دید به عرض برادر رسانید. کودکان این بدانستند و نالیدند و ندای العطش العطش درآوردند، جناب عباس علیه‌السلام بی‌تابانه سوار بر اسب شده و نیزه بر دست گرفت و مشگی برداشت و آهنگ فرات نمود شاید که آبی به دست آورد. پس چهار هزار تن که موکل بر شریعه‌ی فرات بودند دور جناب را احاطه کردند و تیرها به چله کمان نهاده و به جانب او انداختند. جناب عباس علیه‌السلام که از پستان شجاعت شیر مکیده چون شیر شمیمه بر ایشان حمله کرد و رجز خواند: لا ارب الموت اذ الموت زقا حتی اوارى فى المصالیت لقا نفسى لقا نفس المصطفى الطهر و قانی انا العباس اغدوا بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقى [من از مرگ هرآسی ندارم آن هنگام که مرا به سوی خود [صفحه ۷۱] می‌خواند، تا زمانی که میان مردان کارآزموده قرار بگیرم و در خاک غلتیده شوم، جان من فدای جان پاک مصطفی باد! من عباس هستم که با مشگ می‌آیم و در روز نبرد از شر دشمن هیچ ترسی ندارم.] و از هر طرفی که حمله می‌کرد لشکر را متفرق می‌ساخت تا آنکه به روایتی هشتاد تن را به خاک هلاک افکند، پس وارد شریعه شد و خود را به آب فرات رسانید. چون از زحمت گیر و دار و شدت عطش جگرش تفته بود خواست آبی به لب خشک تشنه‌ی خود رساند. دست فرا برد و کفی از آب برداشت. تشنگی سیدالشهداء علیه‌السلام و اهل بیت او را یاد آورد، آب را از کف بریخت: پر کرد مشگ و پس کفی از آب بر گرفت می‌خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار آمد به یادش از جگر تشنه‌ی حسین علیه‌السلام چون اشک خویش ریخت ز کف آب و شد سوار شد با روان تشنه ز آب روان، روان دل پر ز جوش و مشگ بدوش آن بزرگوار کردند حمله جمله بر آن شبل مرتضی یک شیر در میانه‌ی گرگان بیشمار یکتن کسی ندیده و چندین هزار تیر یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار مشگ را از آب پر نمود و بر کتف راست افکند و از شریعه بیرون شتافت تا مگر خویش را به لشکرگاه برادر برساند و کودکان را از [صفحه ۷۲] زحمت تشنگی برهاند. لشکر که چنین دیدند راه او را گرفتند و از هر جانب او را احاطه کردند و آن حضرت مانند شیر غضبان بر آن منافقان حمله می‌کرد و راه می‌پیمود. ناگاه نوفل الأزرق و به روایتی زید بن ورقاء کمین کرده از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم ابن طفیل او را معین گشت و تشجیع نمود. سپس تیغی حواله‌ی آن جناب نمود. آن شمشیر بر دست راست آن حضرت رسید و از تن جدا گردید. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام جلدی کرد و مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست چپ داد و بر دشمنان حمله کرد و این رجز خواند: و الله ان قطعتم یمینی انی حامی ابداء عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین پس مقاتله کرد تا ضعف عارض آن جناب شد. دیگر باره نوفل (لعین) و به روایتی حکیم بن طفیل (لعین) از کمین نخله بیرون تاخت و دست چپش را از بند بینداخت. جناب عباس علیه‌السلام در حالی که رجز می‌خواند، مشگ را به دندان گرفت و همت گماشت تا شاید آب را به آن لب تشنگان برساند که ناگاه تیری بر مشگ آب آمد و آب آن بریخت و تیر دیگر بر سینه‌اش رسید و از اسب درافتاد. پس فریاد برداشت که ای برادر مرا دریاب [۱۹] به روایت مناقب، ملعونی عمودی [صفحه ۷۳] از آهن بر فرق مبارکش زد که به بال سعادت به ریاض جنت پرواز کرد. چون جناب امام حسین علیه‌السلام صدای برادر شنید، خود را به او رسانید، دید برادر خود را در کنار فرات با تن پاره پاره و مجروح و دستهای

مقطوع، بگریست و فرمود: الان انکسر ظهری و قلت حیلتی «اکنون پشت من شکست و تدبیر و چاره من گسست.» در حدیثی از حضرت امام سجاد علیه‌السلام مرویست که فرمودند: «خدا رحمت کند عموم عباس را که در حق برادر خود ایثار کرد و جان شریفش را فدای او نمود تا آنکه در یاری او دو دستش را قطع کردند...» [۲۰]. طبق نقلی، وقتی حضرت عباس علیه‌السلام از روی اسب با سر و صورت به زمین افتاد و صدا زد یا اخاه ادرک اخاک، یا اخی یا حسین علیک منی السلام یعنی ای برادر! برادر خود را دریاب، ای برادرم حسین خداحافظ! حضرت حسین علیه‌السلام بلافاصله بر سر نعش وی حاضر شد و گریست و فرمود وا اخاه و عباساه الان انکسر ظهری و قلت حیلتی. زمانی که حضرت حسین علیه‌السلام خواست بدن زخم‌دار برادر وفادار خود را به سوی خیمه‌ها ببرد، ابوالفضل علیه‌السلام چشم حق‌بین خود را باز کرد و دید برادر بزرگوارش در بالای سر او ایستاده و می‌خواهد بدن او را از میان خاک و خون بردارد. عرض کرد: ای برادر! چه اراده داری؟ فرمود: می‌خواهم تو را به خیمه‌ها ببرم. عرض کرد تو را به حق جدت قسم می‌دهم که مرا در همین جا بگذار و به سوی خیمه‌ها نبر! امام حسین علیه‌السلام پرسیدند: چرا؟ حضرت عباس علیه‌السلام عرض کرد: به چند [صفحه ۷۴] جهت؛ اول آنکه به دخترت سکینه وعده‌ی آب داده بودم و چون نتوانستم به او آب برسانم از وی خجالت می‌کشم! دیگر آنکه، من علمدار و سردار لشکر تو بوده‌ام، چون این گروه اشرار مرا به این حال ببینند جرأت و جسارت آنان بر تو زیاد می‌شود. حضرت با صدای بلند گریست و فرمود: خدا تو را از جانب برادر خود جزای خیر بدهد، زیرا که در حال حیات و مemat خود مرا یاری کردی. بعضی از مورخین نوشته‌اند: ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام وقتی به بالین برادرش عباس علیه‌السلام آمد سر او را به دامن گرفت و چشم خون گرفته‌اش را پاک می‌کرد در حالی که ابوالفضل علیه‌السلام داشت گریه می‌کرد. امام حسین علیه‌السلام فرمود: برادرم چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد چرا گریه نکنم در حالی که مانند تو سرم را به دامن گرفته‌ای. اما می‌بینم پس از ساعتی کسی نیست سر نازنین تو را از زمین بردارد و خاک از چهره‌ات پاک نماید، که در این لحظات ابوالفضل علیه‌السلام به شهادت نائل گردید! [۲۱] طبق این نقل، آخرین گفتار دو برادر همین بوده است. توضیح: همان گونه که ملاحظه کردید در مورد آخرین دیدار و آخرین گفتار امام حسین علیه‌السلام با حضرت عباس علیه‌السلام که امام علیه‌السلام بر بالین حضرت عباس علیه‌السلام حاضر شده‌اند، نقل‌های به ظاهر متفاوتی وجود دارد. هر نقلی و هر مورخی آخرین دیدار و آخرین گفتار دو برادر را به گونه‌ای بیان می‌کند که تا حدودی با نقل مورخ دیگر متفاوت است. جمع بین این نقل‌ها به این است که ما بگوئیم هیچ بعدی ندارد که [صفحه ۷۵] امام حسین علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در آخرین دیدار خود، به هنگام درددل و خداحافظی، به نحوی از انحاء همه‌ی این حرفها را با هم نجوا و زمزمه کرده باشند. چرا که آخرین دیدار این دو شهید بزرگ علیهما‌السلام، مدتی طول کشیده است و همه‌ی این حرفها و نقل‌ها هم در ظرف چند دقیقه قابل رد و بدل شدن است. آیا ندیده‌اید وقتی که یک مادر و یا یک پدر، فرزند از سفر برگشته‌اش را در بغل می‌گیرد در عرض چند دقیقه و بلکه چند ثانیه، حرفهایی با هم می‌زنند که دل هر انسان عطوفی را آتش زده و چشم هر بیننده‌ای را پر از اشک می‌کنند! جریان برگشت اسراء و آزادگان را دیده‌ای؟ جریان برگشت لاله‌های پرپر شده و کبوتران بال شکسته یعنی شهداء را به نظاره نشسته‌ای؟! چه دیده‌ای؟! چه احساسی داشته‌ای؟! چه حال و هوایی پیدا کرده‌ای؟! طبق بعضی از نقل‌ها، تا زمانی که حضرت عباس علیه‌السلام به شهادت نرسیده بودند، خیال امام حسین علیه‌السلام از بابت خیام حرم جمع بود. ولی همین که حضرت عباس علیه‌السلام، این پاسبان خیام احمدی، به روی زمین افتادند، یک چشم امام علیه‌السلام به حضرت عباس علیه‌السلام و چشم دیگرش به خیمه‌گاه بود؛ به گونه‌ای که نه می‌توانست خیمه‌گاه را رها کند و نه می‌توانست عباس علیه‌السلام را تنها بگذارد. شاعر در این زمینه می‌گوید: «امام حسین به طرف میدان حرکت کرد در حالی که نگاهش گاهی به سوی خیام حرم و گاهی جانب میدان بود و می‌فرمود: برادرم! دیگر چه کسی از دختران محمد صلی الله علیه و آله دفاع می‌کند آنگاه که درخواست [صفحه ۷۶] کمک آنان را کسی جواب نگوید» [۲۲]. و نیز طبق بعضی دیگر از نقل‌ها، اولین جمله‌ای که حضرت زینب علیها‌السلام بعد از شهادت حضرت عباس علیه‌السلام فرمودند این است

که؛ «امان از اسارت». گویا حضرت زینب علیهاالسلام یقین داشت که با وجود پاسبان قهرمانی مثل حضرت عباس علیه‌السلام، هیچ دشمنی جرأت نزدیک شدن به خیمه‌ها را ندارد و اما بعد از شهادت عباس علیه‌السلام، حمله دشمن به خیمه‌ها قطعی و اسارت آنان حتمی است! [صفحه ۷۹]

## مقام و منزلت حضرت عباس

### شخصیت معنوی حضرت عباس

بدون شک حضرت عباس علیه‌السلام در دنیا و آخرت دارای مقامی رفیع و منزلتی والا و منیع است. کسی که واقعه‌ی جانگداز کربلا را خوانده باشد و داستان غم‌انگیز طف را مطالعه کرده و یا شنیده باشد، عظمت مقام و ایثار و شهامت و مردانگی و شجاعت و فضائل حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را به خوبی دریافته و شنیده است. پر واضح است که یکی از شخصیت‌های بزرگ و سازنده در تاریخ اسلام، حضرت عباس بن علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام است. برای هر کسی که می‌خواهد نقش سازنده‌ی «ایمان» را در تکوین شخصیت انسانی مورد مطالعه قرار دهد، باید به سرگذشت زندگی عباس بن علی علیه‌السلام توجه دقیقی مبذول دارد، و هیچکس هم از خواندن این داستان زندگی بی‌نیاز نخواهد بود. همچنین برای کسانی که به مشکلات جوانان می‌اندیشند و مسائل دشوار دوران جوانی را مورد مطالعه قرار می‌دهند، شرح زندگی «عباس علیه‌السلام» درس‌های آموزنده‌ای خواهد داشت، زیرا پایه‌های شخصیت و رشد مدارج تکاملی او، در روزگاری شکل می‌گرفت، که وی در سن و سال شانزده سالگی به سر می‌برد. از سوی دیگر، عباس علیه‌السلام نمونه کامل مروت و مردانگی است، که وفاداری، اخلاص، فداکاری و جانبازی در راه دیگری را در سطح درخشانی به نمایش گذاشته است. آری، خصلت‌های ارزشمند اخلاقی و سجایای بلند [صفحه ۸۰] انسانی، مجموعه ویژگی‌هایی هستند که عباس علیه‌السلام را یکی از اولیاء صالح خداوند گردانیده و همین جهت سبب شده که سرگذشت او موجب اعجاب همگان گردد، و قداست روح و طهارت نفس عباس علیه‌السلام را مورد ستایش قرار دهند. چنانچه به خاطر همین فضائل انسانی، بدون شک حضرت عباس علیه‌السلام در اعلا علیین و بلندترین مقام معنوی قرار گرفته، و از فیض جاودان شهادت آنان که در راه خدا شهید شده‌اند، برخوردار شده است. به هر حال، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام از نظر مردم هم به مرگ و نیستی نرفته، بلکه یاد او جاوید است و طی قرن‌ها، میلیون‌ها برکت و کرامت از او به ظهور رسیده است [۲۳].

### مقام شفاعت حضرت عباس

در روایات آمده است که، در روز قیامت (که عرصه بر همه تنگ می‌شود) حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرماید: به فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام بگو در این اوضاع هراس‌انگیز و وحشت‌زا برای نجات شیعیان و شفاعت امت چه داری؟ علی علیه‌السلام پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حضرت فاطمه اطهر علیهاالسلام ابلاغ می‌کند و فاطمه علیهاالسلام در جواب می‌فرماید: «یا امیرالمؤمنین کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس». ای امیرمؤمنان، برای ما در مقام شفاعت، دو دست بریده [صفحه ۸۱] شده پسر عباس، کافی است [۲۴].

### عباس پسر فاطمه

همان گونه که در روایات ملاحظه کردید، حضرت زهرا علیهاالسلام می‌فرمایند:... پسر عباس. علاوه بر این یکی از علماء به نام «آخوند ملا آقا بندری» که محدث قمی وی را دانشمندی فقیه، متکلم، محقق، عارف به فقه و اصول و... می‌داند، نقل می‌کند که



یکی از اهالی کربلا در هر شبانه‌روزی دو و یا سه بار به زیارت حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام می‌رفت، اما هر ده روز یک بار بیشتر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را زیارت نمی‌کرد! این مرد یک شب حضرت فاطمه علیها‌السلام را در خواب دید، و به آن حضرت سلام کرد، اما حضرت فاطمه علیها‌السلام به او توجه درستی نکرد! مرد گفت: ای بانوی بزرگوار! مگر از من خلافتی سرزده؟ آن حضرت فرمود: چرا کمتر به زیارت فرزند من می‌روی؟! مرد گفت: ای بانو و مولای من! من در هر شبانه‌روز دو یا سه مرتبه فرزند تو را زیارت می‌کنم. فاطمه زهرا علیها‌السلام فرمود: درست است فرزندم حسین علیه‌السلام را زیاد زیارت می‌کنی، اما چرا بسیار کم به زیارت فرزندم عباس می‌روی؟ «تزور ابنی الحسین و لا تزور ابنی عباس الا قليلا» [۲۵] بله ما هم، در حق [صفحه ۸۲] عباس می‌گوئیم: اگر چه زاده‌ی ام‌البینین است و لیکن مادرش زهراست عباس

### کلام امام سجاد در مورد حضرت عباس

ابوحزمه ثمالی روایت کرده است که روزی حضرت علی ابن‌الحسین علیه‌السلام - امام چهارم شیعیان جهان حضرت زین‌العابدین سجاد علیه‌السلام که خود با حالتی رنجور و بیمار در کربلا حضور داشته است - نظر کرد به عیدالله پسر عباس بن علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام و آب از دیده مبارکش روان شد، فرمود: هیچ روزی بر مقام رسالت، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سخت‌تر نبود از روز احد که عم او شیر خدا و رسول، حمزه بن عبدالمطلب در آن روز شهید شد. و بعد از آن، روز موته بود که پسر عم او جعفر بن ابی‌طالب شهید شد. پس حضرت فرمود: روزی به روز حضرت امام حسین علیه‌السلام نمی‌رسد که سی هزار نامرد که دعوی می‌کردند که از این امتند، آن امام مظلوم را در میان گرفتند و هر یک تقرب می‌جستند به سوی خدا به خون او و امام علیه‌السلام ایشان را موعظه می‌کرد و خدا را به یادشان می‌آورد. اما آنها پندپذیر نشدند و دست از او برنداشتند تا آنکه او را به جور و ستم و عدوان شهید کردند. سپس فرمود: خدا رحمت کند عمویم عباس علیه‌السلام را که جانفشانی کرد و در حق برادر خود ایثار و مردانگی به خرج داد و جان شریفش را فدای برادر خود گردانید تا آنکه دستهایش را بریدند، پس حق تعالی به عوض دستهای او دو بال به وی کرامت کرد که با آن بالها با ملائکه [صفحه ۸۳] در بهشت پرواز می‌کند، چنانچه جعفر بن ابی‌طالب را دو بال داده است. به درستی که عباس علیه‌السلام را نزد خداوند عالمیان منزلتی هست که جمیع شهداء در روز قیامت آرزوی منزلت او را می‌کنند [۲۶]. بله به فرموده امام سجاد علیه‌السلام مقام حضرت عباس علیه‌السلام در نزد خداوند آنچنان باشکوه و شامخ است که همه شهیدان در روز قیامت به حال او غبطه می‌خورند. شهیدانی که خود از جایگاه و رتبه‌ای بس والا برخوردار بوده و مقامی نزدیک به مقام انبیاء دارند! ای ماه بنی‌هاشم! خورشید لقا عباس ای نور دل حیدر! شمع شهداء عباس از درد و غم ایام، ما رو به تو آوردیم دست من مسکین گیر، از بهر خدا عباس [۲۷].

### کلام امام صادق در مورد حضرت عباس

پیشوای ششم شیعیان حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام پس از گذشت حدود صد سال از واقعه‌ی کربلا، درباره‌ی حضرت ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام فرموده است: «عموی ما عباس بن علی علیه‌السلام دارای بصیرتی عمیق و بینشی نافذ در دین بوده و ایمانی محکم و استوار داشت. وی همراه برادرش اباعبدالله علیه‌السلام در راه دین خدا جهاد نمود، مصیبت‌ها دید و نیکو از امتحان برآمد و سرانجام در راه خدا به شهادت رسید [۲۸]. [صفحه ۸۴] نیز حضرت صادق علیه‌السلام در زیارت نامه حضرت ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام، حضرت عباس علیه‌السلام را عبدی صالح و مطیع خدا، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیر مؤمنان علیه‌السلام، امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام می‌داند. زیارت نامه‌ی حضرت عباس علیه‌السلام از زبان مبارک امام صادق علیه‌السلام به صورت کوتاه و مختصر در بخش پایانی کتاب خواهد آمد. علاوه بر این زیارت نامه‌ی دیگری در مورد حضرت

عباس علیه‌السلام وجود دارد که منسوب به حضرت بقیه‌الله الاعظم صاحب عصر و زمان حضرت مهدی موعود علیه‌السلام می‌باشد. در بخشی از این زیارت نامه‌ی مقدس آمده است که؛ سلام بر عباس فرزند امیرمؤمنان علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم نموده، دنیایش را در راه تحصیل آخرت صرف کرد و جانش را برای حفاظت از برادرش قربانی ساخت. وی نگهبان سپاه و خیام حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود و سعی فراوان کرد تا آب را به لب تشنگان برساند. دو دستش در راه جهاد فی سبیل الله قطع شد...

### مظلومیت حضرت عباس

حضرت عباس علیه‌السلام نیز مانند پدر بزرگش مولای متقیان و اسوه‌ی مظلومان و الگوی صابران، علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام و نیز مانند برادرانش امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و مادر بزرگوارشان فاطمه زهرا علیها‌السلام، در حد اعلای مظلومیت واقع شده است و از این جهت نیز مقامی والا دارد. یکی از جلوه‌های مظلومیت حضرت عباس علیه‌السلام این [صفحه ۸۵] است که آن قامت رشید، تنومند و بلند بالا به هنگام نبرد و شهادت آنقدر زخم نیزه و شمشیر خورد و چنان تیکه تیکه شد تا جایی که در قبری کوچک قرار گرفت. در این زمینه به داستان زیر توجه کنید؛ داستان قبر کوچک برای قامت رشید و گریه علامه بحرالعلوم ره. نقل است که در زمان علامه بحرالعلوم (سید محمد مهدی، متوفی، ۱۲۱۲ ه. ق) گوشه‌هایی از مرقد مطهر حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام ویران شد و نیاز به تعمیر و نوسازی پیدا کرد. این جریان را به علامه بحرالعلوم (ره) خبر دادند و بنا شد که وی با معمار در روز معینی برای دیدار قبر مقدس و تعیین مقدار تعمیر، به سر مرقد مطهر بروند. روز موعود فرا رسید و معمار همراه علامه وارد سرداب گردیدند و از نزدیک بنای قبر را ملاحظه کردند. در این بین معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و پرسید: آقا اجازه می‌فرمایید سؤالی بپرسم؟ علامه فرمود: بپرس. معمار گفت: من تاکنون خواننده و شنیده بودم که حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قامتی بلند داشته‌اند، به طوری که هرگاه بر اسب سوار می‌شدند زانوان ایشان برابر گوشه‌های اسب می‌رسیده است. بنابراین باید قبر آن حضرت طول بیشتری داشته باشد، ولی من می‌بینم که صورت قبر کوچک است! آیا شنیده‌های من دروغ است و با کوچکی قبر علت دیگری دارد؟! علامه چون این سخن را از معمار شنید، بدون اینکه پاسخی [صفحه ۸۶] بدهد، سر بر کناره‌ی قبر نهاد و به شدت شروع به گریستن نمود. گریه طولانی علامه معمار را نگران ساخت. وی پرسید: آقای من! چرا منقلب و گریان شدی؟! مگر من سخن ناراحت کننده‌ای گفتم؟! علامه فرمود: تمام شنیده‌ها و خواننده‌های شما درست است، و همان گونه که گفتمی حضرت عباس علیه‌السلام قامتی بلند و رشید داشته است. ولی سؤال تو مرا به یاد مصائب جانکاه حضرت عباس علیه‌السلام انداخت؛ ای معمار! کوچکی قبر عباس علیه‌السلام به این علت است که به قدری ضربت شمشیر و نیزه و تیر بر حضرت علیه‌السلام وارد شد که بدنش را قطعه قطعه نمود و آن قامت بلند به قطعاتی کوچک تبدیل شد. آیا انتظاری داری بدن آن حضرت که قطعات آن توسط امام سجاد زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیه‌السلام جمع‌آوری و دفن شده، قبری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟! [۲۹].

### شجاعت حضرت عباس و حیرت یزید

حضرت عباس علیه‌السلام از حیث شجاعت، جسارت و دلاوری زبازرد خاص و عام و نقل مجلس دوست و دشمن بوده است. وی از این جهت آنقدر در اوج بود که شجاعتش قبل از شهادتش لشکر کفر را به حیرت انداخت و بعد از شهادتش نیز، یزید ملعون را به حیرت واداشت و او را مات و مبهوت ساخت! [صفحه ۸۷] قصه زیر را با هم می‌خوانیم: در نقل‌های تاریخی آمده است که پرچم پرچمدار کربلا- حضرت عباس علیه‌السلام جزو اموال غارت شده‌ای بود که به عنوان غنیمت به شام برده شد. وقتی که

چشم یزید ملعون در میان غنائم، به آن پرچم افتاد عمیقا به آن نگاه کرد و پس از آن مدتی طولانی در فکر فرو رفت و سه مرتبه از روی حیرت و تعجب از جای خود برخاست و نشست. درباریان و مشاوران یزید پرسیدند: «ای امیرمؤمنان!! چه چیزی شما را این گونه شگفت زده و مبهوت ساخته است؟» یزید گفت: «این پرچم در کربلا در روز عاشورا در دست چه کسی بوده است؟» گفتند: «این پرچم به دست برادر حسین علیه السلام که نامش عباس بود و پرچمداری سپاه حسین علیه السلام را از جانب وی بر عهده داشت، بوده است.» یزید گفت: «حیرت و تعجبم از شجاعت عجیب این پرچمدار است.» پرسیدند: «چطور و از کجا به شجاعت او پی بردی؟!» گفت: «خوب به این پرچم نگاه کنید، می بینید که تمام اجزاء و قسمتهای آن - از پارچه گرفته تا چوب آن - بر اثر اصابت تیرها و نیزه‌ها صدمه دیده است، جز دستگیره‌ی آن که کاملا سالم مانده است. این مطلب نشانگر آن است که تیرها و نیزه‌ها به دست پرچمدار اصابت می کرده است، ولی او پرچم را رها نکرده است و تا آخرین توان خود، پرچم را نگه داشته است. این پرچمدار، دست‌های خود را فدای پابرجایی پرچم لشگر خود کرده است! و تنها وقتی که آخرین رمق خویش را از دست داده، پرچم از دستش افتاده یا با دست او افتاده [صفحه ۸۸] است. و این است رمز سالم ماندن دسته‌ی پرچم و این است علت حیرت و تعجب من.» سپس یزید ملعون گفت: «ابیت اللعن یا عباس! هکذا یکون وفاء الأخ لایه». «لعن و ناسزا از تو دور باد ای عباس! این است معنای وفاداری برادر نسبت به برادرش!» [۳۰]. آنچه گفتیم و نوشتیم فقط قطره‌ای از دریای بی کران مقام و منزلت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام شیر بیشه‌ی ولایت و امامت، ستاره‌ی فروزان آسمان ادب و اخلاق و وفا، قهرمان بی بدیل صحنه‌ی جدال و ستیز حق و باطل، پاسبان بی نظیر حرم محمدی، سقای کودکان و لب تشنگان خیام احمدی، پرچمدار کربلا، سردار نینوا، شهید عاشورا قمر بنی هاشم می باشد. امیدوارم که حضرت عباس علیه السلام، تقصیر و کوتاهی مرا به لطف و کرم و بزرگواری خودش ببخشد و در دنیا و آخرت دستگیر من و شما باشد! [صفحه ۹۱]

## همسر، اولاد، برادران و خواهران حضرت عباس

### همسر حضرت عباس

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام با بانویی به نام «لبابه» دختر عبدالله [۳۱] بن عباس بن عبدالمطلب (پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) ازدواج کرد. نام مادر لبابه «ام حکیم» بوده است. حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام از لبابه دارای دو فرزند به نام فضل و عبیدالله گردید. نسل حضرت عباس علیه السلام از طریق عبیدالله ادامه یافته است. آنچه بیان شد، قول مشهور بود. اما اقوال دیگری نیز در مورد تعداد اولاد حضرت عباس علیه السلام و جنسیت آنها وجود دارد که در کتب مقاتل مختلف به صورت جسته و گریخته به آنها اشاره شده است. مثلا بعضی نوشته‌اند که حضرت عباس علیه السلام دو فرزند دیگر به نامهای محمد و قاسم داشته است که در کربلا جزء یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند! بعضی هم نوشته‌اند که حضرت عباس علیه السلام پسری به نام حسن داشته که مادرش ام ولد بوده است. بعضی دیگر نوشته‌اند که حضرت عباس علیه السلام دختری هم داشته است؛ ولی با این حال نام او را ذکر نکرده‌اند. بالاخره آنچه که مسلم و قطعی است و همه مورخین آن را نقل کرده و قبول دارند این است که حضرت عباس علیه السلام از لبابه دارای دو پسر به نامهای فضل و عبیدالله بوده است و نسل حضرت عباس علیه السلام نیز از طریق عبیدالله باقی مانده است. [صفحه ۹۲]

### اولاد و اعقاب حضرت عباس



همان گونه که ذکر شد، تمام کتب تاریخی، روی هم رفته، شش فرزند را به حضرت عباس علیه‌السلام نسبت می‌دهند، یک دختر که نامش را هم ذکر نکرده‌اند و پنج پسر به نامهای فضل، عبیدالله، محمد، قاسم و حسن. بعضی از منابع پسری دیگر به نام عبدالله را نیز برای حضرت عباس علیه‌السلام نقل کرده‌اند. همان گونه که بیان شد آنچه که مسلم است این است که فضل و عبیدالله فرزندان حضرت عباس علیه‌السلام می‌باشند. اما در مورد چهار نفر یا پنج نفر باقی مانده، هم در اصل وجودشان و هم در نسبتشان به حضرت عباس علیه‌السلام شک و تردید فراوانی وجود دارد. تا جایی که خیلی از منابع تاریخی با قاطعیت تمام ذکر کرده‌اند که حضرت عباس علیه‌السلام فقط دارای دو پسر به نامهای فضل و عبیدالله، بوده است و فرزند دیگری نداشته است. با وجود همه این نقل‌های متفاوت، بر خود لازم می‌دانم که قبل از بیان دیدگاه چند مؤلف محترم، بار دیگر بصورت کلی اما مختصر، فرزندان یقینی و احتمالی حضرت عباس علیه‌السلام را نام برده و در پایان، یک جمع‌بندی نهایی داشته باشم. حاصل جمع تمام نقل‌ها با تمام تفاوت‌هایشان این است که حضرت عباس علیه‌السلام دارای شش فرزند پسر و یک فرزند دختر بوده است، که عبارتند از: ۱ و ۲ فضل و عبیدالله که مادرشان لبابه بوده است. ۳. حسن که مادرش ام ولد (نوعی کنیز) بوده است. ۴. قاسم که در بعضی نقلها آمده ولی ثابت نشده است. [صفحه ۹۳] ۵ و ۶ محمد و عبدالله که به گفته‌ی مورخان در کربلا به شهادت رسیده‌اند. و اتفاقاً در بعضی از مقاتل نام این دو بزرگوار با عنوان «محمد بن العباس بن علی» و «عبدالله بن العباس بن علی» در لیست شهدای کربلا از بنی‌هاشم، آمده است. ۷. دختری که حتی نام او را هم ذکر نکرده‌اند. جمع‌بندی نهایی: در مورد قاسم و حسن و این یک دختر، مدرک و منبع قابل اعتناء و اعتمادی در کار نیست. در مورد محمد و عبدالله هم باید بگویم که درست است که همه منابع تاریخی به آنها اشاره نکرده‌اند، ولی همین که بعضی از منابع و مقاتل نامی از آنها برده‌اند و اسامی شریفشان نیز طبق بعضی از مقاتل در لیست شهداء کربلا وجود دارد، احتمال قوی می‌دهیم که محمد و عبدالله نیز پسران حضرت عباس بوده‌اند: اما چون مجرد بوده و در کربلا هم به شهادت رسیده‌اند و نسلی از آنها باقی نمانده است، خیلی از مورخان و مؤلفان تصور کرده‌اند که حضرت عباس علیه‌السلام فقط دارای دو پسر به نامهای فضل و عبیدالله بوده است. چون همین دو پسر هستند که بعد از شهادت حضرت عباس علیه‌السلام زنده مانده‌اند. و الله العالم!!! برای تحقیق بیشتر می‌توانید به منابع مفصل از جمله «چهره درخشان قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام تألیف، علی ربانی خلخالی، ج اول ص ۱۲۲ و ۲۵۱ مراجعه کنید. مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) در جلد اول منتهی الآمال، ص ۳۵۶ در مورد اولاد ابوالفضل العباس علیه‌السلام چنین آورده‌اند: [صفحه ۹۴] «حضرت عباس بن امیرالمؤمنین علیه‌السلام عقبش از پسرش عبیدالله است و عقب عبیدالله منتهی می‌شود به پسرش حسن بن عبیدالله و حسن اعقابش از پنج پسر است: ۱- عبیدالله که قاضی حرمین و امیر مکه و مدینه بوده، ۲- عباس خطیب فصیح، ۳- حمزه‌الاکبر، ۴- ابراهیم جردقه، ۵- فضل اما فضل بن حسن بن عبیدالله پس او مردی بوده فصیح و زبان‌آور شدید الدین، عظیم الشجاعه و عقب آورد از سه پسر: جعفر، عباس اکبر، و محمد، و از اولاد محمد بن فضل است، ابوالعباس فضل بن محمد خطیب شاعر که مرثیه و اشعاری در مورد جدش حضرت عباس علیه‌السلام سروده است. خود این فضل هم دارای ولدی بوده است. و اما ابراهیم جردقه پس او از فقهاء و ادباء، و از زهاد است و عقبش از سه پسر است: حسن، محمد و علی. علی بن ابراهیم جردقه، پس او یکی از اسخیا بنی‌هاشم است و صاحب جاه بود. وفات کرد سنه‌ی دویست و شصت و چهار هجری قمری و او را نوزده ولد بوده که یکی از ایشان است عبیدالله بن علی بن ابراهیم جردقه... و اما حمزه بن الحسن بن عبیدالله بن عباس (حمزه‌الاکبر) مکنی به ابوالقاسم است و شبیه بوده به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام... و از اولاد او است محمد بن علی حمزه نزیل بصره که روایت [صفحه ۹۵] کرده حدیث از حضرت امام رضا علیه‌السلام و غیر آن حضرت، و مردی عالم و شاعر بوده است... و اما عباس بن الحسن بن عبیدالله بن العباس (عباس خطیب) کنیتش ابوالفضل است، خطیبی فصیح و شاعری بلیغ بوده است... و اما عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن العباس علیه‌السلام (قاضی حرمین و امیر مکه و مدینه) قاضی قضاء حرمین، پس از اولاد او است بنوهارون بن داود بن الحسین بن علی... و هم از اولاد او است قاسم بن عبدالله بن

الحسن بن عبيدالله...» در کتاب «زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام»، ص ۷۷۵ و نیز زندگانی «امام حسین علیه‌السلام» ص ۵۰۶ که هر دو کتاب تألیف مؤلف محترم سید هاشم رسولی محلاتی می‌باشند، تحت عنوان «فرزندان ابوالفضل علیه‌السلام» چنین آمده است: «آنچه از مجموع مطالب تاریخی به دست می‌آید این است که حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دو پسر داشت به نامهای عبيدالله و فضل، و مادرشان لبابه دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بوده است. و چون فضل اولادی نیارود، اعقاب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام از عبيدالله به جای مانده و عبيدالله بن عباس نیز، که خود از دانشمندان زمان خویش بود، دو پسر داشت به نام عبدالله و حسن. و چون عبدالله نیز فرزندی نداشت، اعقاب آن حضرت علیه‌السلام از حسن بن عبدالله به جای ماند. در میان فرزندان حسن بن عبدالله بن عباس علیه‌السلام دانشمندان و محدثین بسیاری در اسلام آمده که نامشان در تاریخ ثبت شده است، [صفحه ۹۶] مانند: عباس بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، که به گفته‌ی خطیب بغدادی در زمان هارون به بغداد آمد، و هارون مقدم او را گرامی داشت، و پس از هارون، مأمون نیز او را اکرام کرد. خطیب بغدادی گفته است وی فاضل و شاعری فصیح بود و علویان عقیده داشتند که او از زبردست‌ترین شاعران میان فرزندان ابوطالب بوده است. در کتاب «عمده الطالب» آمده که عباس بن حسن بن عبدالله، بزرگترین فرزندان پدر بود، و از سادات جلیل القدر بوده و بخاری گفته است: در میان بنی‌هاشم مردی را تیز زبان‌تر از وی ندیدم. بنا به گفته‌ی صاحب «منتخب التواریخ» از فرزندان حسن بن عبدالله، جعفر بن فضل بن حسن بن عبدالله است که ملقب به غریب بوده و آرامگاهش در شیراز و مشهور به سید حاجی غریب می‌باشد. یکی دیگر از فرزندان آن حضرت، عبيدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبدالله بن عباس علیه‌السلام است که به گفته‌ی زبیر بن بکار، دانشمند و فاضل و سخاوتمند بوده است، و دنیای روزگار خود را گردش کرده و کتابی در فقه اهل بیت جمع‌آوری کرده است و نامش را جعفریه نهاده است. وی در پایان به مصر سفر کرد و در سال ۳۱۲ ه. ق در همان جا وفات یافت. از فرزندان دیگر آن جناب، ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عبدالله است که به گفته‌ی صاحب «منتخب التواریخ» در قزوین [صفحه ۹۷] کشته شد و مدفنش نیز ظاهراً در این شهر می‌باشد. و از دیگر فرزندان آن حضرت، می‌توان حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبدالله را نام برد که قبرش در نزدیکی حله است.» و نیز، کتاب جامع و کامل «چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام»، تألیف مؤلف محترم علی ربانی خلخالی، در جلد اول، ص ۱۲۳ بحثی دارد تحت عنوان «اعقاب حضرت بنی‌هاشم علیه‌السلام»، که گرچه اندکی تکرار به نظر می‌آید، ولی به خاطر دسته‌بندی خوبی که دارد بار دیگر به اولاد و اعقاب حضرت عباس علیه‌السلام اشاره می‌کنیم. در این کتاب چنین به چشم می‌خورد: «چنان که گفتیم، نسل حضرت عباس علیه‌السلام از طریق پسرش عبدالله و نسل عبدالله نیز از طریق فرزند وی حسن بن عبدالله امتداد یافته است، همان گونه که تبار حسن نیز از طریق پنج پسرش: فضل، ابراهیم جردقه، حمزه الاکبر، عباس و عبدالله، جریان یافته است؛ که ذیلاً به توضیحاتی در باب هر یک می‌پردازیم:

### فضل بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی

فضل مردی فصیح، زبان‌آور، قوی‌الایمان، و بسیار شجاع بود. نسل وی از طریق سه پسرش (جعفر، عباس اکبر، و محمد) امتداد یافته است. یکی از فرزندان محمد بن فضل، ابوالعباس فضل بن محمد می‌باشد که شخصیتی خطیب و شاعر و ادیب بوده و در رثای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شعرهایی جالب سروده است. [صفحه ۹۸]

### ابراهیم جردقه بن حسن عبدالله بن عباس بن علی

او از فقهاء و ادبا و زهاد است و نسبش از طریق سه پسر به نامهای حسن و محمد و علی باقی مانده است. علی بن جردقه، یکی از اسخیای بنی‌هاشم، و صاحب جاه بود. وی که در سنه ۲۶۴ ه. ق به رحمت حق پیوست صاحب نوزده فرزند بود که یکی از ایشان

عبیدالله بن علی بن ابراهیم جردقه می‌باشد. خطیب بغدادی گفته است که: کنیه او ابوعلی است و از اهل بغداد است، به مصر رفت و در آن دیار ساکن شد. نزد او کتبی بوده موسوم به جعفریه که در آن است فقه اهل بیت و به مذهب شیعه روایت می‌کند آن را. وی در سال ۳۱۲ ه. ق در مصر وفات کرد.

### حمزه‌الاکبر بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی

وی مکنی به ابی‌القاسم و شبیه به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. مأمون به خط خود نوشت که به حمزه بن حسن، شبیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، صد هزار درهم عطا شود. و از اولاد او است محمد بن علی بن حمزه، نزیل بصره که از حضرت امام رضا علیه‌السلام و غیر آن حضرت نقل حدیث کرده، مردی عالم و شاعر بوده است... و نیز از بنی حمزه است ابومحمد قاسم بن حمزه الاکبر که در یمن می‌زیسته و شخصی عظیم‌القدر بوده و جمالی بی‌نهایت داشته است. و نیز از بنی حمزه است، ابوعلی حمزه بن قاسم بن علی حمزه الاکبر ثقه‌ی جلیل‌القدر که شیخ نجاشی و دیگران از او به نیکی یاد کرده و قبرش در نزدیکی حله است... [صفحه ۹۹]

### عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی

وی مکنی به ابی‌الفضل، خطیبی فصیح و شاعری بلیغ بوده و در نزد هارون الرشید مقام و مکانتی داشته است... نسل عباس بن حسن مذکور از چهار پسر می‌باشد: احمد، عبیدالله، علی، و عبدالله؛ و ابونصر بخاری گفته که نسل وی تنها از طریق عبدالله بن عباس است نه از غیر آن... عبدالله پسری به نام حمزه دارد که اولادش در طبریه و شام می‌باشند، از جمله‌ی آنان ابوالطیب محمد بن حمزه است که صاحب مروت و سماحت و صله‌ی رحم و کثرت معروف و فضل کثیر و جاه واسع بوده و در طبریه آب و ملک داشته و اموالی جمع کرده بود، تا آنکه ظفر بن خضر فراعنی بر او حسد برد و لشگری را برای قتل او ارسال داشت و آنان او را در صفر ۲۹۱ ه. ق در بوستان خود در طبریه شهید کردند. شعرا او را مرثیه گفته‌اند و به اعقاب او، که در طبریه هستند، بنوالشهید گویند.

### عبدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی

وی در حرمین مکه و مدینه قاضی‌القضاة بود، و از اولاد او است قاسم بن عبدالله بن حسن بن عبیدالله مذکور و صاحب (همراه و مرید) امام ابی‌محمد الحسن‌العسکری علیه‌السلام بود و این قاسم در مدینه صاحب شأن و منقبت بود و سعی می‌کرد ما بین بنوعلی و بنوجعفر را صلح دهد، و کان أحد أصحاب‌الرأی و اللسان. [صفحه ۱۰۰]

### برادران مادری حضرت عباس

همان گونه که در گذشته ذکر شد، برادران مادر حضرت ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام سه نفر بوده‌اند به نامهای عبدالله، جعفر و عثمان که همگی با تکیه بر ایمان و شجاعت خود و سفارش برادر بزرگشان حضرت عباس علیه‌السلام، مردانه به میدان رفتند، شجاعانه از امام حسین علیه‌السلام و حرم اهل بیتش دفاع کردند و سرانجام مظلومانه به شهادت رسیدند. این سه قهرمان که از سینه‌ی شیرزنی چون ام‌البنین علیهما‌السلام شیر مردانگی، وفا و اخوت و برادری را مکیده‌اند، همگی قبل از ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام به شهادت رسیده‌اند و هیچ کدام را فرزندی و جانیشینی نبوده است. تا جایی که اینجانب بررسی کردم در مورد اسامی و تعداد برادران مادری حضرت عباس علیه‌السلام و نیز اولاد نداشتن آنها، اختلاف نظر نقلی، یافت نشد.

## خواهران مادری حضرت عباس

در منابع تاریخی مختلف نام دو بانو به نامهای ام هانی (فاخته) و جمانه (حمانه، حجانیه) با نسبت‌های مختلف آمده است. عده‌ای از مورخین آنها را از عمه‌های حضرت عباس علیه‌السلام (و طبیعتاً خواهران حضرت علی علیه‌السلام) به حساب آورده‌اند. عده‌ای دیگر آنها را در لیست دختران امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذکر کرده‌اند، ولی معلوم نساخته‌اند که مادر آنها کدامیک از همسران حضرت علی علیه‌السلام بوده است. دسته سوم کسانی هستند که می‌گویند ام هانی و جمانه دختران [صفحه ۱۰۱] حضرت ام‌البنین علیها‌السلام، یعنی خواهران مادری حضرت عباس علیه‌السلام می‌باشند. قبل از جمع‌بندی نهایی، توجه خوانندگان محترم را به چند منبع در این مورد جلب می‌نمایم: ۱- در صفحه‌ی ۵۴ کتاب «چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام» ام‌هانی و حمانه (جمانه) را جزء فرزندان حضرت علی علیه‌السلام به حساب آورده است که معلوم نیست فرزند کدامیک از همسران آن حضرتند. در صفحه‌ی ۱۱۶ همین کتاب در بحث عموها و عمه‌های حضرت عباس علیه‌السلام، آمده است که: «نام عمه‌های آن حضرت نیز عبارت است از: ۱. ام‌هانی علیها‌السلام ۲. جمانه علیها‌السلام» و بعد هم در ص ۱۲۰ به اسامی شوهران هر دو بانو و پسران ام‌هانی اشاره می‌کند. ۲- مؤلف محترم کتاب «۷۲ مجلس در عزای مظلوم» در پاورقی صفحه‌ی ۱۱۰ نقل می‌کند که: «... حضرت عباس علیه‌السلام در سن ۳۴ سالگی به شهادت رسید، مادرش فاطمه کلایه ام‌البنین بود که ۶ فرزند به نامهای عباس، عبدالله، جعفر، عثمان، ام‌هانی و حجانیه (جمانه) داشت. ۳- در صفحه‌ی ۱۷۱ کتاب «امام حسین علیه‌السلام آفتاب تابان ولایت»، تألیف محمد محمدی اشتهاردی چنین آمده است: «سومین همسر علی علیه‌السلام ام‌البنین دارای شش فرزند بود به نامهای: عباس، عبدالله، جعفر، عثمان (این چهار نفر در کربلا به شهادت رسیدند) و ام‌هانی [صفحه ۱۰۲] (فاخته) و جمانه». جمع‌بندی نهایی: همان گونه که ملاحظه گردید، نه تنها در نسبت این دو بانو اختلاف نقل و نظر وجود داشت، بلکه حتی در خود نام آنها نیز نسخه‌های متفاوتی وجود دارد. برای اولی نامهای ام‌هانی و فاخته ذکر شده است و برای دومی سه نام جمانه، حمانه و حجانیه ضبط گردیده است. حال در این که آیا ام‌هانی و جمانه چهار نفر بوده‌اند یا تشابهات اسمی، به این معنا که دو تا از آنها از عمه‌های حضرت عباس علیه‌السلام و دو نفر دیگر از خواهران مادری حضرت عباس علیه‌السلام باشند، و یا این که در واقع امر دو نفر بیشتر نیستند که در حقیقت یا عمه‌های حضرت عباس علیه‌السلام هستند و یا خواهران مادری وی، و مورخان نسبت آنها را اشتباه ذکر کرده‌اند؛ بنده در شک و تردید به سر می‌برم و با ضرس قاطع نمی‌توانم بگویم که این دو بانوی بزرگوار عمه‌های حضرت عباس علیه‌السلام هستند و یا خواهران مادری او. با تمام این حرفها، خیلی مایل بودم که در مورد این دو خانم، تحقیق دقیق‌تر و گسترده‌تری انجام دهم. ولی صد حیف که نه فرصت کافی دارم و نه منابع بیشتر و غنی‌تر در اختیار. امید است که آیندگان و دیگر مؤلفان این مهم را انجام دهند و این بنده‌ی ناچیز را از نتیجه‌ی تحقیق خود، آگاه سازند. [صفحه ۱۰۵]

## گرامات حضرت عباس

### باب الحوائج وسیله‌ای برای تقرب

همه بندگان خداوند می‌توانند در همه حال، همه جا و همه وقت با خالق خود پروردگار عالم هستی، ارتباط معنوی برقرار نمایند، از وی کمک بخواهند و روا شدن حاجات خود را از او درخواست کنند. با وجود این، خداوند متعال، لطف دیگری به بندگان خود نموده، در قرآن کریم اهل ایمان را مخاطب قرار داده و فرموده است: وابتغوا الیه الوسیله [۳۲] برای تقرب به خداوند متعال، وسیله‌ای فراهم کنید. بنابراین، اصل وسیله فراهم کردن، و واسطه تهیه نمودن و شفیع قرار دادن، یک اصل منطقی قرآنی است و احادیث فراوانی نیز آن را مورد سفارش قرار داده‌اند. حال سؤال مهم این است که این «وسیله» چه کسی و یا چه چیزی می‌تواند

باشد؟ آن طور که در احادیث دینی و ادعیه مأثوره‌ی ما آمده، و در ایام مبارکی مثل شب و روز جمعه، شبهای قدر در ماه مبارک رمضان و سایر ساعات و اوقات مقدس و پر برکت این ماه، آن را عملی می‌کنیم، قرآن کریم، شخص پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام، امامان معصوم علیهم‌السلام، خانه کعبه و بسیاری از اشخاص، چیزها و اماکن پاک و مقدس هستند که دارای ارزش معنوی می‌باشند، در پیشگاه خداوند، عزیز و محترمند و می‌توان آنها را وسیله‌ی تقرب به ذات مقدس خداوند قرار داد، و بدین وسیله‌ها از درگاه پروردگار عالم، استمداد جست، حاجت خواست و به مطلوب خود رسید. [صفحه ۱۰۶]

در این میان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام سردار رشید و مجاهد ارتش حسین بن علی علیه‌السلام در عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، از آن روز تاکنون به عنوان «باب الحوائج» یعنی وسیله‌ی تقرب به ذات مقدس خداوند، برای رسیدن به حاجت‌ها و خواسته‌های مشروع معرفی شده است [۳۳]. از زمان شهادت حضرت عباس علیه‌السلام تا به امروز صدها و بلکه هزاران کرامت و بزرگواری از ناحیه ایشان، در حق شیعیان، مسلمانان و حتی غیر مسلمانان به وقوع و ظهور رسیده است و در قلب و متن تاریخ ثبت گردیده است. از امروز تا روز قیامت نیز هزاران کرامت دیگر از ناحیه‌ی این شهید بزرگوار و باوفا، قابل انتظار است. چرا که این شخصیت والا- و معنوی، هم خود بزرگوار است، هم از خانواده‌ای کریم است، و هم باب لطف و کرم بزرگان همیشه باز است. اگر چه نمی‌توان همه‌ی کرامات و عنایات آن حضرت را احصاء نموده و در یک دفتر جمع کرد، اما از باب نمونه به چند کرامت اشاره می‌شود. به امید آنکه شخصیت کریمی چون حضرت عباس علیه‌السلام نویسنده و خواننده را مورد لطف و مرحمت و کرم خود قرار دهند!

### مقام شفاعت

آیه‌الله میرزا هادی خراسانی در کتاب «معجزات و کرامات» می‌نویسد: عالم ربانی حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی چنین نقل [صفحه ۱۰۷] کرد که: مرا دوستی صمیمی بود که با هم در درس «صاحب جواهر» حاضر می‌شدیم. او برایم داستان شگفت زیر را در مورد مقام والای حضرت باب الحوائج عباس علیه‌السلام تعریف کرد: یکی از تجار معروف که رییس خانواده «الکبه» در زمان خود بود، پسری داشت نیکو صورت و مؤدب و مادر آن جوان علویه‌ای محترمه بود، و آن تاجر جز آن جوان نارس فرزند دیگری نداشت. اتفاقاً آن جوان در شهر کربلا به مرض شدیدی دچار شد و شاید ناخوشی او حصبه «تیفوس» بود. مرض او به قدری سخت شد که به حال مرگ و احتضار افتاد و مدتی نگذشت که درگذشت. پس بستگانش، چشم و پاهای او را چون اجساد مردگان بستند و آماده مراسم تدفین شدند. پدرش با حالتی نزار و در نهایت تأثر از اندرون خانه به بیرونی رفته بود و بر سر و سینه‌اش می‌زد. علویه محترمه - مادر آن جوان - نیز به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشرف شده بود و از کلیددار آستانه خواهش نمود که اجازه دهد شب را تا صبح در حرم مطهر بماند و متوسل به آن حضرت شود. کلیددار نخست قبول نمی‌کرد ولی وقتی علویه حال خود را بیان نمود و گفت وضع پسر من به گونه‌ای است که چاره‌ای جز توسل به حضرت باب الحوائج علیه‌السلام ندارم، تقاضایش را پذیرفت. شیخ راوی در ادامه گوید: همان شب من مشرف به کربلا شدم و ابتدا از جریان حال تاجر «الکبه» و بیماری فرزندش اطلاعی نداشتم. در همان شب، خواب دیدم که مشرف به حرم مطهر حضرت [صفحه ۱۰۸] سیدالشهداء علیه‌السلام شده‌ام. از طرف مرقد «حیب بن مظاهر» وارد شدم. دیدم فضای بالای سر حرم از زمین و آسمان و فضا تمام مملو از ملائکه است و در مسجد بالاسر تختی از نور گذاشته‌اند و حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و حضرت شاه ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام بر تخت نشسته‌اند. در آن اثنا فرشته‌ای جلورفت و عرض کرد: «السلام علیک یا رسول الله! السلام علیک یا خاتم النبیین!» آنگاه گفت: حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام عرض می‌کند: «یا رسول الله! علویه، عیال حاجی الکبه، پسرش به سختی مریض است و به من متوسل شده؛ شما به درگاه الهی دعا فرمایید تا حق سبحانه و تعالی او را شفا عطا فرماید». حضرت ختمی مرتبت صلی

الله علیه و آله، دست به دعا برداشت. بعد از لحظه‌ای فرمود: «مرگ این جوان مقدر است و چاره‌ای نیست». فرشته بازگشت. بعد از لحظه‌ای دیگر فرشته‌ی دیگری آمد و سلام کرد و پیغامی به همان قسم آورد. مجدداً حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله دست به آسمان بالا نمود و از درگاه خداوند متعال شفای جوان را طلبید، ولی باز لحظه‌ای نگذشت که سر را فرود آورد و فرمود: «مردن این جوان مقدر است». شیخ راوی داستان گوید: ناگهان دیدم ملائکه حاضر در حرم یک مرتبه به جنبش آمدند و ولوله‌ای عظیم و هلهله‌ای در میان آنها افتاد! با تعجب و حیرت [صفحه ۱۰۹] تمام پرسیدم: «چه خبر شده؟! چون نظر کردم، دیدم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام خودشان تشریف آوردند، با همان حالت وقت شهادت در کربلا! یعنی با پیکری غرقه به خون و بدون دست. آری جهت اضطراب ملائکه این بود که طاق‌دین آن حالت را از قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام نداشتند. حضرت باب الحوائج قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام پیش آمد و مقابل رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت و عرض نمود: «السلام علیک یا رسول الله! السلام علیک یا خیر المرسلین!» «فلان زن علویه توسل به من پیدا کرده و شفای فرزندش را از من می‌خواهد. شما به درگاه کبریایی عرض نمایید که یا این جوان را شفا مرحمت فرماید و یا آن که لقب «باب الحوائج» را از من بگیرد». چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این سخن جانسوز را از آن سرور شنید، دیدگان مبارکش پر از اشک شد و آنگاه روی مبارک به حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام نمود و فرمود: «یا علی! تو هم با من در دعا همراهی کن». پس هر دو بزرگوار دست به دعا بلند کردند و متوجه درگاه احدیت شدند. بعد از لحظه‌ای ملکی از آسمان نازل گردید و به خدمت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله مشرف گشته، سلام نمود و سلام حق سبحانه و تعالی را ابلاغ نمود و عرض کرد: «خداوند متعال می‌فرماید، هرگز لقب «باب الحوائج» را از عباس نمی‌گیرم و جوان را شفا عطا نمودم». [صفحه ۱۱۰] شیخ راوی که این خواب را دیده بود گوید: فوراً از خواب بیدار شدم، چون اصلاً خبری از این قضیه به هیچ وجه نداشتم؛ بسیار متعجب شده بودم. با خود گفتم: البته این خواب صدق و راست و صحیح است و قطعاً سری در آن هست. برخاستم و دیدم سحرگاه است و یک ساعت به صبح مانده و چون فصل تابستان بود، به سمت خانه حاجی الکبه روانه شدم. چون وارد خانه‌ی او شدم، آن مرد تاجر را دیدم که در میان خانه راه می‌رود و بر سر و صورت می‌زند و سوگواری می‌کند. جوان را نیز در اطاقی تنها گذاشته بودند، زیرا مرگش محسوس و محقق بود و چشم و انگشت و پاهای او را بسته بودند. به حاجی گفتم: «تو را چه می‌شود؟» گفت: «دیگر چه می‌خواهی بشود؟! دست او را گرفتم و گفتم: «آرام باش و همراه من بیا؛ پسرت کجاست؟ حق تعالی او را به برکت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام شفا داد و دیگر خوفی و خطری در او نیست». مرد تاجر غرق در تعجب و حیرت شد، که من از کجا جریان فرزند او را می‌دانم با اینکه هنوز صبح نشده است! پس مرا به اتاق جوان بیمار که او را مرده می‌پنداشت، برد. چون وارد شدیم، دیدم به قدرت کامله‌ی الهیه جوان نشسته است! پدرش که این حالت را دید بی‌اختیار به طرفش دوید و او را در آغوش گرفت در حالتی که از شوق [صفحه ۱۱۱] می‌گریست و زبانش بند آمده بود. جوان فریادش برآمد که گرسنه‌ام! خوراک بیاورید. باری، چنان مزاجش رو به بهبودی می‌رفت که گویا ابداً مرض و دردی بر او عارض نگردیده بود [۳۴]. آن طور که از ظواهر متون تاریخی به دست می‌آید، لقب «باب الحوائجی» حضرت ابوالفضل علیه‌السلام عنوانی است که داستان آن به قبل از کربلا و عاشورا بر می‌گردد. زیرا در مدینه هم در آستان حضرت حسین بن علی علیه‌السلام که نیازمندان و مستمندان مراجعه می‌کردند، این عباس بن علی علیه‌السلام بود که به خاطر لیاقت و توانایی و بصیرت، مورد اعتماد حسین علیه‌السلام قرار داشت و طی سالیانی عهده‌دار مسئولیت رسیدگی به نیازمندان و تهیدستان بود، خواسته‌های آنان را تأمین می‌نمود، حوائج آنان را برآورده می‌کرد، قفل مشکل آنان را می‌گشود، و از آن زمان او را «باب الحوائج» می‌نامیدند. غیر از این، در برخورد امامان علیهم‌السلام با حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و تعریف‌ها و تمجیدهایی که در بیانها و زیارتها از او به عمل آمده، شخصیت درخشان و مقام بلند معنوی و انسانی «باب الحوائج» بهتر روشن می‌شود [۳۵].



شیخ عبدالرحیم شوشتری که از اجله علما بوده و در محضر شیخ [صفحه ۱۱۲] انصاری به کسب علم و دانش اشتغال داشته است می‌گوید: چند بار به زیارت مزار مطهر باب الحوائج قبر بنی‌هاشم علیه‌السلام مشرف شدم و از بارگاه آن بزرگوار دو حاجت داشتم. یکی آنکه مؤفق به زیارت خانه‌ی خدا شوم، و دیگر آنکه پولی برایم فراهم گردد تا خانه‌ای بخرم. یک بار که در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشغول زیارت بودم یک عرب روستایی را دیدم که طفل فلج خود را به درون حرم آورد، او را با طناب به حلقه‌های ضریح بست و خودش به زیارت و طواف مرقد باب الحوائج علیه‌السلام مشغول شد. پس از انجام مراسم زیارت به سوی طفلش بازگشت، او را از ضریح باز کرد و در حالی که کودکش صحیح و سالم بود، راه خود را در پیش گرفت! کودک فلج آن چنان سلامت خود را بازیافته بود که گویی از ابتدا هیچ گونه عیب و درد و نقصی نداشته است. من حیران و متعجب از این کرامت و بزرگواری با حال اعتراض از حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بیرون آمدم و آن حضرت را مخاطب قرار داده و گفتم: «ای ابوالفضل! تو درباره‌ی یک عرب دهاتی و پابرنه بدین گونه لطف و مرحمت می‌کنی ولی نسبت به من که عمر خود را با عشق تو و خاندان نبوت به سر آورده‌ام توجهی نداری. از این پس با تو قهر می‌کنم و دیگر به زیارتت نخواهم آمد!» سپس با حالت تأثر و دل‌شکستگی از حرم مطهر خارج شدم و بدون تأمل از کربلا به نجف اشرف رفتم. هنوز دو سه روز از این ماجرا نگذشته بود که شیخ اعظم مرتضی [صفحه ۱۱۳] انصاری (ره) به خانه‌ام آمد. از آمدن استاد بزرگوار خود که هیچگاه به خانه شاگردانش نمی‌رفت متعجب شدم و مقدمش را گرامی داشتم. شیخ انصاری با محبت فراوان دو کیسه پول نقد به من داد و فرمود: «ای شیخ! با این پولها هم می‌توانی به مکه بروی و خانه‌ی خدا را زیارت کنی و هم می‌توانی برای خودت خانه بخری». و بعد هم فرمود: «این همان چیزی است که از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خواسته بودی، ولی مبادا بار دیگر نسبت به حضرت باب الحوائج جسارت کنی و یا بی‌جهت از او برنجی» [۳۶].

### شفای طفل بیمار

سید جلیل، آقای حاج سید محمد علی ضوابطی نقل کرد که: به اتفاق خانواده و فرزند زاده‌ام به زیارت عتبات عالیات مشرف شدم. نوه‌ی چهار ساله‌ام، که با ما همراه بود، بیمار شد و به تدریج حال او وخیم شده به حال بیهوشی افتاد. دکتر حافظ‌الصحه را به بالین وی آوردیم. پس از معاینه نسخه‌ای نوشت و به دست ما داد و حرکت کرد. بیرون اطاق، در حال بدرقه، به من اظهار کرد حال این بچه بسیار بد است و امید بهبودی در باب او نمی‌رود، من نخواستم نزد خانم شما حرفی زده باشم. همسر از اطاق دیگر حرف دکتر را شنید، بی‌درنگ چادر بر سر کرده و گفت: اکنون می‌روم و کار را درست می‌کنم! [صفحه ۱۱۴] او رفت و پس از لحظاتی دیدم بیمار سر از بستر برداشته و می‌گوید: آقا جان مرا در آغوش گیر! تعجب کردم، کودک بی‌هوش چگونه یکباره به هوش آمد؟! او را در بر گرفتم، به او آب دادم. گفت: مادر بزرگ (بی‌بی خانم) کجا است؟ گفتم: الان می‌آید. هنوز در عالم تعجب بودم که خانم وارد شد و با دیدن کودک در آغوش من گفت: دیدی کار را به سامان آورده و برای مریض در خطر مرگ شفا گرفتم؟! گفتم چه کردی و به کجا رفتی؟ گفت: به حرم مطهر مولانا العباس علیه‌السلام رفتم و گفتم: یا ابوالفضل! من زوار تو هستم، اگر باب الحوائج نبودی من بدین آستان روی نمی‌آوردم. اینک بچه‌ام در خطر مرگ است، شفای او را از تو می‌خواهم و گرنه من جواب پدر او را چه دهم؟! این سخن را گفتم و از حرم بیرون آمدم. اینک فهمیدم که در اثر توجه خاص مولانا العباس علیه‌السلام بیمار ما شفا یافته است [۳۷].

### عباس مرا شفا داد

سید سعید بن سید ابراهیم بهبهانی کتابی در مناقب و فضائل حضرت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام دارد به نام «اعلام الناس فی فضائل العباس». مؤلف این کتاب گرانمایه، انگیزه خود را از تألیف آن چنین نگاشته است: در جوانی مرض عجیبی بر من عارض گشت به گونه‌ای که تمام اطبای نجف، از جمله دکتر «محمد زکی اباطه» که از پزشکان حاذق و [صفحه ۱۱۵] مشهور محلی بودند، نتوانستند معالجه‌ام کنند. به ناچار به کوفه نزد دکتر «محمد تقی جهان» که متخصصی بزرگ و دکتری معروف بود مراجعه کردم، لیکن معالجات او نیز مؤثر واقع نشد، و من روز به روز ضعیف‌تر می‌شدم تا آنجا که خویشاوندانم از بهبودی من قطع امید کرده و هر لحظه منتظر بودند که مرگ، مرا دریابد. سه سال تمام از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۳ ه. ق گرفتار این درد بی‌درمان بودم. پدرم برای شفای من به شهر «حله» رفت و به قاسم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام امام هفتم متوسل شد؛ و مادرم بر بالینم نشسته و جز گریه و زاری کاری از دستش ساخته نبود. شب هفتم ماه محرم در خواب دیدم مردی شریف و بزرگوار به بالینم آمد و پرسید: «سید سعید! پدرت کجا رفته؟!» در پاسخش گفتم: «به قریه‌ای مسافرت کرده که قبر قاسم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام در آنجا است.» آن مرد بزرگوار و نورانی گفت: «تو هم به کربلا برو.» من از خواب بیدار شدم ولی غیر از مادرم کسی را ندیدم. شب هشتم و نهم باز همین خواب تکرار شد و آن مرد نورانی به من تاکید می‌کرد تا به کربلا بروم. مطلب را با مادرم در میان گذاشتم و او هنگامی که مشخصات آن مرد را از من شنید گفت: «این آقای نورانی و بزرگوار، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است و باید طبق دستور او به کربلا برویم و به آن حضرت متوسل شویم.» من قدرت کوچکترین حرکتی نداشتم و به قدری رنجور و ناتوان شده بودم که نمی‌توانستم در اتومبیل یا وسیله‌ی نقلیه‌ی دیگری بنشینم. به ناچار تابوتی تهیه کردند و [صفحه ۱۱۶] مرا به وسیله‌ی آن حرکت دادند. چون به کربلا رسیدیم، بلافاصله وارد حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدیم و مرا به ضریح بستند. مادرم در کنارم نشست و به دعا و گریه و زاری پرداخت و من همچنان رنجور و بی‌رمق در کنار مزار حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دراز کشیده بودم. دقایقی چند به همین منوال گذشت. کم‌کم عرقی شفافبخش، سرتاپای مرا در خود گرفت و احساس کردم که تب و درد از بدنم بیرون می‌رود. ساعتی بعد من کاملاً شفا یافته بودم و بی‌غم و سبکبال از جای خود بلند شدم. عده‌ی زیادی از زائرین که از ابتدای ورود ما به حرم، ناظر این صحنه بودند، پس از مشاهده‌ی این معجزه‌ی بزرگ به جانب من حمله‌ور شدند و لباسهای مرا بر تنم پاره پاره کردند و هر یک، تکه‌ای را به تبرک برداشته و با خود بردند. از آن روز که شفا یافتیم، نذر کردم تا در برابر لطف و کرامت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام کتابی در مورد زندگی و حالات این فرزند رشید امیرمؤمنان علیه‌السلام بنویسم و الحمدلله بعدها در این کار توفیق یافتیم. کتاب مورد نظرم را در چهار صد صفحه نوشتیم و آن را «اعلام الناس فی فضائل العباس» نامیدم و به دوستانم آن حضرت تقدیم نمودم. در ضمن نام اولین فرزندم را به میمنت نام قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، «فاضل» نهادم [۳۸].

[صفحه ۱۱۷]

### جزای گستاخی و هدایت مرد گمراه

علامه متبحر، شیخ حسن دخیل، برای مرحوم سید عبدالرزاق مقرر، ماجرای شگفتی را نقل می‌کند که خود شاهد آن بوده است. وی می‌گوید: در اواخر دولت عثمانی، حرم سیدالشهداء علیه‌السلام را در غیر ایام زیارت، در فصل تابستان زیارت نمودم. سپس نزدیک ظهر، متوجه حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم. در حالی که به سبب گرمی هوا کسی در صحن و حرم مطهر نبود و تنها مردی از خدام که عمری نزدیک به شصت سال داشت و گویی از حرم محافظت می‌کرد کنار درب اولی ایستاده بود. من بعد از زیارت، نماز ظهر و عصر را خواندم و سپس در بالای سر مقدس نشسته، درباره‌ی عظمت و ابهت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام که به سبب آن جانبازی و ایثارگری عظیم به دست آورده بود، به تفکر پرداختم. در این اثنا، زنی را دیدم که وارد حرم شد، و در حالی که سراپا محجوب و آثار بزرگی از او آشکار بود و پسری حدوداً شانزده ساله با صورتی زیبا و لباس اشرف کرد، به دنبالش حرکت



می‌کرد، شروع به طواف اطراف قبر نمود. سپس مردی بلند قد با صورتی سرخ و سفید، محاسن حنایی و هیئتی کردی وارد شد، اما رسومات شیعه یا اهل سنت را که فاتحه می‌خوانند، در مورد زیارت به جا نیاورد. وی پشت به قبر مطهر کرده و شروع به تماشای شمشیرها و خنجرها و زره‌هایی [صفحه ۱۱۸] که بالای ضریح آویزان بود کرد، بدون اینکه هیچ گونه توجهی به عظمت و جلال صاحب حرم مقدس بنماید. من از این رفتار او بسیار تعجب کردم و متوجه هم نشدم که از چه قوم و طائفه‌ای می‌باشد، جز اینکه حدس زدم از خانواده‌ی آن زن و پسر است، و تعجب من آنگاه زیاده‌تر شد که دیدم زن آنگونه در بالای سر مطهر ادب می‌ورزد و او این گونه بی‌احترامی می‌نماید! در اندیشه‌ی گمراهی او و صبر ابوالفضل علیه‌السلام بودم که ناگهان مشاهده کردم آن مرد بلند قامت، از زمین بلند شد و ندیدم که چه کسی وی را بلند نمود. وی در حالی که به ضریح مطهر می‌خورد و فریاد می‌کشید، دور قبر با شدت تمام شروع به دویدن کرد. (...) می‌زد و خیز برمی‌داشت، در حالی که نه به قبر چسبیده بود و نه از آن دور بود! گویی برق وی را گرفته و انگشتان دستش را تشنج گرفته بود. در این حالت، صورتش ابتدا رو به سرخی رفت و سپس رنگ نیلی به خود گرفت. ساعتی داشت که زنجیر نقره‌ای آن را به گردن آویخته بود و هرگاه که خیز می‌گرفت ساعت به قبر شریف می‌خورد تا شکست. نیز از آن سو که دستش را از عبا (لباس رویی) بیرون می‌آورد تا حمایل کند و زمین نخورد، زمین نمی‌افتاد بلکه طرف دیگرش بر زمین فرود می‌آمد و عبایش با این خیز گرفتن‌ها پاره شد. آن خانم چون این کرامت را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشاهده نمود، خود را به دیوار چسبانید و پسر را در آغوش گرفت و شروع به تضرع و انابه کرد و پیاپی می‌گفت: «ابوالفضل، من و پسرم دخیل شماییم.» [صفحه ۱۱۹] من نیز که چنین دیدم، از این حال بیمناک شده و ایستادم؛ در حالی که نمی‌دانستم چه کنم. آن مرد بدنی تنومند داشت و کسی هم در حرم نبود که مقابلش را بگیرد. دو بار دور حرم، چون عقربه‌ی ساعت که از خود اختیار ندارد، با شتاب چرخید. در آن هنگام خادم وارد حرم شد و با مشاهده‌ی آن وضعیت، بیرون رفت و یکی از دیگر خدام، به نام جعفر را صدا زد و به کمک هم آن مرد را گرفتند و ریسمانی را که طولش سه ذراع بود به گردنش بستند. او مطیع ایستاد اما هنوز فریاد می‌کشید و از حال عادی خارج بود. او را از حرم حضرت عباس علیه‌السلام بیرون بردند و به زن هم گفتند که همراه آنها به حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بیاید. در میان راه که از بازار می‌گذشتیم، صدای فریاد و اضطراب وی توجه مردم را به خود جمع کرده و آنها را به دنبال خود می‌کشید. چون او را وارد آن بارگاه قدسی مکان نمودند و به ضریح مطهر حضرت علی اکبر علیه‌السلام بستند، حالش کمی آرام شد و خوابید، بعد از ربع ساعت، در حالی که عرق بسیاری بر چهره‌اش نشسته بود، بیدار شد و با حالتی مرعوب و ترسان شروع به شهادت به یگانگی خداوند و نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امامت علی بن ابی طالب علیه‌السلام تا حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه شریف - نمود. موضوع را که از او پرسیدند، گفت: هم اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود به این حقایق اعتراف کن و آنها را برایم برشمرد و افزود که، اگر چنین نکنی عباس تو را هلاک می‌نماید! اینک [صفحه ۱۲۰] من شهادت به ولایت آنان می‌دهم و از غیر آنان تبری می‌جویم. سپس از آن افت و خیز عجیبش در حرم حضرت عباس علیه‌السلام پرسیدند، گفت: در حرم حضرت عباس علیه‌السلام بودم که مرد بلند قامتی مرا گرفت و گفت: ای سگ، هنوز دست از گمراهیت بر نمی‌داری؟! آنگاه مرا به قبر کوبید و با عصا از پشت سر مرا بزد و آنچه می‌دیدید صحنه‌ی فرار من از دست او بود! از خانم، ماجرا را جویا شدند، گفت: من شیعه و اهل بغدادم، و این مرد شوهرم می‌باشد که از اهل سلیمانیه و ساکن بغداد است. وی سنی می‌باشد، اما در مذهب خود متدین بوده، گناه و معصیت انجام نمی‌دهد، صفات نیک را دوست دارد و از خصال زشت دوری می‌جوید. پیش از آنکه من زوجه‌ی او شوم به تجارت توتون مشغول بود و من نیز دو برادر داشتم که شغلشان خرید توتون از او و فروش آن به دیگران بود. زمانی دویست لیره‌ی عثمانی به او بدهی پیدا کردند و چون از عهده‌ی آن بر نمی‌آمدند، تصمیم گرفتند که خانه خود را در مقابل به او بدهند و خود از بغداد مهاجرت کنند. از این رو او را هنگام ظهر به خانه فرا خواندند و نظرشان را به او گفتند و اظهار داشتند که بدهکاری دیگری نیز ندارند. در آن هنگام ناگاه او

شهامتی عجیب از خود نشان داد: اوراق بدهی آنان را بیرون آورد و ابتدا آنها را پاره نمود و سپس سوزاند و بدانان اطمینان داد که هر مقدار هم پول نیاز داشته باشند، می‌توانند از او بگیرند. آنان چون چنین دیدند، بسیار خوشحال شدند و تصمیم گرفتند که در همان جا او را پاداش دهند. [صفحه ۱۲۱] زن ادامه داد که: برادرانم از من نظرخواهی کردند و چون رأی مرا، با توجه به این جوانمردی که در حق برادرانم روا داشته بود و نیز تدین و دوریش از گناه، با خود موافق دیدند، مرا به عقد وی درآوردند. پس از مدتی از او خواستم که مرا به زیارت کاظمین، مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام و حضرت امام جواد علیه‌السلام ببرد، اما او نپذیرفت و مدعی خرافه بودن آن شد. چون آثار حمل در من پدیدار گشت از شویم درخواست کردم نذر کند اگر فرزندی نصیبش شد به زیارت رویم و او هم موافقت نمود. هنگامی که فرزند به دنیا آمد، وفای به نذر را از او طلب کردم اما وی از قبول آن سرباز زد و آن را موکول به زمان بلوغ فرزندش نمود. برخورد او مرا ناامید ساخت، تا اینکه پسر به سن تکلیف رسید و از من خواست که برای فرزندمان همسری بیابم، اما من به وی گفتم تا هنگامی که به نذرش وفا نکند چنین نخواهم کرد. از این رو بود که وی با اکراه قبول نمود و ما را به زیارت آورد. در هنگام زیارت آن دو امام علیهما‌السلام، از آن بزرگواران درخواست نمودم که وی را به تشیع هدایت نمایند، اما آثاری که مایه‌ی سرور او شود مشاهده نمودم، بلکه از اسائهی ادب و استهزای همسرم بسیار مغموم و محزون شدم. سپس وی ما را به زیارت حضرت امام هادی علیه‌السلام و حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در سامراء برد و در آنجا هم دعا کردم ولی مستجاب نشد و استهزاء و اسائهی ادب شویم افزون گشت. چون به کربلا رسیدیم گفتم: به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام [صفحه ۱۲۲] می‌روم، اگر او که باب الحوائج است، حاجتم را نداد، دیگر برادرش سیدالشهداء علیه‌السلام و پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت نمی‌کنم و به بغداد بر می‌گردم. چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رسیدیم، جریان را به عرض قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام رساندم و قصه‌ی خود را اعلام داشتیم، که ناگهان دریای خروشان کرم وجود حضرت عباس علیه‌السلام به جوش آمد و دعایم استجاب یافت و شوهرم به سعادت ابدی نایل گشت [۳۹].

### بهترین گوی زندگی

یکی از مبلغین مذهبی می‌گفت: همراه با عده‌ای از وعاظ برای تبلیغ به شهری می‌رفتیم. یکی از وعاظ زودرنج به دلیلی به راننده‌ی ماشین که مردی جوان بود پرخاش کرد و او را به باد انتقاد گرفت. اما راننده‌ی جوان ابتدا عکس‌العملی نشان نداد و با سکوت مؤدبانه‌ی خود قضیه را فیصله داد. هنگامی که به مقصد رسیدیم، من نزد راننده رفتم و به جای دوست خود از او معذرت خواهی کردم. راننده لبخندی زد و گفت: «من با خدای خویش عهد کرده‌ام که هرگز کوچکترین بی‌ادبی نسبت به روحانیون و به خصوص مبلغین روا ندارم، هر چند از ناحیه‌ی آنها ناراحتی بینم!» پرسیدم: «سر این مطلب چیست؟!» گفت: «من یک نوازنده و مطرب بودم و مرتکب هرگونه گناه و [صفحه ۱۲۳] آلودگی می‌شدم و اصلاً با نماز و روزه و دین رابطه‌ای نداشتم، تا اینکه حادثه‌ای حال و روز مرا دگرگون ساخت. در ایامی که مصادف با عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود، شب تاسوعا تمام اعضای خانواده‌ی من جهت سوگواری به مسجد رفتند و من تنها در خانه ماندم. در خانه حوصله‌ام سررفت. بی‌اختیار بلند شدم و به عنوان تفریح به سمت مسجد به راه افتادم. واعظی بر بالای منبر مردم را موعظه می‌کرد. بیانات شیرین او مرا به سوی خود جلب می‌کرد و سخنان او حال مرا دگرگون می‌ساخت تا اینکه در پایان به ذکر مصیبت حضرت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام پرداخت و این اشعار را خواند: و الله ان قطعتوا یمینی انی احمی ابداء عن دینی و عن امام صادق یقینی نجل النبی الطاهر الامینی یعنی: «به خدا سوگند اگر دست راست مرا هم قطع کنید من تا ابد از دین خویش حمایت می‌کنم و از یاری امام راستین خود که فرزند پیامبر پاک خدا است دست بر نمی‌دارم.» این اشعار چنان مرا منقلب ساخت که بی‌اختیار اشک از دیدگانم فرو ریخت و مرا عمیقاً به تفکر واداشت. با خود گفتم: وای بر من! حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام با آن همه جاه و مقام و پاکی آن قدر از دین خویش حمایت کرد تا اینکه

دست‌هایش از بدنش جدا گشت و در آخر شهید شد. آیا من برای دین خود کاری کرده‌ام در [صفحه ۱۲۴] حالی که خود را علاقمند به حضرت باب الحوائج علیه‌السلام می‌دانم. من چگونه مسلمانی هستم که دین خود را ویران کرده‌ام؟! پس تصمیم قطعی به توبه گرفتم و تمامی وسایل و آلات معصیت را که با خودم داشتم خرد کردم و به زباله‌دانی ریختم و به دنبال رانندگی رفتم و به فضل خدا و عنایات حضرت عباس علیه‌السلام اکنون در رفاه زندگی می‌کنم و در میان همسایگان و دوستانم دارای احترام و عزت می‌باشم؛ و این از برکت ارشاد و هدایت آن واعظ مخلص است. لذا من نوکر همه‌ی شما هستم. [۴۰].

### عباس مراد

در شهر سامراء جمعی از شیعیان و عاشقان آل محمد صلی الله علیه و آله به عزاداری مشغول بودند و بر سر و سینه می‌زدند. شخصی سنی، آنان را مسخره می‌کند و می‌گوید «این کارها چه معنا دارد و برای چه کسی خود را می‌کشید؟! یکی از عزاداران به او می‌گوید: «مسخره کردن عاشقان و دیوانگان امام حسین علیه‌السلام عاقبت خوشی ندارد؛ دست از مسخره و استهزاء بردار». اما آن سنی نگون بخت کلمات توهین آمیزی می‌گوید و جسارت می‌کند. مرد عزادار می‌گوید: «عباس، یضربک!» یعنی اگر توبه نکنی، «عباس تو را می‌زند!» [صفحه ۱۲۵] مرد سنی می‌گوید: «از دست عباس و دودمان او کاری بر نمی‌آید.» آنگاه به طرف خانه‌ی خود می‌رود. هنوز چند قدمی نرفته بود که دلهره‌ی عجیبی سراسر وجودش را فراگرفت و رنگ از صورتش پدید و به خانواده و دوستانش گفت: «عباس ضربنی و اموت!» «یعنی عباس مراد و من می‌میرم!» و می‌خواهد. صبحگاه که به بالین او می‌روند می‌بینند گویا سالها است که مرده است! بستگان او از طلاب شیعه نیز برای شرکت در مجلس ترحیم دعوت می‌کنند ولی آنها از رفتن خودداری می‌کنند [۴۱].

### تاوان زبان درازی

شیخ حسن طفاسی، طلبه‌ای ساکن نجف بود و الآن اولاد او از طلاب نجف می‌باشند. وی در سفری که به کربلا داشت، روزی به صحن حرم حضرت عباس علیه‌السلام مشرف شد. شیخ با لباس مرتب و یک جفت نعلین نو به کنار حوض حرم آمد تا وضو بگیرد. هنگامی که چشمش به حوض آب افتاد و تصویر دستگاه و بارگاه با عظمت حضرت علیه‌السلام را در آب مشاهده کرد، خطاب به حضرت عباس علیه‌السلام گفت: «یا عباس! انت من اهل السیاسة» «ای عباس! شما هم اهل سیاست هستی! خوب فکری کردی که نگذاشتی امام حسین علیه‌السلام تو را [صفحه ۱۲۶] به خیمه‌گاه ببرد، برای اینکه دستگاه و حرم مستقلی داشته باشی! اگر اجازه می‌دادی و تو را برده بودند اکنون در زمره‌ی اصحاب حساب می‌شدی و در حرم برادرت حسین علیه‌السلام دفن شده بودی...!» هنوز حرفش به پایان نرسیده بود که گویی کسی او را از زمین بلند کرد و در حوض آب انداخت! شیخ بیچاره بعد از چند مرتبه غوطه خوردن در آب، به زحمت بیرون آمد، در حالی که یک لنگه کفش وی گم شده بود و هر چه جستجو کرد آن را نیافت! پس با حالتی شرمگین رو به ضریح نمود و گفت: «ابورأس الحار!» «یعنی شما عجب آتشین مزاج هستید. من شوخی و مزاح کردم!» [۴۲]. ابورأس الحار، عبارتی است که عربها به حضرت عباس علیه‌السلام خطاب می‌کنند و به معنای آتشین مزاج است. بنده عرض می‌کنم که حضرت عباس هم حق و لیاقت یک حرم مستقل را دارد؛ البته نه به خاطر سیاست و زیرکی‌اش، بلکه به خاطر ادبش، وفایش، صفایش و جوانمردیش در حق برادرش امام حسین علیه‌السلام. امام حسین علیه‌السلام نیز آن قدر بزرگوار است که به حضرت عباس علیه‌السلام و بارگاه و حرم مستقلش، افتخار می‌کند! [صفحه ۱۲۷]

### شوخی حضرت با یکی از طلاب

حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی خوئینی زنجانی نقل کردند که: ابوالزوجه‌ی این جانب، آیت الله آقای حاج شیخ میرزا محمدباقر زنجانی «قدس سره» می گفتند: با عده‌ای از نجف اشرف برای زیارت امام حسین علیه السلام وارد کربلا شدیم و در مدرسه‌ی بادکوبه‌ای‌ها اقامت کردیم. به رفقا گفتیم به زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام برویم. یکی از طلبه‌ها گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، که امام نیست! من خسته هستم و به حرم حضرت نمی آیم، شما بروید و بیایید، بعدا با هم می رویم برای زیارت امام حسین علیه السلام. باری او نیامد و ما رفتیم. وقتی برگشتیم دیدیم مدرسه شلوغ است. پرسیدیم چه شده است؟ گفتند: شیخی رفته مستراح و در چاه افتاده است. وقتی که او را از مبرز در آوردند، دیدیم همان رفیق ما است! یکی از رفقا به وی گفت: دیگر از این غلطها نکنی‌ها! گفت: من با حضرت شوخی کردم. یکی از رفقا گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام هم با شما شوخی کرد و الا شما را هلاک می کرد! [۴۳].

### هدیه حضرت عباس و شیعه شدن مرد سنی

آیة الله حاج سید محمد علی آل سید غفور از اساتید مبرز حوزه در جلسه‌ی تدریس خود فرمودند: جد ما مرحوم سید عبدالغفور نقل کرد: زنی از اهل «طویریج» (در سه فرسخی کربلا) گوساله‌ای را نذر [صفحه ۱۲۸] حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام کرده بود. چون حاجتش برآورده گشت برای ادای نذر حرکت نمود. ولی در میانه‌ی راه یکی از مأمورین امنیتی که سنی بود جلوی زن را گرفت و گفت: «با این گوساله به کجا می روی؟» زن گفت: «این گوساله نذر حضرت عباس علیه السلام است و من برای ادای نذر به کربلا می روم». مرد سنی فریاد زد: «دست از این مسخره بازیها و خرافات بردارید» و راه را بر زن بیچاره می بندد و گوساله را از او می گیرد. اصرارهای زن تأثیری نمی کند و به ناچار خود به تنهایی و بدون گوساله به کربلا و حرم حضرت باب الحوائج عباس علیه السلام مشرف می شود و می گوید: «آقا جان! من به نذر خود وفا کردم، ولی آن مرد سنی مانع شد. شما بر مرد سنی غضب کنید و او را ادب نمایید». شبانگاه همان روز، زن در خواب می بیند که خدمت حضرت عباس علیه السلام رسیده است. حضرت عباس علیه السلام می فرمایند: «نذر تو به ما رسید و ما قبول کردیم!» زن می گوید: «خدا را شکر، اما من تقاضا نمودم که گوساله را از مرد سنی بازپس بگیرد و بر او غضب فرمائید». حضرت عباس علیه السلام می فرمایند: «من آن حیوان را به مرد سنی بخشیدم و ما خاندانی هستیم که هرگاه چیزی به کسی دادیم باز پس نمی گیریم!» زن می گوید: «اما مرد سنی دل مرا شکست و مرا آزرده ساخت» و تقاضای خود را تکرار نمود. حضرت عباس علیه السلام فرمودند: «آن مرد سنی حقی بر گردن من داشت که باید ادا می کردم!» زن می پرسد: آن مرد [صفحه ۱۲۹] سنی چه حقی بر شما دارد؟! حضرت عباس علیه السلام می فرمایند: «این مرد سنی در روز بسیار گرم در راهی می رفت. شدت گرمی هوا به قدری بود که مرد مشرف به هلاکت گشت. پس چون به کنار نهر آب رسید با اینکه بسیار تشنه بود، اما لحظه‌ای درنگ کرد و به یاد تشنگی برادر مظلوم حسین علیه السلام افتاد و اشک ریخت و بر قاتلان آن حضرت نفرین و لعنت نمود. من به پاس این عمل خیر، گوساله را به او بخشیدم!» چون زن به سوی منزل خود برگشت به طور اتفاقی مجدداً با مرد سنی مواجه گشت و جریان خوابش را بای او بیان نمود. مرد سنی در حالی که اشک می ریخت گفت: «به خدای بزرگ قسم که تمام آنچه گفتمی عین واقعیت است و من آن را تاکنون برای احدی بازگو نکرده‌ام. اینک بیا و گوساله را پس بگیر!» زن پذیرفت و گفت: «این هدیه‌ی حضرت عباس علیه السلام است به تو، و من حق ندارم آن را از تو پس بگیرم». مرد سنی که دلش به نور حقیقت روشن شده بود، توبه کرد و فوراً به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام رفت و در کنار قبر مطهر آن بزرگوار به آئین حقه‌ی تشیع مشرف گشت و عده‌ای از بستگان او نیز به واسطه‌ی این کرامت شیعه شدند [۴۴]. [صفحه ۱۳۰]

### شیعه شدن فرمانده روسی به عنایت حضرت عباس

صاحب گنجینه‌ی دانشمندان در جلد سوم، صفحه ۸۲، چنین مرقوم فرموده‌اند: حکایت کرد برای ما عالم ربانی، محدث جلیل، مرحوم حاج ملا محمود زنجانی، مشهور و معروف به حاج ملا آقا جان، که پس از جنگ بین‌المللی اول، پیاده به عراق برای زیارت عتبات عالیات مسافرت نمودم و در خانقین برای خواندن و ادای نماز به مسجد رفتم. در آنجا مرد بسیار سفیدپوست و فربه‌ی را دیدم که به طریق شیعه حقه نماز می‌خواند. تعجب کردم، زیرا دانستم او از اهالی شمال روسیه است. لذا صبر کردم تا از نمازش فارغ شود. آنگاه نزدش رفتم و سلام کردم از لهجه‌اش دانستم که روسی است، سپس از محل و از اسلام و تشیعیش پرسیدم. جواب داد: من اهل لنینگراد هستم که در جنگ بین‌المللی افسر و فرمانده دو هزار سرباز روسی بودم و مأموریت گرفتن کربلا را داشتم. در خارج شهر کربلا اردو زده و انتظار حمله به شهر را داشتم، که ناگهان شبی در عالم خواب شخصی روحانی و بزرگوار را دیدم که به زبان روسی با من تکلم نمود و گفت: دولت روس در این جبهه شکست خورده و فردا همین خبر منتشر می‌شود و جمیع سربازان روسی که در عراق می‌باشند به دست اعراب کشته می‌شوند. حیف است که تو کشته شوی، بیا و مسلمان شو تا تو را نجات بدهم. گفتم: شما کیستید که مانند شما را در اخلاق و زیبایی و شجاعت ندیده‌ام؟ [صفحه ۱۳۱] فرمود: من ابوالفضل العباس هستم که مسلمین به من قسم می‌خورند. سپس مجذوب و مرعوب بیاناتش گردیدم و به تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم. آنگاه فرمود: برخیز از میان اردوگاه بیرون برو. گفتم: به کجا بروم؟ جایی را نمی‌دانم. فرمود: نزدیک خیمه‌ی تو اسبی است، سوار شو؛ تو را به شهر پدرم - نجف - می‌برد، نزد وکیل ما سید ابوالحسن اصفهانی. گفتم: من ده نفر سرباز مراقب دارم. فرمود: آنها فعلا مست و مخمور افتاده و رفتن تو را احساس نمی‌کنند. سپس برخاستم و خیمه‌ی خود را منور و معطر ساختم. به عجله لباس پوشیدم و بیرون آمدم، دیدم مراقبینم همگی مست افتاده‌اند. از میان آنها بیرون رفته دیدم اسبی آماده می‌باشد. سوار شدم و آن اسب به شتاب حرکت رد و پس از چند ساعت به شهری وارد شد و از کوچه‌ها گذشت و درب خانه‌ای ایستاد. متحیر بودم، که ناگهان دیدم درب منزل باز شد و سید پیری نورانی بیرون آمد با شیخی که با زبان روسی به من تعارف کردند و مرا به منزل بردند. گفتم: آقا کیست؟ جواب داد همان کسی است که حضرت عباس علیه‌السلام فرمود و سفارش تو را به آقا نمود. پس مجدداً به دست آقا اسلام آوردم و آقا به آن شخص فرمود که احکام اسلام را به من تعلیم دهد و روز بعد نیز خبر شکست دولت روس به گوش عربها رسید. تمام سربازان روسی به دست عربها نابود [صفحه ۱۳۲] شدند و جز من کسی جان به سلامت نبرد. گفتم: این جا چه می‌کنی؟ جواب داد: هوای نجف گرم است، آیت‌الله اصفهانی تابستان مرا این جا می‌فرستد که هوایش نسبتاً خنک و سایر اوقات به خرج آیت‌الله، در نجف زندگی می‌کنم [۴۵].

### نادرشاه و کرامت قمر بنی‌هاشم

خطیب بزرگوار و مدافع مکتب اهل بیت علیه‌السلام آقای سید حسن فالی اظهار داشتند: جد مادری اینجانب، مرحوم حاج شیخ حسن حائری، که در کربلا معروف به شیخ حسن کوچک بود، از منبریها و خدمتگزاران با اخلاص اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بود که مردم او را به تقوی و ایمان می‌شناختند. ایشان می‌فرمود در کتاب اسرار السلاطین، که نسخه‌ی خطی آن در خزانه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام موجود است، خواندم: نادرشاه وزیری شیعه به نام میرزا مهدی داشت. زمانی که نادر هند را فتح کرد، میرزا مهدی از او اجازه خواست که از هند برای زیارت عتبات مقدسه به عراق مشرف گردد. نادرشاه او را به مسخره گرفت که، شما شیعیان مرده پرستید، شخصی را که صدها سال است از دنیا رفته بر سر قبرش می‌روید و بروی سلام می‌کنید... الخ. میرزا مهدی وزیر گفت: اینها گرچه به ظاهر مرده‌اند، ولی کارهایی می‌کنند که از [صفحه ۱۳۳] عهده‌ی زنده‌ها بر نمی‌آید و مردم آن را کرامت و معجزه می‌نامند. از جمله کرامات مولا - امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، شاه نجف، این است که سگ چون حیوانی نجس است به قبر مطهر ایشان نزدیک نمی‌شود و از آن عجیب‌تر خمر (شراب) است که چون به آنجا می‌برند فاسد می‌گردد و اثر خمیریت



و مستی از آن زایل می‌شود. نادرشاه پس از شنیدن این مطلب گفت: اگر چنین است که تو می‌گویی، من هم با تو می‌آیم تا از نزدیک این کرامت و معجزه را مشاهده نمایم. چندی بعد نادر به طرف عراق حرکت کرد. چون به محدوده‌ی حرم مطهر مولا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسید، شرابی را که از قبل در ظرفی مخصوص گذارده و در آن را مهر کرده بودند تا کسی نتواند در آن تصرف کند، طلب کرد. زمانی که آن را آوردند دید بوی تندى همچون بوی سرکه از آن متصاعد می‌شود و چون آن را چشید دید سرکه است! سپس یک سگ طلب کرد. سگ را آوردند، ولی هر چه سعی و تلاش کردند تا آن حیوان را وارد محوطه و محدوده‌ی حرم مطهر کنند نتوانستند. حیوان، دستهای خود را به زمین فشار می‌داد و هر چه مأمورین ریسمان وی را می‌کشیدند فایده‌ای نداشت، تا اینکه ریسمان پاره شد و حیوان آزاد شد و به عقب برگشت. نادرشاه، که این صحنه را دید، در مقابل عظمت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سر تعظیم فرمود آورد و گفت: حال که چنین شده می‌خواهم به جای این حیوان، زنجیری به گردن خود من بیفکنید و به کنار قبر مطهر مولا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام ببرید. زنجیری از طلا تهیه شد. ولی [صفحه ۱۳۴] کسی جرأت نمی‌کرد آن زنجیر را به گردن نادرشاه بیندازد و او را به سوی حرم ببرد، زیرا فکر می‌کردند او اکنون احساساتی شده و چنین می‌گوید ولی بعد که به خود می‌آید و حالش آرام و طبیعی گردد آن کس را مجازات می‌کند. در اینجا بود که ناگهان شخصی ناشناس، ولی بسیار با هیبت، نزدیک شد و زنجیر طلا را به گردن نادر انداخت و او را به طرف قبر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کشانید. وقتی نادرشاه به کنار قبر مطهر رسید، تاجی را که از پادشاه هند گرفته و بسیار قیمتی بود روی قبر مطهر نهاد و عرض کرد: شاه تویی و من یکی از بندگان تو هستم، بلکه من سگ درب خانه‌ی تو می‌باشم. سپس در نجف اشرف ماند و دستور داد تا گنبد حضرت را که کاشی بود طلا کردند [۴۶] و بعد هم به کربلا و زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شد و چون حوادث عاشورا و صحنه‌های دلخراش کربلا و مصائب جانسوز حضرت اباعبدالله علیه‌السلام و یارانش را برایش گفتند متأثر شده و به شدت گریست. در این میان، از علمدار کربلا حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نیز سخن به میان آمد و گفته شد که آن بزرگوار در روز عاشورا با چه رنجها و مشقتهایی روبرو شد. نادرشاه گفت قبر او در کجای حرم امام حسین علیه‌السلام است؟ گفتند: وی قبری جداگانه دارد، و نادر را به حرم حضرت قمر بنی‌هاشم [صفحه ۱۳۵] علیه‌السلام هدایت کردند. وقتی که چشم نادرشاه به دستگاه باشکوه و حرم باصفای قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام افتاد و دید دست کمی از حرم مولایش امام حسین علیه‌السلام ندارد، از حاضرین پرسید: علت و حکمت ایجاد این تشکیلات جداگانه چیست و چرا حضرتش را در حرم امام عظیم حسین بن علی علیه‌السلام دفن نکرده‌اند؟! گفتند: این امر به علت وصیت خود سردار کربلا، قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام بوده است که به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گفت: مولا-جان، مرا به خیمه مبر، چون به بچه‌های حرم وعده‌ی آب داده‌ام و آنها انتظار آب می‌کشند؛ و اینک اگر با این وضع به خیمه برگردم، شرمنده‌ی آنان خواهم بود. اما هر چه علما و حاضرین برایش توضیح دادند، او قانع نشد که باید برای حضرت عباس علیه‌السلام گنبد و بارگاه جدایی باشد. در این اثناء ناگهان صدای فریادی همه را متوجه خود کرد. دیدند جوانی، با حالت آشفته و پریشان کنار ضریح مطهر فرزند رشید مظلوم تاریخ امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فریاد می‌زند و با لهجی محلی می‌گوید: ای برادر زینب، به فریادم برس. نادرشاه گفت: ببینید مطلب از چه قرار است و آن جوان چه می‌خواهد؟ جوان گفت: من از قبیله‌ی مسعود هستم و محل سکونت ما، در همین دو سه فرسخی شهر کربلا-می‌باشد. در میان ما رسم بر این است که یک روز قبل از عروسی، داماد همراه عروس به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌آیند و سوگند می‌خورند که به یکدیگر خیانت نکنند و حضرت را حکم قرار می‌دهند که هر کس به دیگری [صفحه ۱۳۶] خیانت کرد حضرتش او را مجازات کند. امشب هم، شب عروسی و زفاف من است. لذا با همسر از منزل بیرون آمدم تا به حرم حضرت بیایم ولی در بین راه هفت نفر سوار کار مسلح به ما حمله کردند و زخم را از من گرفتند و بردند. اکنون آمده‌ام که از حضرت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام کمک بگیرم. نادرشاه بسیار متأثر شد و گفت: من تا شب همسرت را به تو باز می‌گردانم، ولی

جوان عرب، که گویا با نادر و شکوه و هیبت وی آشنایی نداشت، گفت: من از تو کمک نخواستم، من از برادر زینب کبری علیه‌السلام کمک می‌خواهم، و باید هر چه زودتر همسرم را به من بازگرداند و آن دزدها را به کیفر برساند. نادرشاه از سخنان گستاخانه‌ی آن جوان و اینکه کمک او را رد کرده برآشفته و گفت: بسیار خوب اگر قمر بنی‌هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قبل از امشب همسرت را به تو نرساند من تو را کیفر خواهم کرد و به حسابت خواهم رسید. جوان با مشکل دوم که همان تهدید نادرشاه بود روبرو شد و خود را به روی قبر مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام انداخت و در حالی که فریاد می‌زد گفت: ای پناه بی‌پناهان، ای پسر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، به دادم برس. ناگهان صدای هلهله و فریاد زنی توجه همه را به خود جلب کرد که صدا می‌زد: «رایتک عالیة ییوفاضل، مشکور یخو زینب!» آن زن با لهجی محلی می‌گفت: پرچمت بلند است ای ابوالفضل علیه‌السلام، سپاسگزارم ای برادر زینب! نادرشاه دستور داد جوان و همسرش را نزد او آوردند و [صفحه ۱۳۷] ماجرا را از زن پرسید او نیز مانند شوهرش، رسم جاری قبیله و حمله‌ی دزدان را بیان کرد و اضافه نمود که، چون دزدان مرا با خود بردند و شوهرم از من جدا و دور شد، فریاد برآوردم و حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را به حق خواهرش زینب کبری علیها‌السلام قسم دادم تا مرا نجات دهد. ناگهان سواری از سوی کربلا نمایان شده با عجله و شتاب بسیار نزدیک ما آمد و به دزدان دستور داد که مرا رها کنند، ولی آنها نپذیرفتند و حتی به آن سوار حمله بردند که یک مرتبه دیدم برقی همانند برق شمشیر به طرف دزدان حرکت کرد و سرهایشان را از بدن‌ها جدا کرد و اکنون جسدها و سرهای آنها در آن بیابان افتاده است، اینک نیز خودم را در اینجا می‌بینم! نادرشاه از دیدن این کرامت قانع شد که مقام والای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام این مقدار هست که به پاداش وفا و ایثاری که در زندگی نشان داده، دستگامی در کنار برادر عزیزش امام حسین علیه‌السلام داشته باشد. لذا دستور به توسعه‌ی حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام داد و مسجد بالاسر حضرت و مسجد رواق پشت سر را احداث نمود و صحن و ایوان را تزیین و تعمیر اساسی کرد [۴۷].

### گرفتن دو پسر از حضرت عباس

نقل می‌کنند که در بروجرد فردی یهودی موسوم به یوسف و معروف به دکتر بود که ثروت زیادی داشت، ولی فرزندی نداشت. [صفحه ۱۳۸] برای پیدا کردن فرزند، چند زن به همسری گرفت اما از هیچکدام فرزندی به دنیا نیامد. هر چه خودش می‌دانست و هر چه نیز دیگران گفتند، از دعا و دارو، به کار بست و عمل کرد، ولی اینها نیز اثری نبخشید. روزی مأیوس نشسته بود، مرد مسلمانی نزد او آمد و پرسید: چرا افسرده‌ای؟! گفت: چرا نباشم؟ چند میلیون ریال مال و ثروت جمع کرده‌ام برای دشمنان! زیرا فرزند ندارم که بعد از مرگ مالک آنها شود، اوقاف وارث ثروت من می‌شود. آن مسلمان پاک طینت گفت: من راه خوبی بهتر از تو می‌دانم، اگر تو توفیق داشته باشی می‌توانی از آن طریق به مقصود نایل شوی. ما مسلمانان یک باب الحوائج داریم که نامش ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. هر که به آن بزرگوار متوسل بشود ناامید نمی‌شود. ما به آن حضرت متوسل می‌شویم و حاجتمان را به وسیله‌ی او از خدا می‌گیریم. تو هم به صورت مخفی خدمت آن حضرت برو و عرض حاجت کن، تا فرزنددار شوی. دکتر یوسف می‌گوید: حرف این مرد مسلمان را به گوش گرفته و مخفی از چشم زنها و همسایه و مردم، با قافله‌ای به سوی کربلا حرکت کردم. در آنجا وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شده و عرض کردم: آقا، دشمن تو و دشمن پدرت در خانه‌ات آمده و عرض حاجت دارد، حاشا به شما که مرا ناامید برگردانی. باری، حاجت خود را اظهار داشته و از حرم بیرون آمدم و باز به طور مخفی با قافله‌ی دیگری به بروجرد برگشتم. پس از سه ماه زخم [صفحه ۱۳۹] حامله شد و چون فرزند پسری به دنیا آورد نامش را «غلام عباس» نهادم. چندی بعد نیز برای بار دوم حامله شده و چون باز پسری به دنیا آورد این بار نامش را «غلام حسین» گذاشتم. یهودیهای بروجرد مطلب را فهمیده و اعتراض‌ها به من کردند که چرا اسم مسلمانان را روی پسرانت گذاشته‌ای؟! هر چه



دلیل آوردن نشد. عاقبت به آنها گفتم که قضیه از چه قرار است. به آنها گفتم که این دو پسر را از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام گرفته‌ام و جریان را از اول تا آخر برایشان نقل کردم. نقل می‌کنند: آن یهودی تا زنده بود به علما و سادات احترام کامل می‌گذاشت، ولی همچنان در دین یهود باقی بود [۴۸]. جای بسی تأمل و تأسف است که انسان بدبخت، غافل و لجوج با دیدن کرامات واقعی و عجیب هم حاضر نیست دست از مرام باطل خود بردارد و همچنان در دایره ضلالت و گمراهی به دور خود می‌چرخد. راستی آیا این طور انسانهایی چقدر به خود و اولاد خود ظلم می‌کنند؟! چقدر در بدبختی، لجاجت و گمراهی غوطه‌ورند؟! آیا روز قیامت در دادگاه عدل الهی برای پذیرفتن دین حق و راه حق، برای خود دلیل و توجیهی دارند؟! راستی تو ای خواننده عزیز! آیا از کسانی هستی که کرامتی یا کراماتی را دیده باشی و یا شنیده باشی، ولی باز هم همچنان در شک و گمراهی به سربری؟! راستی آیا [صفحه ۱۴۰] حاضری با خواندن چنین داستانهایی، به خود آمده، توبه کرده، در راه راست قرار گرفته و در نهایت به سعادت دنیوی و اخروی برسی؟! به امید سعادت و رستگاری مسلمین و بلکه سعادت انسان و هدایت جهان بشریت!!!

### شفا یافتن و مسلمان شدن به برکت حضرت عباس

یکی از بزرگان اهل منبر نقل کرد از واعظی شنیدم که می‌گفت: من در قوچان بودم، یک یهودی مرا برای روضه خواندن به خانه‌اش دعوت کرد! من شگفت زده به خانه‌اش رفتم و او گفت: می‌خواهم مسلمان شوم. علت اسلام آوردن وی را پرسیدم، گفت: همسر من بیمار بود. دیشب موقعی که از تجارتخانه‌ام وارد منزل شدم، دیدم بسیار گریان است. از علت گریه‌اش سؤال کردم، در پاسخ گفت: شوهرم! من از شما شرمندم؛ زیرا حدود هفده سال است که به مرض روماتیسم پا دچارم و به کلی از حرکت کردن عاجز می‌باشم و با آنکه شما هزینه‌ی فراوانی صرف نموده‌اید، از بهبودی ناامیدم. امشب می‌خواهم به حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام مسلمانان، متوسل شوم، زیرا بعضی اوقات می‌دیدم زنان مسلمان یکدیگر را برای روضه خبر می‌کردند و چون من از آنان پرسش می‌کردم چه خبر است؟ می‌گفتند ما در مجلس عزاداری حاضر می‌شویم و در آنجا متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام می‌گردیم و خداوند به واسطه‌ی این توسل بیماران ما را شفا می‌دهد و حاجتمان را روا می‌سازد. من هم امشب می‌خواهم متوسل [صفحه ۱۴۱] به آن سرور بشوم و برای مظلومیت او اشک بریزم. چنانچه شفا یافتم آیا حاضری مسلمان شوی؟ گفتم: بلی. و دیدم با گریه می‌گفت: یا ابوالفضل، یا ابوالفضل! مدتی بعد مرا خواب در ربود طولی نکشید که شنیدم می‌گوید: برخیز، نگاه کن! برخاستم و دیدم اطاق که تاریک بود، روشن شده و زوجه‌ام با حال سلامتی، در صورتی که قبلاً نمی‌توانست بایستد، برپا ایستاده و می‌گوید: الآن حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام در اینجا بود. گفتم: ماجرا را باز گو کن. گفت: شما که خوابیدید، من آنقدر تضرع و زاری کردم تا به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم یک آقای جلیل‌القدری به من فرمود: بلند شو. عرض کردم: قدرت برخاستن ندارم، و افزودم دست خود را به من بدهید شاید بتوانم حرکتی نمایم. مشاهده نمودم که محزون شد. سپس ملاحظه کردم دیدم دست در بدن ندارد. یهودی پس از نقل این داستان فوق‌افزود: اکنون ما دو نفر به شرف اسلام مشرف می‌شویم و بعدا مجلس با شکوهی تشکیل داده و این کرامت حضرت عباس علیه‌السلام را برای خویشان و دیگران بازگو می‌کنیم و جمعیت زیادی را به اسلام گرایش می‌دهیم [۴۹]. [صفحه ۱۴۲]

### تقدس و ابهت حضرت عباس و قسم خوردن به نام حضرتش

حضرت عباس علیه‌السلام به خاطر وفاداری، ایمان و معنویت و جوانمردیش، آن قدر در دل اقوام و ملل مختلف جا باز کرده است که اکثر مردم سرزمین‌های اسلامی و حتی غیر اسلامی به جان و نام او قسم می‌خورند و به این موضوع نیز اعتقاد راسخ دارند. در بیشتر شهرهای کشورمان مردم آن شهرها، اختلافات و منازعات خود را با نام مقدس حضرت عباس علیه‌السلام و قسم خوردن به

وی فیصله داده و به پایان می‌برند. در عراق نیز، نزد بسیاری از مردم، خصوصاً بین عشایر رسم است که به منظور محکم کاری در قضیه‌ی شراکت یا کارهای دیگر، برای آنکه به همدیگر خیانت نکنند و بین شرکاء اطمینان حاصل شود، به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قسم می‌خورند. قابل ذکر است که اقوام لر عموماً، به ویژه لرهای لرستان، که این بنده ناچیز و طلبه‌ی کوچک به عنوان مؤلف کتاب حاضر افتخار انتساب و خدمتگزاری به آنان را دارم، نیز به حضرت عباس علیه‌السلام و کرامت و بزرگواریش اعتقاد عجیب و صادقانه‌ای دارند. آنها اکثر عهد و پیمانها، معاملات و قراردادهای خود را با نام مقدس عباس علیه‌السلام تثبیت و تحکیم می‌نمایند. این مردم غیور و شریف، آن قدر علاقه و اعتقاد خالصی به حضرت عباس علیه‌السلام دارند که به طنز و مزاح، در میان آنان و [صفحه ۱۴۳] حتی اقوام دیگر مشهور شده است که لر ممکن است به خدا قسم دروغ بخورد! ولی هرگز به حضرت عباس علیه‌السلام قسم دروغ نمی‌خورد! پس اگر دیدی لری به حضرت عباس علیه‌السلام قسم می‌خورد فوراً به او اعتماد کن و حرفش را قبول نما! حال در اینکه، این اعتقاد و اخلاص لرها نسبت به ساحت مقدس حضرت عباس علیه‌السلام چه سری و چه حکمتی دارد، خود بحثی است که احتیاج به تحلیل‌های روانشناختی و مطالعات جامعه‌شناختی دارد! ولی به طور اجمال می‌توان گفت که عامل و یا باعث علاقه وافر و اعتقاد راسخ اقوام لر به حضرت عباس علیه‌السلام، صفت شجاعت، وفاداری، سخاوت و غیرت، ادب و جوانمردی حضرت عباس علیه‌السلام می‌باشد. چون همگان می‌دانند که لرها خود به غیرت و صداقت و جوانمردی معروفند. این قوم شریف، صفات خوب و پسندیده‌ی خود را در وجود مقدس حضرت عباس علیه‌السلام می‌بینند و به نوعی با این بزرگوار همانندسازی نموده و از وی، درس شجاعت و سخاوت آموخته، در صفات حسنه به او اقتداء کرده، و در مجموع وی را اسوه و الگوی زندگی خود قرار داده و می‌دهند. از آنجا که این نژاد شریف و متدین حضرت عباس علیه‌السلام را الگوی تام و تمام فتوت و جوانمردی به حساب می‌آورند، همواره از عباس علیه‌السلام می‌گویند و از اوصاف عباس علیه‌السلام دم می‌زنند! در پایان، لازم به ذکر است که اقوام لر جمیعاً و قاطبۀ از شیعیان خالص و دوازده امامی، از مریدان و محبان خاندان عصمت و [صفحه ۱۴۴] طهارت، از جان نثاران محور و مرکز ولایت یعنی خانواده علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام و اولاد بزرگوار آنها بوده و همانند سایر اقوام شریف ایران نسبت به اسلام، انقلاب، ولایت و رهبری، وفا و صفای خاص و خالصی دارند! و اما آنچه که در بخش ششم کتاب تحت عنوان «کرامات حضرت عباس علیه‌السلام» ذکر گردید، تنها قطره‌ای از دریای بیکران عنایات و نمونه کوچکی از کرامات بی‌شمار حضرتش می‌باشد. کسانی که خواهان نمونه‌ها و موارد بیشتری هستند به کتب مفصل مربوط به کرامات و عنایات حضرت عباس علیه‌السلام، از جمله کتاب ارزشمند «چهره درخشان قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام»، تألیف محقق محترم حجة‌الاسلام علی ربانی خلخالی و غیره مراجعه فرمایند. [صفحه ۱۴۷]

## حضرت عباس در ادعیه، اشعار، مدائح و مرثیاتی

### مقدمه

در این بخش زیارت‌نامه و تعدادی از اشعار، مدایح و مرثیاتی شاعران متعهد و متدین را، که با عشق و ارادت خاص در وصف حضرت عباس علیه‌السلام سروده‌اند، خدمتتان تقدیم می‌نمایم. لازم به توضیح است که در انتخاب اشعار و محتوای آنها ترتیب خاصی رعایت نشده است. هدف این بوده است که در قالب اشعار و با ظرافتهای عاطفی، به ویژگی‌های وفاداری، صلابت، پایمردی، مقاومت، عشق و ارادت، و بالاخره ایثار و جانبازی مؤمنانه حضرت عباس بن علی علیه‌السلام در حمایت از امام و برادرش حسین علیه‌السلام جهت ابقاء و استحکام دین مبین اسلام، اشاره شود. [صفحه ۱۴۸]

## زیارت‌نامه‌ی حضرت ابوالفضل العباس منقول از امام صادق

## اشاره

مرحوم محدث قمی، در کتاب شریف، «مفاتیح الجنان» آورده است: شیخ اجل، جعفر بن محمد بن قولویه قمی (متوفی ۳۶۷ ق) در کامل الزیارات صفحه ۲۵۸ به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون اراده نمایی که زیارت کنی قبر عباس بن علی را می‌ایستی بر در روضه و می‌گویی: سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیاء المرسلین و عباد الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین، و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیرالمؤمنین، اشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و آله المرسل، و السبب المنتجب، و الدلیل العالم، و الوصی المبلغ، و المظلوم المهتم، فجزاک الله عن رسوله و عن امیرالمؤمنین و عن الحسن و الحسین صلوات الله علیهم افضل الجزاء بما صبرت و الحتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار، لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک، و لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات، اشهد انک قتلت مظلوما، و ان الله منجز لکم ما وعدکم جنتک یابن امیرالمؤمنین و افدا الیکم، و قلبی مسلم لکم و تابع، و انا لکم تابع و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین، فمعکم معکم لا- مع عدوکم انی بکم و بایابکم من المؤمنین، و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین، قتل الله امه قتلکم بالایدی و الالسن. پس داخل روضه شو و خود را به ضریح یحسبان و بگو: السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیرالمؤمنین [صفحه ۱۴۹] و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم، السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه و علی روحک و بدنک، اشهد و اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابون عن احبائه فجزاک الله أفضل الجزاء، و اکثر الجزاء، و اوفر الجزاء، و اوفی جزاء احد ممن و فی بیعته و استجاب له دعوتة و اطاع و لائه، امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحة، و اعطیت غایه المجهود، فبعثک الله فی الشهداء، و جعل روحک مع ارواح السعداء، و اعطاک من جناحه افسحها منزلا و افضلها غرفا، و رفع ذکرك فی علین، و حشرک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا، اشهد انک لم تهن و لم تنکل، و انک مضیت علی بصیره من امرک مقتدیا بالصالحین، و متبعا للنبیین، فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل المخبتین، فانه ارحم الراحمین.

## تذکر

۱. می‌توان زیارت نامه‌ی حضرت عباس علیه السلام را نیز همانند زیارت نامه‌های دیگر، از راه دور خواند و از هر جای دنیا به این بزرگوار سلام داد و عرض ارادت نمود. ۲. زیارت نامه‌ی حضرت عباس علیه السلام طبق روایات بالا همین بود که ذکر شد. اما سید بن طاووس و شیخ مفید و دیگران، برای آن دنباله‌ای هم ذکر کرده‌اند. ما به خاطر اختصار این دنباله را ذکر نمی‌کنیم. کسانی که مایلند زیارت نامه‌ی حضرت عباس علیه السلام را به صورت جامع و کامل و با تمام تفصیلات قرائت کنند، به مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی ره مراجعه نمایند. [صفحه ۱۵۰]

## مدایح، مرثی و اشعاری چند در وصف حضرت عباس

## نماز عشق

چشمم از اشک پر و مشک من از آب تهی است جگرم غرقه به خون و تنم از تاب تهی است گفتم از اشک کنم، آتش دل را خاموش پر ز خوناب بود چشم من، از آب تهی است به روی آب قیامم، به روی آب سجود این نماز ره عشق است، ز آداب تهی است جان من می‌برد آن آب کز این مشک چکد کشتی‌ام غرقه در آبی، که ز گرداب تهی است هر چه بخت من سرگشته به

خواب است، حسین! دیده‌ی اصغر لب تشنه‌ات از خواب تهی است دست و مشگ و علمی، لازمه‌ی هر سقااست دست عباس تو از این همه اسباب تهی است شهاب یزدی

### زیباتر زهر زیبا

کلید قفل مشکل هاست عباس به مردی شهره‌ی دنیااست عباس [صفحه ۱۵۱] مروت، ریزه خوار خوان لطفش فتوت صورت و معناست عباس حسین بن علی را عبد صالح ولی بر ماسوا مولااست عباس به دشت کربلا آرامش دل برای زینب کبری ست عباس بود بدر منیر هاشمیون که زیباتر زهر زیباست عباس بزن بر دامنش دست تو سل که در جود و سخا آقااست عباس اگر چه زاده‌ی ام‌البین است ولیکن مادرش زهراست عباس غلامرضا سازگار «میثم»

### عباس نامدار

قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق در روز حشر، رتبه‌ی او آرزو کنند عباس نامدار، که شاهان روزگار از خاک کوی او، طلب آبرو کنند سقای آب بود و لب تشنه جان سپرد! می‌خواست تا که آب کوثرش اندر گلو کنند [صفحه ۱۵۲] دستش فتاد، داد خدا دست خود به وی آنان که منکرند، بگو روبرو کنند گر دست او نه دست خدایی است پس چرا از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند؟! دربار او چو قبله‌ی ارباب حاجت است باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند غلامرضا سازگار (میثم)

### رجز خوانی حضرت عباس

من زاده‌ی علی مرتضایم من شاهباز ملک لافتایم فضل و شرف همین بس از برایم که خادمم به درگه حسینی و الله ان قطعتموا یمینی خدمتگزار زاده‌ی بتولم من باغبان گلشن رسولم زافسردگی گلشنش ملولم دارم دل شکسته‌ی غمینی و الله ان قطعتموا یمینی سقای تشنگان بی‌پناهم دشمن اگر چه گشته خار راهم من یک تنه حریف این سپاهم انی احامی ابدان دینی و الله ان قطعتموا یمینی ایستاده‌ام کنار آب ریزان پام در آب و قلب من فروزان در آب و آتشم چو شمع سوزان سوزم ز خاطرات آتشی و الله ان قطعتموا یمینی [صفحه ۱۵۳] یا رب مدد کن این فرس برانم وین آب را به خیمه گه رسانم دیگر چه غم که بعد از این نمانم جانم فدای عشق نازینی و الله ان قطعتموا یمینی تنها میان تیر دشمنانم ای کاش نیزه‌ها خورد به جانم در پیش کودکان خجل بمانم ای تیر! اگر به مشگ من نشینی و الله ان قطعتموا یمینی سقای تشنگان کربلایم اگر چه شد بریده دست‌هایم با مرکبم کنار خیمه آیم تا حال زار من، آخا بیینی و الله ان قطعتموا یمینی در خاک و خون دلم از این غمین است که از عطش لب تو آتشین است دستم جدا فتاده بر زمین است در فرق من عمود آهنینی و الله ان قطعتموا یمینی حبیب چایچیان «حسان»

### زبان حال امام حسین بر بالین برادر

ای کشته‌ی راه داور من ای پشت و پناه لشگر من ای نور دو دیده‌ی تر من عباس جوان، برادر من برخیز که من غریب و زارم بی مونس و یار غمگسارم غیر از تو برادری ندارم عباس جوان، برادر من [صفحه ۱۵۴] برخیز، گذر به خیمه‌ها کن غمخواری آل مصطفی کن بر وعده‌ی خویشتن وفا کن عباس جوان برادر من دیدی که فلک به ما چه‌ها کرد؟ ما را به غم تو مبتلا کرد کی دست تو را ز تن جدا کرد؟ عباس جوان برادر من گفتم که در این جهان فانی شاید که تو بعد من بمانی زینب به سوی وطن رسانی عباس جوان، برادر من امشب همه، دشمنان به خوابند اهل حرم اندر اضطرابند اطفال من از عطش کبابند عباس جوان، برادر من دادی به سکینه وعده‌ی آب از سوز عطش فتاده بی‌تاب او را ز ره وفا تو دریاب عباس جوان، برادر من هر چند که کرده ناتوانم داغ علی‌اکبر

جوانم آتش زده مرگ تو به جانم عباس جوان، برادر من رفتی تو به سوی باغ رضوان اما من مستمند حیران بی‌یار شدم در این بیابان عباس جوان، برادر من [۵۰]. [صفحه ۱۵۵]

### نوحه سینه زنی قمر بنی‌هاشم

ای کشته غلطان به خون ای علمدارم ای میر و سالارم گشتی قتیل قوم عدوان ای علمدارم ای میر و سالارم برخیز و ای جان ابا بنما مرا یاری از ره غمخواری گشتم غریب و خوار دوران ای علمدارم ای میر و سالارم پشت و پناه لشکر بودی برادر جان ای سرور خوبان ای باوفا سقای طفلان ای علمدارم ای میر و سالارم اهل حرم از تشنگی بی‌صبر و بی‌تابند منتظر آند آبی رسان بر تشنه کامان ای علمدارم ای میر و سالارم داغ و فراق یا ابا پشت مرا بشکست غم بر دلم بنشست دارم زداغت چشم گریان ای علمدارم ای میر و سالارم جانا نخواهم زندگانی در این جهان دیگر ای زاده حیدر پشتم خم از داغ جوانان ای علمدارم ای میر و سالارم رفتی زداغت کرده‌ای عالم پر از شیون ای پاره پاره تن رنجوری [صفحه ۱۵۶]

### جمال حق

جمال حق سر تا پاست عباس به یکتایی قسم، یکتاست عباس شب عشاق را تا صبح محشر چراغ روشن دلهاست عباس اگر چه زاده‌ی ام‌البنین است ولیکن مادرش زهراست عباس بنام غیرت و عشق و وفا را از آن دم علقمه تنه‌است عباس که در دنیا بود باب الحوائج شفیع محشر و عقباست عباس [۵۱].

### مادر داغ‌دیده

نال‌ای جانسوز، دل‌ها را پریشان می‌کند کیست این غمدیده کز سوز دل افغان می‌کند کیست بانوی سیه‌پوشی که هر روز از قریش می‌رود اندر بقیع و ناله از جان می‌کند سالها از ماجرای کربلا بگذشت و باز این زن غمدیده یاد از آن شهیدان می‌کند این نه کلثوم است و نی زینب، بود ام‌البنین کاین چنین آه و نوا در آن بیابان می‌کند در عزای چار فرزندش کند بزمی بپا شمع آن بزم عزا از اشک چشمان می‌کند [صفحه ۱۵۷] می‌کشد با حسرت بسیار نقش چار قبر و ز غم هر یک خروش از قلب سوزان می‌کند دمبدم گوید نخواهیدم دگر ام‌البنین زین بیان دلهای جمعی را پریشان می‌کند چون بیاد آرد ز درد و داغ جانسوز حسین جای اشک از دیده خون دل بدامان می‌کند او بریزد غم بهر حسین و در عوض فاطمه در ماتم عباس افغان می‌کند سید رضا مؤید

### زبان حال امام حسین در شهادت سقای طفلان، ابوالفضل العباس

چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی‌خیزی حسین آمد ببالینت تو از جا بر نمی‌خیزی نماز ظهر را با هم ادا کردیم در مقتل بود وقت نماز عصر آیا بر نمی‌خیزی خیام کودک‌کان خالی از آب است و پر از افغان چرا سقای من از پیش دریا بر نمی‌خیزی عدو از چارسو آهنگ یغمای حرم دارد چرا آخر برای دفع اعدا بر نمی‌خیزی منم تنها و تن‌های عزیزانم بخون غلطان چرا بر یاری فرزند زهرا بر نمی‌خیزی [صفحه ۱۵۸] شکست از مرگ تو پشتم برادر داغ تو کشتم که می‌دانم دگر از خاک صحرا بر نمی‌خیزی بدستم تکیه کن برخیز با من در بر زهرا چو می‌بینم ز بی‌دستی است کز جا بر نمی‌خیزی سید رضا مؤید

### معنای عباس

عباس یعنی تا شهادت یکه تازی عباس یعنی عشق، یعنی پاکبازی عباس یعنی با شهیدان هم‌نوازی عباس یعنی یک نیستان تکنوازی

عبای یعنی رنگ سرخ پرچم عشق یعنی مسیر سبز پرییچ و خم عشق جوشیدن بحر وفا، معنای عباس لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عباس صد چاک رفتن تا حریم کبریایی صد پاره گشتن در طریق آشنایی بی‌دست با شهیدان دست دادن بی‌سر به راه عشق و ایمان سر نهادن بی‌چشم دیدن چهره‌ی رؤیای یار جاری شدن در دیدن دریایی یار [صفحه ۱۵۹] بی‌لب نهادن لب به جام باده‌ی عشق بی‌کام نوشیدن تمام باده‌ی عشق این است مفهوم بلند نام عباس در ساحل بی‌ساحلی آرام عباس عباس یعنی یک نیستان تکنوازی هفتاد و دو آهنگ حق را هم‌نوازی خلیل شفیعی

### تشنگی در کربلا

بر لب دریا، لب دریادلان خشکیده است از عطش دلها کباب است و زبان خشکیده است کربلا بستان عشق است و «شهامت» وی دریغ کز سموم تشنگی، این بوستان خشکیده است سوز بی‌آبی اثر کرده است، در اهل حرم هر طرف بینی لب پیر و جوان خشکیده است آه، از این میهمان‌داری که در دشت بلا میزبان سیراب و کام میهمان خشکیده است نازم این همت، که عباس آید از دریا ولی آب بر دوش است و لبها همچنان خشکیده است دامن مادر چو دریا، اصغرش چون ماهی است کام ماهی، بر لب آب روان خشکیده است گر ندارد اشک، تا آبی به لبهایش زند چشمه‌ی چشم رباب، از سوز جان خشکیده است سید رضا مؤید [صفحه ۱۶۰]

### نوحه سینه زنی حضرت ابوالفضل

قهرمان صف شکن، عباس نام‌آور منم زاده‌ی حیدر منم (۲) اولین ارتشبد فرزند پیغمبر منم زاده‌ی حیدر منم (۲) شب خیام ماه دین را پاسبانی می‌کنم (جانفشانی می‌کنم) زاده‌ی حیدر منم (۲) روز در میدان هیجا اولین افسر منم زاده‌ی حیدر منم (۲) سنگر دین خدا را من نگهبانی کنم (جانفشانی می‌کنم) زاده‌ی حیدر منم (۲) تیر اندر دیدگانم، دست از پیکر جدا (از عمودم سر دو تا) زاده‌ی حیدر منم (۲) بر زمین از زین بصورت واژگون آخر منم زاده‌ی حیدر منم (۲) مادرم ام‌البین، اندر حضور فاطمه (روسفید آمد همه) زاده‌ی حیدر منم (۲) قهرمان صف شکن، عباس نام‌آور منم زاده‌ی حیدر منم (۲) خوشدل تهرانی [صفحه ۱۶۱]

### لاله و یاس

بر زمین افتاد لاله‌ی یاسم شد جدا از تن دست عباسم یا ابوفاضل رفتی و بی‌تو شد نصیب من گریه‌ی زینب خنده‌ی دشمن یا ابوفاضل جام خالی در دست طفلان است چشم من بر تو سوی میدان است یا ابوفاضل تا به خون خفتی در دل صحرا زائرت گردید مادرم زهرا یا ابوفاضل تا لب از خون دیده‌تر کردی داغ اکبر را تازه‌تر کردی یا ابوفاضل با کدامین دل ای علمدارم بی‌تو رو سوی خیمه‌ها آرم یا ابوفاضل با کدامین دست ای سراپا خون آورم تیر از دیده‌ات بیرون یا ابوفاضل غلامرضا سازگار «میثم» [صفحه ۱۶۲]

### گریه عطش

ای اهل حرم دست علمدار جدا شد این دسته گلی بود که تقدیم خدا شد مظلوم ابوالفضل افسوس که سقا به حرم آب ندارد افسوس که اصغر ز عطش تاب ندارد مظلوم ابوالفضل سوزد جگر دسته گل باغ مدینه این زمزمه آید ز لب خشک سکینه مظلوم ابوالفضل گریه ز عطش طوطی بستان رسالت از دیده عباس چکد اشک خجالت مظلوم ابوالفضل بر دیدن سقا ز جنان فاطمه آید این ناله‌ی زهراست که از علقمه آید مظلوم ابوالفضل ای اهل حرم چشم خود از آب ببوشید دیگر عوض آب روان اشک بنوشید مظلوم ابوالفضل غلامرضا سازگار «میثم» [صفحه ۱۶۳]



**تماشایی**

ای برادر جان بیا در کنار علقمه بر مشامم می‌رسد بوی عطر فاطمه سیدی مولا بیا یوسف زهرا بیا ای صبا بر گو تو با مادرم ام‌البنین لاله‌ی خونین تو گشته پرپر بر زمین سیدی مولا بیا یوسف زهرا بیا آتش خجالت شود، بر همه هستم زند چون عزیز فاطمه بوسه بر دستم زند سیدی مولا- بیا یوسف زهرا بیا یاری‌ام کن یا ابا تا که خیزم در برت یا بگردم دور تو نزد زهرا مادرت سیدی مولا بیا یوسف زهرا بیا او تماشا می‌کند ساقی افسرده را من تماشا می‌کنم روی سیلی خورده را سیدی مولا بیا یوسف زهرا بیا سید محسن حسینی [صفحه ۱۶۴]

**شور**

ساقی انصار خدا چشم و چراغ شهدا کشته‌ی مصباح هدا دست جدا فرق جدا ز علقمه رسد ندا فاطمه می‌زند صدا جان به رخت باد فدا شهان عالمت گدا ابوالفضل ابوالفضل تو نور چشم حیدری تو بر حسین برادری غضنفری و صفدری ام‌البنین را پسری به هاشمیون قمری بر تشنگان آب آوری سقای بی‌دست و سری به موج خون شناوری ابوالفضل ابوالفضل عزیز مصطفی تویی سقای باوفا تویی بدردها شفا تویی لب تشنه از جفا تویی حافظ خیمه‌ها تویی شهید کربلا تویی قتیل اشقیا تویی سالار نینوا تویی ابوالفضل ابوالفضل خیز و به خیمه کن نظر آب به خیمه‌ها ببر سکینه با دو چشم تر خاک عزا کند به سر زهرا کند پسر پسر شکسته از حسین کمر آب شده خون جگر به طفل ششماهه نگر ابوالفضل ابوالفضل [صفحه ۱۶۵] غرقه به خون شد بدنت لباس خونین کفنت مثل زره گشته تنت خون جوشد از پیرهن بسته شد از خون دهننت که مانده بر لب سخنت فدای اشک و محنت شور فدائی شدنت ابوالفضل ابوالفضل علقمه قتلگاه تو بسته ره نگاه تو مانده به سینه آه تو راه خداست راه تو خون جبین گواه تو فدای عز و جاه تو ما همه در پناه تو عاشق روی ماه تو ابوالفضل ابوالفضل غلامرضا سازگار «میثم» [صفحه ۱۶۶]

**سرو صنوبر**

طلایه دار عاشورا ابوالفضل (۲) مجاهد، فرد بی‌همتا ابوالفضل علمدار رشیدم گل عشق و امیدم (۲) به دشت خون چرا افتاده‌ای تو (۲) بسان لاله‌ی صحرا ابوالفضل علمدار رشیدم گل عشق و امیدم (۲) خمیده قامت سروم ز داغت بلورین اشک من شد چلچراغت سکینه در حرم گیرد سراغت چه گویم در جوابش یا ابوالفضل علمدار رشیدم گل عشق و امیدم (۲) چرا افتاده‌ای بی‌دست و بی‌سر در این دامان صحرا ای برادر ز جا برخیز و ای سرو صنوبر که من افتاده‌ام از پا ابوالفضل علمدار رشیدم گل عشق و امیدم (۲) چگونه در حرم رو آورم من که بعد از تو غریب مضطرم من ز داغت با دلی پر آذرم من پس از تو من شدم تنها ابوالفضل علمدار رشیدم گل عشق و امیدم (۲) محسن حافظی کاشانی [صفحه ۱۶۷]

**مهر آتشین**

دوست دارم شمع باشم، تا که خود تنها بسوزم بر سر بالینت امشب، از غم فردا بسوزم دوست دارم هاله باشم، تا بیوسم روی ماهت یا شوم پروانه، از شوق تو بی‌پروا بسوزم دوست دارم ماه باشم، تا سحر بیدار باشم تا چو مشعل بر سر راهت، در این صحرا بسوزم دوست دارم سایه باشم، تا در آغوشم بخوابی چشم دوزم بر جمالت، زان رخ گیرا بسوزم دوست دارم لاله باشم، بر سر راهت نشینم تا نهی پا بر سرم، و زشوق سر تا پا بسوزم دوست دارم خار باشم، بر رخ مهر آفرینت از لب آتش بگیرم، تا جهانی را بسوزم دوست دارم خار باشم، دامن وصلت بگیرم تا زمهر آتشینت، ای گل زهرا بسوزم دوست دارم ژاله باشم، من به خاک پایت افتم تا چو گل



شاداب باشی و من از گرما بسوزم دوست دارم خدمت باشم، کنم دربانیت را دل نهم در بوته عشقت، شها یکجا بسوزم [صفحه ۱۶۸] دوست دارم اشک ریزم، تا مگر از اشک چشمم تو شوی سیراب و من خود، جای آن لبها بسوزم دوست دارم، کام عطشان تو را سیراب سازم گرچه خود از تشنه کامی، بر لب دریا بسوزم دوست دارم دستم افتد، تا مگر دستم بگیری لحظه‌ای پیشم نشینی، تا سپند آسا بسوزم حسان

### بوسم کف پای تو، ای ماه بنی هاشم

جانم بفدای تو، ای ماه بنی هاشم قربان وفای تو، ای ماه بنی هاشم ای عبد مطیع حق، حق داده تو را رونق این است جزای تو، ای ماه بنی هاشم تو ساقی عطشانی، سقای یتیمانی رحمت بصفای تو، ای ماه بنی هاشم تو اصل مناجاتی، تو قبله‌ی حاجاتی چشمم به عطای تو، ای ماه بنی هاشم ای نور هدی عباس، شمع شهدا عباس سوزم بعزای تو، ای ماه بنی هاشم هرگز نشود نو مید، هر کس بتو روی آرد نازم بسخای تو، ای ماه بنی هاشم ای آب بقا عباس، خورشید لقا عباس مشتاق لقای تو، ای ماه بنی هاشم چون نیست مرا توفیق، تا دست تو را بوسم بوسم کف پای تو، ای ماه بنی هاشم در موقف رستاخیز زهرا به تو می‌نازد این فخر برای تو، ای ماه بنی هاشم شهربانو نوحی (اشرف پیروزی) [صفحه ۱۶۹] در همین جا، به امید اینکه همه‌یپ ما بیشتر مورد لطف و عنایت حضرت ابوالفضل العباس، باب الحوائج، قمر بنی هاشم علیه‌السلام قرار بگیریم و همواره در صراط مستقیم حق گام برداریم، نوشته حاضر را به پایان برده و همه خوانندگان عزیز را به خداوند بزرگ می‌سپارم. پیشاپیش از لطف و همراهی شما تشکر نموده، امیدوارم که اشتباهات ادبی و لغزشهای قلمی اینجانب را به بزرگواری خودتان ببخشائید. برادر کوچک شما رحیم میردریگوندی - حوزه علمیه قم پنجشنبه ۱۵ آبان ۱۳۸۲ ه. ش یازدهم رمضان ۱۴۲۴ ه. ق خدانگهدار - و السلام

### پاورقی

[۱] در کتاب عمده الطالب از او به نام «لیلی» یاد کرده است. [۲] برگرفته شده از کتاب «کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام» سیدعلی حسینی، با اندکی دخل و تصرف. [۳] زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، احمد صادقی اردستانی ص ۳۷ و کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سیدعلی حسینی، ص ۱۸. [۴] فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۲ به نقل از چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام، علی ربانی خلخالی، ج ۲ ص ۳۰۹. [۵] منبع پیشین، ج ۲ ص ۳۱۱ ص ۳۱۳. [۶] زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، احمد صادقی اردستانی، ص ۴۰. [۷] وسیله الدارین، موسوی، ص ۲۶۹، مولد العباس بن علی علیه‌السلام، ناصری بحرینی، ص ۶۴ به نقل از کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سید علی حسینی، ص ۱۹. [۸] معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۵۴ به نقل از چهره‌ی درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج ۱، ص ۲۱۵ با اندکی دخل و تصرف. [۹] خصائص العباسیه، ص ۱۱۸ به نقل از چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام، علی ربانی خلخالی، ج ۱ ص ۱۳۸. [۱۰] زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۳۲. [۱۱] زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۳۴. [۱۲] چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام. [۱۳] منبع پیشین، ص ۱۴۸. [۱۴] منبع پیشین، ص ۱۴۹. [۱۵] منبع پیشین، ص ۱۴۶. [۱۶] از این کلام امام علیه‌السلام پیدا است که بر مبنای دین مبین اسلام، احترام به فامیل و خویشاوند تا حدی لازم است و نمی‌توان به بهانه فسق و خلاف به آنها بی‌اعتنایی و بی‌احترامی کرد. چون گاهی اوقات خود این احترام و اعتنای جزئی، موجب هدایت و اصلاح آنان می‌شود! و هدف همه‌ی ما هم اصلاح و تربیت خود و دیگران است! بله آنجا که فسق و فجور کاملاً علنی باشد و طرف هم مصر در آن باشد و امیدی هم به هدایت او نباشد، آنگاه می‌توان با او قطع رابطه نمود!. [۱۷] بر امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام چه گذشت، سید محمد حسن موسوی کاشانی، ص ۱۸۵. [۱۸] کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام،

سید علی حسینی ص ۲۲ با اندکی دخل و تصرف. [۱۹] در تاریخ آمده است که حضرت عباس علیه‌السلام غالباً امام حسین علیه‌السلام را با کلماتی مثل مولای من، آقای من، امام من، و... صدا می‌زد و کمتر او را با کلمه برادر صدا می‌زد. فقط در هنگام شهادت است که حضرت عباس علیه‌السلام صدا می‌زند: ای برادر مرا دریاب! یا اخاه ادرك اخاك! یا اخی یا حسین علیک منی السلام! (ای برادرم حسین خداحافظ!) این امر هم ادب حضرت عباس علیه‌السلام را می‌رساند و هم اینکه می‌خواهد به امام حسین علیه‌السلام برساند که آیا من حق برادری را به جا آورده‌ام یا نه؟. [۲۰] منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی (ره)، جلد اول، ص ۷۰۵ تا ص ۷۰۹. [۲۱] ۷۲ مجلس در عزای مظلوم، عبدالحسین اشعری، ص ۱۱۸. [۲۲] منهاج الدموع، ص ۳۳۰ به نقل از هفتاد و دو مجلس در عزای مظلوم، عبدالحسین اشعری، ص ۱۱۴. [۲۳] زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۱۶ به بعد. [۲۴] چهره درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج ۱، ص ۱۰ و معانی السبطين، حائری مازندرانی، ج ۱، ص ۴۵۲ به نقل از کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، حسینی ص ۴۵. [۲۵] اسرار الشهادة، ص ۳۴۲ به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۱۴۹. [۲۶] جلاء العیون (تاریخ چهارده معصوم «علیهم‌السلام»)، علامه مجلسی (ره)، ص ۵۷۲ و ۵۷۳. [۲۷] کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، حسینی، ص ۱۲. [۲۸] عمدة الطالب، نفس المهموم، ص ۱۷۶ به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۱۳۶. [۲۹] الوقایع و الحوادث، ملبوبی، ج ۳، ص ۹ به نقل از کرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سید علی حسینی، ص ۴۰ و چهره درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، علی ربانی خلخالی، ج اول، ص ۲۳۳. [۳۰] دو منبع پیشین، به ترتیب ص ۳۸ و ص ۱۸۹. [۳۱] بعضی از کتب به جای عبدالله بن عباس، عبیدالله بن عباس نوشته‌اند. [۳۲] سوره مائده، آیه ۳۵. [۳۳] زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۱۴۲، با اندکی دخل و تصرف. [۳۴] معجزات و کرامات ائمه اطهار علیهم‌السلام، آیه‌الله حاج میرزا هادی خراسانی، ص ۳۵ به نقل از کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سید علی حسینی، ص ۵۶ و چهره درخشان قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام علی ربانی خلخالی، ج اول ص ۳۰۲. [۳۵] زندگانی قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ص ۲۵۸ به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۱۴۴. [۳۶] العباس، موسوی مقرر، ص ۱۳۴ و زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۹۲ به نقل از کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، ص ۶۶ و زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صادقی اردستانی، ص ۱۵۰. [۳۷] چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج ۱، ص ۳۱۶. [۳۸] سردار کربلا، ترجمه العباس، مرحوم مقرر، ص ۲۶۲ به نقل از کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سید علی حسینی، ص ۷۲. [۳۹] سردار کربلا؛ ترجمه‌ی العباس مرحوم مقرر، ص ۲۶۰، به نقل از چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، جلد ۱، ص ۵۱۹. [۴۰] درسی از مکتب حسین علیه‌السلام، آیه‌الله سید محمد شیرازی، به نقل از کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سید علی حسینی، ص ۷۸. [۴۱] خصائص العباسیه، آیه‌الله کلباسی نجفی، ص ۲۴۳، به نقل از کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سید علی حسینی، ص ۸۴. [۴۲] معجزات و کرامات ائمه اطهار علیهم‌السلام، آیه‌الله حاج میرزا هادی خراسانی، ص ۴۷، به نقل از چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج اول، ص ۵۷۰ و کرامات ابوالفضل العباس علیه‌السلام، حسینی، ص ۵۶. [۴۳] چهره درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج اول، ص ۵۷۰. [۴۴] چهره درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج اول، ص ۵۱۳ و کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، حسینی، ص ۹۴. [۴۵] عدل گستر جهان، آیت‌الله سید محمدعلی کاظمینی بروجردی، ص ۳۳۴ به نقل از چهره درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج اول، ص ۳۲۲. [۴۶] می‌گویند نادرشاه پس از تعمیر و طلاکاری گنبد و ایوان مطهر حضرت علی علیه‌السلام، مه‌ری ساخت که روی آن نوشته شده بود «کلب آستان علی نادر قلی» یعنی نادرشاه. [۴۷] چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، جلد اول، ص ۳۲۴. [۴۸] فتح و فرج، اسماعیل شکری بروجردی، به نقل از چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام ربانی خلخالی، ج اول، ص ۵۵۷. [۴۹] چهره‌ی

درخشان قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام، ربانی خلخالی، ج اول، ص ۵۵۸. [۵۰] کرامات حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، سید علی حسینی، ص ۱۱۰. [۵۱] ره توشه راهیان نور، ویژه محرم الحرام ۱۴۲۰ ه. ق، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ص ۳۵۶.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه‌السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم‌السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم‌السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

